عباء و مادونه

دیگران درباره مذهب ما چه می‌گویند؟

حسین

بسم الله الرحمن الرحيم

لا تنظر الى من قال و انظر الى ما قال

عبای وارونه

نام کتاب: عبای وارونه

مولف: حسین

نشر در: فضای مجازی

نوبت انتشار: دوم، زمستان ۱۳۹۷

کلیه حقوق این کتاب متعلق به مؤلف آن است؛ ولی انتشار آن به همین شکل در فضای مجازی آزاد می باشد.

فهرست مطالب

پیش گفتار..۲
اختلاف بزرگ در اسلام.............................٤
هفتاد و دو ملت...................................٥
بزرگترین سوء تفاهم تاریخ اسلام...................۹
شایسته ترین صحابی پیامبر........................۱۹
نظری به تاریخ و فرق شیعه........................۲۳
درختواره فرق شیعه...............................۲۷
چالشهای مکتب امامیه.............................۳٤
شکل‌گیری مذهب دوازده امامی......................٤٦
تفاوت رویکرد سیاسی ائمه.........................٤۷
دوره ثبات سیاسی امامیه..........................٤۸
دوره حیرت امامیه................................٥۸
داستان تولد امام دوازدهم........................۷٦
عقاید ویژه مذهب دوازده امامی....................۸۳
تقیه..۸٤
بداء..۹٤
آثار شرک در روایات امامیه.......................۱۰۰
دعا از غیر خدا..................................۱۰٦
علم غیب امام....................................۱۱۸
عصمت امام.......................................۱۳٥
خمس...۱٤۳
کلام پایانی.....................................۱٥۹

پیش گفتار

زندگی دینی بیشتر ما معمولاً مبتنی بر اعتمادی است که به اطرافیان و بزرگان جامعه مان داشته‌ایم و اگر احیاناً در یک جامعه دیگر متولد می شدیم به همین شکل تابع باورهای آن جامعه می بودیم.

زمانی هم که بین باورهای موروثی مان و واقعیت های زندگی روزمره به تناقض بر می خوریم، باز هم سیراب کردن فطرت حقیقت جوی، دغدغه ما نمی‌شود و ترجیح میدهیم به تقلید از عده‌ای دیگر بگوییم ادیان چیزی جز خرافات پیشینیان نیستند و همچنان مقلد عده‌ای دیگر باقی می مانیم.

اگرچه در اولین حکم از رساله های مراجع مذهب دوازده امامی، تقلید در اصول دین حرام اعلام و هر فرد مکلف به جستجو درباره درستی و نادرستی عقایدش شده است[۱]، اما این حکم مترقی به نظر می‌رسد بطور کامل فراموش شده باشد و ما حداقل در حوزه چاپ و نشر، کمتر اثری می‌بینیم که تحقیقی نقادانه درباره ویژگیهای مذهب موروثی جامعه ما ارائه کرده باشد.

به دلیل همین کمبود، موضوع برگزیده این کتاب (که برگرفته از بیش از

---

۱ توضیح المسائل مراجع مطابق با فتاوای سیزده نفر از مراجع معظم تقلید، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ص ۸ و ۹

۲۰۰ منبع است) بررسی احتمال انحراف در مذهب شیعه دوازده امامی است که در فصل نخست به بزرگترین سوء تفاهم تاریخ اسلام اشاره می کند و در فصل دوم به فرقه ها و گرایشهایی که هر کدام خود را مدعی راه راستین شیعه می دانند نگاهی خواهد انداخت. در فصل سوم به چگونگی تشکیل فرقه دوازده امامی در میان پیروان مکتب امامیه خواهد پرداخت و در فصل چهارم عقاید خاصه این زیرشاخه از اسلام را بررسی خواهد نمود.

حضرت علی (ع) در خطبه ای که پیش‌بینی فرمودند که اسلام پوستینی وارونه بر تن خواهد پوشید اشاره کرده اند که مردم در هجرت از دین مسابقه خواهند گذاشت[1]. لذا تلاش شده است تا کتاب حاضر تا حد امکان خلاصه نویسی شود تا جوانی که در تلاطم تفریحات مدرن مجالی برای مطالعه درباره عقاید موروثی خویش ندارد، نیز بتواند در حدود شش ساعت این کتاب را مطالعه کند.

---

۱ نهج البلاغه، انتشارات دار الهجرة قم، خطبه ۱۰۸، ص ۱۵۸

اختلاف بزرگ در اسلام

اگرچه توده های کشورهای اسلامی روی قبله، پیامبر و قرآن اتفاق نظر دارند، اما عمدتاً قائل به تحریف اسلام به استثناء فرقه خودشان می باشند.

شیعیان برداران سنی خود را منحرف از مسیر اصلی اسلام یعنی اطاعت از ائمه دانسته و اهل تسنن نیز شیعیان را اهل غلو، خرافه و پرستیدن قبر امامان می دانند و گاه نیز یکدیگر را تکفیر و خون طرف مقابل را حلال می دانند و حتی این اختلافات در درون فرق شیعه و فرق سنی نیز به وفور یافت می‌شود.

تمام این اختلافات در حالی شکل می‌گیرد که قرآن مستقیماً هشداری جدی در خصوص فرقه فرقه شدن و اختلاف در اسلام می دهد[۱]: «همانند کسانی نباشید که متفرق شدند و پس از آنکه دلایل روشن به آن‌ها رسید اختلاف ایجاد کردند، پس برای ایشان عذابی است عظیم.»[۲]

---

۱ آل عمران ١٤٦

۲ آل عمران ۱۰۵، همچنین مراجعه کنید به بقره ۱۷۶، مریم ۳۷

هفتاد و دو ملت

در حدیث متواتری از شیعه و سنی که به حدیث افتراق یـا هفتـاد و دو ملـت معروف است از پیامبر نقل شده کـه فرمـوده انـد: «امـت موسـی بـه ۷۱ فرقـه و امت عیسی به ۷۲ فرقه تقسیم شدند و امت من نیز به ۷۳ فرقـه تقسـیم خواهنـد شد که ۷۲ فرقه آن در آتش و یک فرقه آن در بهشت خواهند بود...»[1]

در ادامه حدیث بین گروه‌های مختلف از شیعـه و سـنی اختلاف وجـود دارد. برخی از اهل سنت می‌گویند بعد مـردم سؤال مـی کننـد آن یـک گـروه کدامنـد و پیامبر پاسخ می دهد «و ما انا علیـه الیـوم و اصـحابی»[2] (آنچـه مـن و اصـحاب من بر آنیم) و در جای دیگر روایت می کنند پاسخ مـی دهـد «و هـی الجمـاعه»[3] (و آن جماعت است). اما شیعه نظرش این است که این سؤال را حضـرت علـی می پرسد و پیامبر پاسخ می دهد «تو و اصحاب تو»[4].

خود این تفاوت نشان دهنـده وجـود انحـراف در مسـیر اسـلام اسـت و کـاملاً مشخص می‌شود که یک یا چند گروه کلام پیامبر را به نفع خود تحریف کرده‌انـد تا منافع گروه و طبقه و یا قدرت خود را حفظ کنند.

---

١ تحفـة الحـوذی بشـرح جـامع الترمـذی، دارالکتـب العلميـة، بيـروت، ج ۷ ص ۳۳۳، کتـاب الإيمـان، الحديث ٢٦٤٠ و ٢٦٤١؛ مسند احمد حنبل، حديث ١١٩٨٣١

٢ تحفـة الحـوذی بشـرح جـامع الترمـذی، دارالکتـب العلميـة، بيـروت، ج ۷ ص ۳۳۳، کتـاب الإيمـان، الحديث ٢٦٤١

٣ سنن أبي داوود، سليمان بـن الأشـعث السجسـتانی الازدي، مکتـب العصـرية، ج ٤ ص ١٩٨، کتـاب السنة

٤ بحار الانوار مجلسی ج ۸ ص ۲۳۹، چاپ بهادری؛ «غاية المـرام» ص ۵۷۷ و «منـاقب خـوارزمی» فصل نوزدهم ص ٢٢٦

برخی سعی کرده‌اند این فرق را یکی یکی شمارش کنند[1] و برخی نیز معتقدند عدد ۷۰ نشانه کثرت است و منظور از آن زیادی فرقه های اسلام نسبت به یهودیت و مسیحیت است[2]. کتاب‌های زیادی در خصوص معرفی فرقه های اسلام تاکنون نوشته شده که از آن جمله ملل و نحل شهرستانی، الفرق بین الفرق بغدادی، از جمله تلاشها در بین اهل سنت[3] و کتاب فرق شیعه ابن موسی

---

۱ بعنوان نمونه دهخدا در لغت‌نامه خود ذیل کلمه هفتاد و دو ملت می نویسد: باید دانست که همگی ملتها هفتادوسه اند، یکی از آن سنت و جماعت و هفتادودو سوای آن در اصل شش گروه اند: رافضیه، خارجیه، جبریه، قدریه، جهمیه، مرجیه و هر گروهی از اینها این است: فرقه های «رافضیه» شامل دوازده فرقه اند بدین شرح: علویه، ابدیه، شیعیه، اسحاقیه، زیدیه، عباسیه، امامیه، ناوسیه، تناسخیه، لاعنیه، راجعیه و مرتضیه. فرقه های «خارجیه» عبارتند از دوازده فرقه: ازرقیه، ریاضیه، ثعلبیه، جازمیه، خلفیه ،کوزیه، کنزیه، معتزله، میمونیه، محکمیه، سراجیه و اخنسیه. فرقه های «جبریه» نیز دوازده اند: مضطریه، افعالیه، معیه، تارکیه، بحثیه، متمنیه، کسلانیه، حبیبیه، خوفیه، فکریه، حسبیه، حجتیه. «قدریه» هم دوازده فرقه اند: احدیه، ثنویه، کیانیه، شیطانیه، شریکیه، وهمیه ،رویدیه، ناکسیه، متبریه، قاسطیه، نظامیه، متولفیه. فرقه های «جهمیه» نیز دوازده اند: معطلیه، مترابصیه، متراقبیه، واردیه، حرقیه، مخلوقیه، عبریه، فانیه، زنادقیه، لفظیه، قبریه، واقفیة. فرقه های دوازده گانهٔ «مرجیه» عبارتند از: تارکیه، شائیه، راجیه، شاکیه، نهمیه، عملیه، منقوصیه، مستثنیه، اثریه، مدعیه، مشبهه وحشویه . و ابوالقاسم رازی هفت فرقه دیگر از ایشان برآورده: کرامیه، هریه، حالیه، باطنیه، اباحیه، براهمیه، اشعریه و اسماء بعضی از ایشان سوفسطائیه، فلاسفه، سمنیه و مجوسیه.

۲ اشاره این عده به آیه ۸۰ سوره توبه است که می‌فرماید «اگر برای منافقین هفتاد مرتبه هم استغفار کنی آمرزیده نخواهند شد» بدین معنا نیست که اگر پیامبر ۷۱ بار استغفار کند، آن‌ها بخشیده می شوند، بلکه مراد از کلمه ۷۰ کثرت است. همچنین مؤید دیگر این مدعا می تواند، فرقه های بسیاری باشد که در مسیحیت و یهودیت بعد از پیامبر اسلام شکل گرفته است.

۳ بعنوان نمونه مراجعه کنید به التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع نوشته شافعی متوفای ۳۷۷ق؛ التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیه عن الفرق الهالکین، نوشته اسفراینی متوفای ۴۷۱ق؛ بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی نوشته ابولمعالی متوفای ۴۸۵ق؛ الفرق المفترقة بین اهل الزیغ والزندقة، نوشته عراقی حنفی متوفای ۵۰۰ق؛ المنیة والامل فی شرح الملل والنحل، نوشته ابن مرتضی متوفای ۸۴۰ق

نوبختی از جمله تلاشهایی است که علمای شیعه در این زمینه انجام داده‌اند. شهرت این حدیث در حدی است که حتی بزرگان شعر و ادب هم به این حدیث توجه داشته اند[1].

اگر از تلاشی که شیوخ هر طائفه برای توجیه فرقه خود می کنند گذر کنیم؛ چیزی که این حدیث را نگران کننده می کند، سخت‌گیری منطق صفر و یکی آن در بخش مورد توافق حدیث است: اگر جزء این یک فرقه بودید بهشت وگرنه در آتشید! در اینجا هیچ انعطافی دیده نمی شود، حال آنکه این مسأله خیلی با برداشت ما از رحمت خدا و همچنین آیاتی که در خصوص راه نجات حتی اهل کتاب هم وجود دارد جور در نمی آید.

این حدیث که در بخش اول آن اختلافی وجود ندارد و همین احتمال اینکه از پیامبر نقل شده است را قوت می بخشد، بزرگی و عظمت گناه بدعت و انحراف ایجاد کردن در اسلام را نشان می دهد و آنکه ما به عنوان عوام و پیروان چقدر باید به اصلاح عقیده خویش اهتمام ورزیم و آخرت خود را به فرض بر راستگویی بزرگان دینی خود گره نزنیم. این حدیث هشداری جدی می‌دهد که انتخاب رهبر عقیدتی و اینکه از چه کسی پیروی می کنیم باید در زندگی ما در اولویت باشد. چرا که دادن اختیار خویش به دست کسانی که وحی را تفسیر به خواسته های خود می کنند تا با آن سود اندکی بدست آورند[2]، آزادی انسانی را از ما می‌گیرد و ما را به ابزار انحراف، بدعت و ظلم تبدیل می کند.

---

۱ بعنوان مثال مولوی با اشاره به این حدیث در مثنوی دفتر پنجم (بخش ۱۳۷) می گوید:

تا که این هفتاد و دو ملت مدام * در جهان ماند الی یوم القیام

همچنین حافظ نیز در غزل معروف دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند (غزل ١٨٤) می آورد:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه * چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۲ بقره ۷۵، نساء ٤٦، مائده ۱۳ و ٤١

تا زمانی که پیامبر خدا زنده بود اختلاف عمده‌ای در بین مسلمانان وجود نداشت و دستور رسول خدا که در میان می‌آمد همه اختلافات حل می گشت. اما پس از رحلت ایشان، به تدریج زمینه اختلاف بر سر جانشینی وی ایجاد گردید و امت اسلام به تدریج به خاطر این اختلافات شقه شقه شد.

مسلماً ما نیز اگر میان بازماندگان امت بعد از پیامبر بودیم و می دیدیم که بر سر جانشینی وی اختلاف وجود دارد می بایست مسیری را انتخاب می کردیم. اما جامعه صدر اسلام، تشخیص مهاجرین و انصار برای انتخاب خلیفه رسول خدا را اصل قرار داده بود[1] و از همین رو با تبعیت مردم از همین اصل، نزدیک به سه دهه، یکپارچگی امت اسلام محفوظ بود. اما از اواخر دهه چهارم هجری مؤمنین چندین بار در سر دوراهی قرار گرفتند. ابتدا پس از قتل عثمان ابن عفان بخشی از جامعه خلافت حضرت علی را پذیرفتند و سپس عده‌ای پس از پذیرش خلافت سر باز زدند و سه جنگ در فاصله کمتر از ۵ سال در امت اسلامی زمینه از بین رفتن اتحاد اسلامی را بوجود آورد.

هر چند که اختلافات کلامی، در جدایی فرقه ها نقش دارند، ولی ما در این فصل، به بحثهای کلامی اختلافات بین فرق اسلامی نخواهیم پرداخت، زیرا به نظر می رسد تأثیر جداسازی امت شیعه و امت سنی، بیش از آنکه متأثر از اختلافات کلامی دو فرقه باشد، متأثر از ذهنیت تاریخی ای است که متولیان هر مکتب از اختلافات صدر اسلام به پیروان خود آموزش داده اند. زیرا که اختلاف کلامی متعلق به حوزه های علمی است و توده مردم درک خاصی نسبت به آن

---

۱ حضرت امیر در نامه ششم نهج‌البلاغه به معاویه می نویسند: «کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز همان بیعت را نمودند. پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیفه گیرد و آن‌که غایب است نتواند بیعت مردم را نپذیرد. شورا از آن مهاجرین و انصار است. پس اگر اینان بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود نامیدند، رضایت خدا نیز در آن است، . . .»

ندارند، ولی برداشت تاریخی را مردم حس می‌کنند و به خاطر آن موضع می گیرند.

بزرگترین سوء تفاهم تاریخ اسلام

بگذارید این موضوع با بررسی یک دیدگاه اختلاف برانگیز از شیعه شروع کنیم. حدیث چهارم از کتاب سلیم ابن قیس[1] که یکی از بن مایه‌های باور شیعه امروزی است، از جمله روایاتی است که در برداشت امت اسلامی درباره تاریخ صدر اسلام فرق می‌گذارد و در طول قرون متمادی مشعل تنور اختلافات شیعه و سنی بوده است.

این روایت طولانی که سلیم ابن قیس، از زبان سلمان فارسی نقل می کند و شامل جزئیات حوادث سقیفه و پس از آن، چگونگی شهادت حضرت زهرا، بیعت گرفتن اجباری از حضرت علی و کافِر شدن همه صحابه بجز چهار نفر است و شیعیان دوازده امامی به عنوان نقل محافل و مراسمات سوگواری خود بکار می برند، زمینه احساسی اختلاف مذاهب شیعه و سنی را کلید می زند.

موضع سایر فرق اسلامی نسبت به این حدیث این است که چگونه می توان باور کرد که از اصحاب رسول خدا که چندین هزار نفر بودند و قرآن عبارت «شما بهترین امتی بودید که برای مردم خروج کردید»[2] را برای آنان بکار برده است، همه -به جز چهار نفر- به یکباره کافِر شده باشند.

فارغ از تهمت بزرگی که این حدیث به امت پیامبر وارد می کند، اسناد آن

---

۱ اسرار آل محمد (ترجمه کتاب سلیم بی قیس هلالی) ص ۲۱۸، مترجم: اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، انتشارات دلیل ما، چاپ ۱۳۸۵

۲ آل عمران ۱۱۰

نیز مورد تردید است. چرا که نام راوی آن یعنی سلیم ابن قیس هلالی که ادعا می‌شود از تابعین است در هیچیک از کتاب‌های رجال اهل سنت نیامده است[1]. یعنی از نگاه بخش عمده جامعه اسلامی، چنین شخصیتی اصلاً در تاریخ صدر اسلام دیده نشده است. در رجال شیعه نیز تنها از نام وی و کتاب وی عنوان شده است[2] و به نسب و مناقب و تاریخچه اش توجهی نشده است[3] و حتی یک اشاره تاریخی نیز به این شخصیت کلیدی شیعه وجود ندارد. برخی دیگر از رجال نویسان شیعه نیز فارغ از شخصیت سلیم، کتاب وی را جعلی دانسته اند[4] و به نظر می رسد میان بزرگان و علمای شیعه نیز در اصالت کتاب ایشان اتفاق

---

۱ با توجه به اینکه در کتاب‌های رجال اهل سنت، نامی از این شخص نیامده است. هر چند برخی سعی کرده‌اند نامهای سلیم بن فلان و فلان را در کتاب‌های اهل سنت به وی نسبت دهند. مراجعه شود به مقاله در جستجوی سلیم ابن قیس، علی بابایی و محمدتقی فخلعلی، مجله مطالعات اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، تابستان ۱۳۸۵ - شماره ۷۲

۲ رجال کشی، محمد ابن عمر کشی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش، ص ۱۰٤، رجال نجاشی، احمد ابن علی نجاشی، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۳٦۵ش، ص ۸

۳ تنها شیخ طوسی در کتاب رجال خود به کوفی بودن و صحابی امیر المومنین بودن آن بسنده می‌کند ولی بقیه کتاب‌های رجال شیعه به اصل و نسب و مناقب او اشاره‌ای نکرده اند. مراجعه کنید به: رجال طوسی، محمد بن حسن طوسی، مصحح جواد قیومی، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۳۷٤ش، ص ۱۱۵

٤ رجال ابن داوود، حسن ابن علی ابن داوود حلی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٤۲ش، ص ٤٦۰ نقل می کند که کتابی از وی منسوب است که وضع شده است به این دلیل که می‌گوید محمد ابن ابوبکر پدرش را هنگام موتش موعظه کرد و می‌گوید ائمه ۱۳ نفر به همراه زید هستند و اسنادش گونه گون است و به منکرات اشتهار دارد، و ما گمان می کنیم ساختگی باشد. رجال ابن الغضائری، احمد ابن حسین واسطی بغدادی، مصحح محمدرضا حسینی، دارالحدیث قم، ۱۳٦٤ش، ج ۳ ص ۱۵٦ نیز نظیر همین عبارات را نقل می‌کند و مدعی است که کتاب وی ساختگی است.

نظر وجود ندارند[1].

باید دانست که روایاتی که شهید شدن حضرت زهرا به دست عمر را عنوان کرده‌اند آنرا به نقل از سلیم ابن قیس مطرح کرده‌اند و هیچ مصدر دست اول شیعی دیگری، وقایع سقیفه را با این جزئیات نقل نکرده است. حال بگذارید با فرض جعلی نبودن حدیث، سراغ محتوای آن برویم.

اشکال اول: سلیم ابن قیس ادعا می کند که این داستان را از زبان سلمان فارسی شنیده است. سلمان فارسی، یکی از برجسته‌ترین اصحاب پیامبر است که پس از شنیدن آوازه پیامبر از فارس به مدینه هجرت می کند. شیعه او را بهترین صحابی پیامبر می داند و حدیث «سلمان از ما اهل بیت است»[2] را برای او روایت کرده است و شخصیتش همواره مورد ستایش شیعیان بوده است[3].

در این حدیث آمده است زمانی که قنفذ در خانه حضرت زهرا را آتش می زنند، سلمان می گوید دیدم که آتش می‌زند و دیدم که می‌شکند و دیدم که تازیانه بر حضرت زهرا می زند. سؤال این است که این چگونه شیعه ای است

---

۱ برخی مانند علامه مجلسی، نعمانی و حر عاملی (سلیم بن قیس الهلالی. کتاب سلیم بن قیس الهلالی. تحقیق محمد باقر انصاری. قم: دلیل ما، ۱۴۱۲ ق، ص ۳۶ -۳۸) درباره وی تردیدی نداشته و کتابش را از ارزشمندترین اصول شیعه می‌شمارند و برخی نظیر علامه حلی، ابن طاووس و شهید ثانی (علامه حلّی خلاصة الاقول فی معرفة الرجال. قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق، ص ۱۶۳) و شیخ مفید (معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، قم: مرکز نشر اسلامی، ۱۴۱۳ ق، ج ۹، ص ۲۳۹) و از معاصرین نیز علامه شعرانی و علامه حسن زاده آملی (نادعلی عاشوری تلوکی. نگاهی به مقدمه کتاب اسرار آل محمد، فصلنامه علوم حدیث، سال ٥، ش ۳، پاییز ۷۹، ص ۱۷۵ تا ۷) کتاب را غیر قابل اعتماد دانسته اند.

۲ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲ ص ۷۲٦، انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۲ش

۳ مفاتیح الجنان، کیفیت زیارت سلمان فارسی؛ در این بخش مناقب بسیاری برای سلمان فارسی شمرده شده است.

که با ناموس پیامبر چنین می کنند و فاطمه زهرا را جلوی وی تازیانه می‌زنند و او می‌بیند اما واکنشی نشان نمی دهد؟ حتی مدعی هم نمی شود که به کمک برخاسته و یا اعتراضی نموده باشد. صرفاً یک تماشاچی بوده است. من و شما که بر هیچ نیستیم، آیا امکان دارد جلوی چشم ما چنین جسارت و گستاخی ای به اهل بیت رسول خدا شود و تکان هم نخوریم؟! آیا شما حاضر نیستید که از جان خود برای حضرت زهرا(س) مایه بگذارید؟! چطور می‌شود قبول کرد که سلمان فارسی، بزرگترین صحابی رسول خدا از نگاه شیعه، همه این وقایع را می دیده و فقط تماشاچی واقعه بوده است!؟

از او بالاتر خود حضرت علی هم در معرض اتهام بزرگی است! به او نسبت داده شده که وی در خانه بوده و حضرت زهرا به دفاع از وی از قنفذ تازیانه می‌خورده است. آیا واقعاً با شجاعت و جوانمردی و بی باکی ای که از حیدر کرار سراغ داریم، می توانیم چنین اتهامی را بر آن فاتح قلعه خیبر و آن یکه تاز جنگ خندق تصور کنیم!؟ بلی در روایت هست که حضرت علی سپس! به دفاع بر می خیزد، اما آنقدر در این مدت حادثه در روایت ذکر شده است که تأخیر حضرت نمی‌تواند قابل توجیه باشد. سؤال آنست که چرا با وجود فریادهایی که عمر و دیگران می زدند که ای علی اگر بیرون نیایی خانه را به آتش می کشیم، این حضرت زهرا است که به پشت درب می روند و سؤال اساسی‌تر آنکه در تمام فاصله دق الباب، تا آتش گرفتن درب، شکسته شدنش، وارد شدن عمر و قنفذ، و تازیانه خوردن حضرت زهرا و مجادله لفظی بین ایشان و عمر، حضرت علی در آن خانه بسیار کوچک کجا مخفی شده بوده اند؟

اشکال دوم: آنجا که حضرتش، پس از آنهمه حوادث عمر را بر زمین می‌کوبد و می خواهد او را بکشد، سلمان از چیزهایی که در فکر حضرت بوده

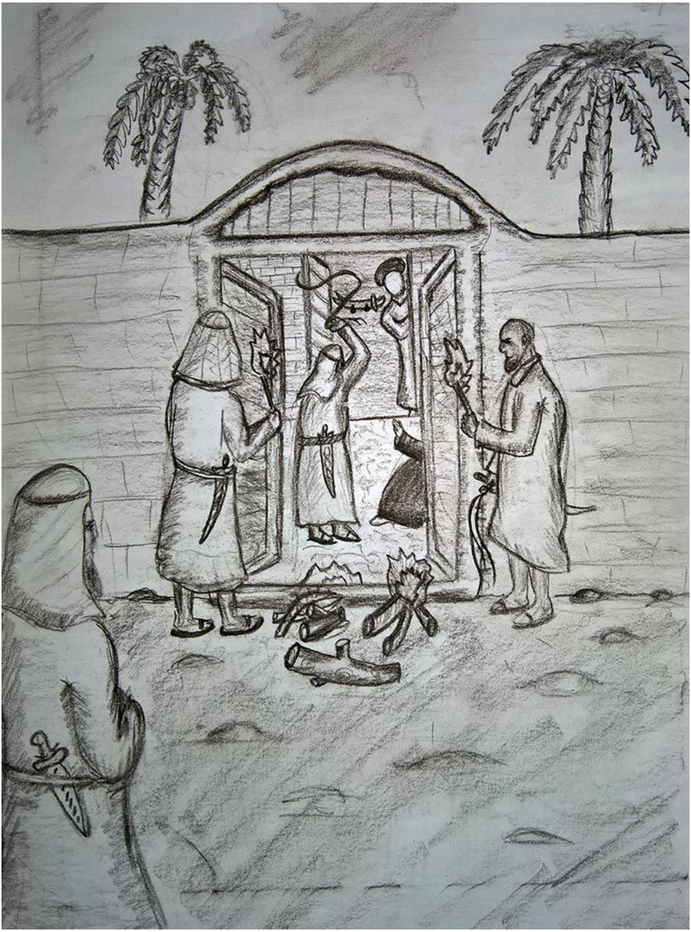

تصوری که شیعیان دوازده امامی از حوادث بعد از سقیفه دارند، مبتنی بر حدیث چهار کتاب سلیم است.

و به یادش می افتد ذهن خوانی انجام می دهد و در روایت مـی گنجانـد. ممکـن است متصور شود که حضرت بعداً فکرهایش را برای سلمان بـازگو کـرده باشـند (که از حضرتش تـوجیه کـردن خـویش پیـش دیگـران بعیـد اسـت)، امـا محتـوای حدیث هم چنین چیزی را هم نشان نمی دهـد. ایـن بـدان معنـا می‌توانـد باشـد کـه کسی که روایت را تدوین نموده، می خواسته مخاطب را نسبت به دلیل حضـرت برای نکشتن عمر توجیه نماید و برای لحظاتی فرامـوش کـرده در حـال نقـل قـول روایت از زبان سلمان است.

اشکال سوم: این گفته که «اگر تقدیر فلان و فلان نبود، تـو را مـی کشـتم» مستلزم اعتقاد بـه جبر است و بـا دیـدگاه حضـرت راجع بـه قضـا و قـدر، تضـاد دارد. در حکمتهای نهج‌البلاغه در پاسخ به مرد شامی کـه از قضـا و قـدر سـخن می گوید، حضرت مـی فرماینـد: «وای بـر تـو! کـه گمـان کـرده‌ای قضـای لازم و قـدر حتمـی را، اگـر چـنین بـود ثـواب و وعـد و وعیـد بیـهوده بـود، خداونـد سـبحان بندگان خود را امر کـرده و مخیـر نمـوده و نهـی کـرده و بـر حذر داشـته است... این گمان کسانی است که کافرند، وای بر کافران از آتش دوزخ»[1].

اشکال چهارم: تخیلی بودن داستان آنجا روشن می‌شود که در فاصله‌ای کـه عمر خارج می‌شود و یار می‌طلبد، سپس قنفذ و اصحابش تـا مسـجد می‌رونـد و با نیروی بیشتر بر می گردند، هنوز علی نتوانسته شمشیرش را پیـدا کنـد و پـس از آنکـه توسـط یـاران خلیفـه دسـتگیر می‌شـود می‌گویـد اگـر دسـتم بـه شمشـیر می‌رسـید نمـی توانسـتید مـرا در بنـد کنیـد. تـوجه کنیـد کـه در تمـام ایـن مراحـل سلمان همچنان تماشاچی قصه است. از زبیر و مقداد و ابوذر هم در این شلوغی ها خبری نیست.

---

۱ نهج البلاغه، حکمت ۷۸

اشکال پنجم: زمانی که حضرت زهرا «یا ابتاه» می‌گوید و ناله می کند، ابوبکر و همه مردم گریه می کنند! در عین گریه ذره‌ای هم دلشان به رحم هم نمی‌آید و همچنان می‌خواهند حضرت علی را بکشند! باید پرسید راوی، مخاطب حدیث را چند ساله فرض کرده است؟! آری؛ تنها در صورتی این حرفها باورپذیر است که از کودکی در گوش کسی خوانده باشند.

اشکال ششم: آنجا که از حضرت علی نقل می‌شود که در صورتی که مرا بکشید، بنده خدا و برادر او را کشته اید، آن‌ها گفتند به برادری اقرار نمی کنیم، سپس حضرت برادری را یادآوری می کند و آن‌ها هم سه مرتبه می گویند اقرار می کنیم! سپس حضرت هر لقبی را که پیامبر به او عطا کرده بیان کند و مردم نیز همه را اقرار می کنند و می گویند با اینحال ترا می کشیم! خیالی به نظر می رسد. هم به لحاظ اینکه در آن بحبوحه فرصت اینکار را به او بدهند و هم اینکه با وجود اقرار کردن، اینهمه اصرار به کشتن او داشته باشند.

اشکال هفتم: آنجا که حضرت صحیفه ملعونه را یادآوری می کند، ابوبکر و عمر مانند کودکان اعتراف می کنند و می‌گویند از کجا فهمیدی؟! ما که تو را از آن آگاه نکرده بودیم! اگر آن‌ها از روی زرنگی شان خلیفه شده اند، چطور می توانسته اند آنقدر ساده لوح باشند؟! این قبیل روایات، بیشتر توجیهات فرقه ای و تاریخ سازی به نظر می رسد تا آنکه در حقیقت بتواند بوقوع بپیوندد.

اشکال هشتم: کسی که روایت را ساخته ظاهراً نمی دانسته که ابوبکر و عمر هم از قریشند و اجدادشان در کعب با پیامبر یکی می‌شود و گرنه از قول ابوذر آیه «ان اللّه اصطفی آدم و نوح و آل ابراهیم» را به نشانه اینکه آن دو نسبشان از ابراهیم نیست پس نمی‌توانند خلیفه باشند، نمی آورد.

اشکال نهم: کیفیت بیعت اجباری هم عجیب است! اینکه حضرت سه بار می‌پرسد اگر بیعت نکنم چه، آن‌ها هم می گویند گردنت را میزنیم و سپس مشتش را دراز می کند و آن‌ها به همین قناعت می کنند تصنعی به نظر می رسد. گویی نویسنده حدیث می‌خواسته هر طور که شده هم این واقعیت تاریخی که حضرت علی با ابوبکر بیعت کرده، بگنجاند و هم طرفداران تندرو شیعه اش را راضی نگه دارد و بگوید فاتح قلعه خیبر عملاً با قاتل حضرت زهرا بیعت نکرده است.

اشکال دهم: این قصه پر است از فحش و دشنام و حرفهای زشت. چه از زبان زبیر که به عمر می گوید فرزند زنازاده، چه از زبان عمر که به سلمان می گوید پسر زن بدبو، چه از زبان علی که به ابوبکر می‌گوید پسر زن مگس خوار. تصور اینکه اصحابی که ۲۳ سال با پیامبر حشر و نشر داشته‌اند تا این اندازه بد دهان بوده‌اند، دور از انتظار ما می باشد.

نتیجه‌گیری ای که می توان از اشکالات جدی این حدیث گرفت آن است که اگر این حدیث و حدیثهای مشابه را که مشخص است نقش آنها ایجاد حس دشمنی با جامعه اهل سنت با هدف مقاوم کردن جامعه شیعه در برابر خطر خروج از دایره منابع درآمدی است کنار بگذاریم، نگاه ما به تاریخ و زمینه‌های اختلافی شیعه و سنی روشن‌تر می گردد و بهتر می‌توانیم به تحلیل وقایع صدر اسلام بپردازیم.

تا زمانیکه پرده تعصب بر عقاید فعلی جلوی چشم ما را گرفته است، نمی توانیم درک کنیم چرا حضرت علی نام برخی فرزندانش را ابوبکر[1]، عمر و

---

۱ مقاتل الطالبین، ابولفرج اصفهانی، ناشر: دارالمعرفة، بیروت، بی تا، ص ۹۱

عثمان[1] گذاشتند که ابوبکر و عثمان جزء شهداء کربلا بودند و امام حسن و امام حسین نیز نام یکی از فرزندانشان را ابوبکر[2] گذاشتند که هر دو در حادثه کربلا شهید شدند و علی ابن حسین نیز نام یکی از فرزندانش را عمر گذاشتند[3] و چرا حضرت علی دختر خود را به ازدواج عمر ابن خطاب در می آورد[4]، و همچنین چرا بسیاری از نوادگان حضرت علی با فرزندان و نوادگان ابوبکر و عمر و عثمان وصلت می کنند[5] و چرا هرگز هیچ اقدامی ولو کوچک علیه سه خلیفه نخستین انجام نداده است، بلکه حتی جان فرزندان خودش را برای دفاع از جان خلیفه سوم در برابر شورشیان به خطر انداخته است[6].

---

١ ارشاد شیخ مفید، ترجمه ساعدی خراسانی، ناشر اسلامیه، چاپ ١٣٨٠ش، ص ٣٤٢

٢ در این دو آدرس وبی بیش از ٥٠ منبع از ابوبکر ابن حسن و ابوبکر ابن حسین بعنوان شهدای کربلا یاد شده است.

http://wikifegh.ir/ابوبکر_بن_حسن

http://wikifegh.ir/ابوبکر_بن_حسین

٣ ارشاد شیخ مفید، ترجمه ساعدی خراسانی، همان، ص ٥١٩؛ کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، انتشارات مرتضویه، نجف، ص ١٩

٤ کلینی، کافی، همان، ج ٥ ص ٣٤٦؛ بحار الانوار، همان، ج ٧٨ ص ٣٨٢ و ج ٤٢ ص ١٠٦؛ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، مجلسی دوم، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، چاپ ١٤٠٤ق، ج ٢٠ ص ٤٢ (باب فی تزویج ام کلثوم)؛ إعلام الوری، طبرسی، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، ج ١ ص ٢٠٤؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، ناشر مؤسسه آل البیت، چاپ ١٤٠٨ق، ج ١٤ ص ٤٤٤؛ همچنین در حد تواتر از منابع تاریخی و روایات شیعه و سنی متضمن این مطلب هستند که حضرت ام کلثوم از عمر ابن خطاب دو فرزند بنامهای زید و رقیه می آورند.

٥ از آنجمله می‌توان از ازدواج فاطمه دختر امام حسین با نوه عثمان پس از وفات همسر قبلی‌اش که فرزند امام حسن است (مقاتل الطالبین، همان، ص ١٦٧) و امام باقر با نواده ابوبکر (ارشاد، همان،ص ٥٢٤) که امام صادق نیز فرزند همان همسر است یاد کرد.

٦ ابن قتیبة دینوری، الإمامة و السیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء، تحقیق: شیری، علی، ج ١، ص ٥٢ تا ٦٢، دارالأضواء، بیروت، چاپ اول، ١٤١٠ق؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ٣، ص ١٦٧ تا ١٧٥، دار صادر، دار بیروت، بیروت، ١٣٨٥ق؛ ابن الطقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیة و

پذیرش عدم صحت این حدیث که ریشه اصلی باور شیعیان[1] به شهادت حضرت زهرا (س) به دست عمر ابن خطاب است[2]، علاوه بر کمک به درک بهتر وقایع تاریخی، از طرف دیگر ما را با کارکرد انحرافات دینی که همانا دامن زدن متولیان فرقه ها به اختلافات است، بهتر آشنا می‌کند. با نگاهی به اینکه سه خواهر دیگر حضرت زهرا -که دو تن از ایشان از حضرت فاطمه بزرگتر بودند و یکی پس از وفات دیگری به همسری عثمان ابن عفان در آمده بودند[3]- و همچنین دو برادر ایشان که همگی پیش از وفات پیامبر به دلیل بیماری از دنیا رفتند، در این باور عامیانه که امکان نداشته حضرت زهرا یا سایر اهل بیت با مرگ طبیعی از دنیا بروند باید تجدید نظر شود.

الدول الاسلامية، تحقيق: عبد القادر محمد مايو، ص ١٠٢ تا ١٠٤، دار القلم العربی، بیروت، چاپ اول، ١٤١٨ق.

١ البته این اعتقاد همه فرق شیعه نیست. بلکه حتی در فرقه دوازده امامی نیز برخی از علمای معاصر نظیر علامه فضل اللّه نیز در شهادت حضرت زهرا تشکیک نموده اند. (http://www.al-milani.com/farsi/qa/qa.php?cat=١٥&itemid=٦٦٦)

٢ این نکته را باید افزود که برخی منابع دست دوم اهل سنت از اتفاقاتی مبهم در خصوص تحت فشار قرار دادن حضرت علی جهت بیعت و قهر حضرت زهرا از ابوبکر و عمر و حتی تهدید عمر به آتش زدن درب خانه او (زمانی که برخی بنی هاشم و اصحاب مخالف خلافت ابوبکر از جمله زبیر بن عوام در خانه حضرت بوده‌اند) اشاراتی دارند، هر چند چیزی از حدیث سلیم از این اخبار ثابت نمی شود و قصه شهادت حضرت زهرا به دست عمر ابن خطاب، حتی در منابع شیعه نیز صرفاً متکی به حدیث سلیم ابن قیس است.

٣ منتهی الامال، شیخ عباس قمی، فصل هشتم: در بیان احوال اولاد امجاد پیغمبر اکرم؛ زندگانی چهارده معصوم(ع)، عزیزاللّه عطاردی، ص ٢١٢، چاپ اسلامیه

شایسته ترین صحابی پیامبر

از سوی دیگر، پیرو منابع شیعه و اهل سنت[1] در غدیر خم، پیامبر مؤمنین را جمع کرد و علی را بعنوان ولی مردم همانند ولایت خودش بر مردم معرفی نمود. علاوه بر این واقعه که در بیش از صد مأخذ اهل سنت روایت شده[2]، پیامبر در مقاطع دیگری از جمله هنگامی که قصد رفتن به غزوه تبوک را داشت وی را بمنزله هارون به موسی نسبت به خویش و جانشین خود در مدینه معرفی کرد[3]. حضرت امیر از امتیازهای ویژه ای برخوردار بود که سایر اصحاب از آن محروم بودند. از آن جمله می‌توان از او بعنوان اولین اسلام آورنده[4] و همچنین کسی که بر خلاف خلفای راشدین هرگز بت‌پرست نبوده است[5] و کسی که افتخار فدا کردن خود در راه نجات جان پیامبر را داشت[6] و همچنین کسی

---

۱ برای نمونه سنن ترمذی، محمد بن عیسی، بیروت، دارالفکر، ج ۱۲، ص ۱۷۵؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ٤٩٥، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٩ق؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، محقق سامی بن محمد، ج ۳، ص ۲۸، دارطیبه للنشر، ١٤٢٠ق؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، ج ۵، ص ٦٧ ـ ٦٨

۲ این موضوع کتاب الغدیر است که تحقیقی است که علامه امینی با مسافرت به عراق، هندوستان، پاکستان، مصر، مغرب و دیگر کشورها با مطالعه بیش از ۱۰۰۰۰ منبع اهل سنت در ۱۱ جلد جمع آوری نموده است. (رجوع شود به مقدمه کتاب الغدیر)

۳ صحیح مسلم، المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول اللّه، ج ٤ ص ١٨٧٠، حدیث ٢٤٠٤، دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ صحیح بخاری، الجامع المسند الصحیح، باب مناقب علي بن أبي طالب، ج ٥، ص ١٩، حدیث ٣٧٠٦، دار طوق النجاة، چاپ ١٤٢٢ق،

٤ تاریخ طبری، ترجمه ابولقاسم پاینده، ناشر: اساطیر ۱۳۷۵ش چاپ پنجم، ج ۳ ص ۸۵۷، منابع فراوانی در این زمینه ذکر می کند، همچنین در ج ۵ ص ۲۰۳۵ عمر ابن خطاب را چهل و پنجمین مردی می‌داند که اسلام آورده است.

۵ تاریخ طبری، همان، ج ۳ ص ٨٤٤

٦ تاریخ طبری، همان، ج ۳ ص ۹۱۱

که هنگامی که پیامبر گفت هر کسی برادری برای خویش اختیار کند خودش علی را برگزید[1]؛ یاد کرد. افتخارات علی در همه جنگها[2] –و بطور واضحی در جنگهای احزاب[3] و خیبر[4]– نیز از سایر اصحاب بیشتر بود. در کنار سایر افتخاراتی که باعث می‌شود او را پر افتخار ترین شخصیت اسلامی در صدر اسلام و در اشارات پیامبر بشناسیم، شخصیت علمی حضرت علی (ع)، بشکل متمایزی از سایر صحابه بالاتر بود[5]. با نگاه آثار حدیثی از اهل سنت، بوضوح می‌توان دید احادیثی که از حضرت امیر روایت شده است، از مجموع احادیث خلفای راشدین، بیشتر می باشد[6]. فصاحت و بلاغت حضرت امیر به گونه‌ای از سایر اصحاب حضرت بالاتر بوده است که گفتارهای به جا مانده از خلفای راشدین، قابل قیاس با خطبه های ایشان در نهج‌البلاغه نمی باشد[7].

---

۱ السیرة الحلبیة، حلبی شافعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۲۷ق، ج ۲ ص ۱۲۵

۲ تاریخ طبری، همان، ج ۳ ص ۱۰۲٦، در اینجا طبری از جنگ احد دلاوریهای بی‌نظیری از حضرت علی ذکر می کند و اضافه می کند جبرئیل به پیامبر نازل می‌شود و می‌گوید از خود گذشتگی اینست، پیامبر نیز می گوید: او از من است و من از اویم، و ندای لا فتی الا علی، لا سیف الا ذولفقار به گوش می رسد.

۳ تاریخ طبری، همان، ج ۳ ص ۱۰۷۵

٤ تاریخ طبری، همان، ج ۳ ص ۱۱٤٦ (در اینجا روایتی ذکر می‌کند که پیامبر فرمود فردا پرچمی را به کسی خواهم داد که خدا را دوست دارد و خدا و پیغمبر نیز او را دوست دارد، فردا ابوبکر و عمر آمدند، اما او پرچم را به آنها نداد و علی را پیش خواند.)

٥ هرچند با مثال نمی‌توان نتیجه‌گیری نمود، اما در برخی احادیث اهل سنت آمده است که در سوالهایی از که از عمر می شد، گاهی اوقات سؤال را اشتباه پاسخ می‌داد (بعنوان مثال رجوع کنید به حدیث ۳٦۸ از صحیح مسلم) یا نمی‌دانست و به علی رجوع می داد و می گفت اگر علی نبود عمر هلاک می شد.

٦ تنها به عنوان نمونه در کتاب مسند الامام احمد حنبل (بزرگترین کتاب حدیثی اهل سنت) از سه خلیفه نخستین جمعاً ٥٦۱ حدیث و از امام علی ۸۱۸ حدیث روایت شده است.

۷ اشاره به خطبه های حیرت انگیز بدون نقطه (نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، محمودی،

لذا بدون تعارف، علی پر فضیلت ترین شخصیت صدر اسلام بود که اگر بنا بود بر اساس فضیلتها بعد از پیامبر کسی به جانشینی وی منصوب گردد، ناچاریم اعتراف کنیم که حق به حق دار نرسیده است. حتی اگر بگوییم شایستگی ابوبکر به عنوان اولین شخصیت متمولی که به پیامبر ایمان آورد و یار غار وی بود از علی بیشتر است، پس از ابوبکر دوباره این سؤال مطرح است و حتی اگر گفته شود شایستگی عمر ابن خطاب نیز از علی بیشتر است، پس از او نیز دوباره همین سؤال مطرح است.

مسأله این نیست که علی با آن همه فضائل خانه نشین شده و چاه حفاری می کنند و نقش اجرایی نمی‌پذیرد در حالیکه دشمنان ۲۰ ساله مسلمانان از جمله معاویه و عمرو بن عاص و خالد ابن ولید به امارتهای بزرگ و سمتهای کلیدی دست پیدا می کنند، چرا که دیگر چه اهمیتی دارد که در ۱۴۰۰ سال پیش چه کسی رهبر امت صدر اسلام بوده است؛ بلکه مسأله این است که روش حضرت علی با خلفای راشدین متفاوت بوده است. همین که در شورای شش نفره عمر ابن خطاب نمی پذیرد که به روش دو خلیفه نخستین عمل نماید[1] و همین که پس از سر کار آمدن به بسیاری از روشهای خلفای پیشین از جمله غزاها و کشورگشایی ها عمل نمی‌کند و حقوق بیت المال را مساوی تقیسم می کند که نهایتاً این تفاوت روش او منجر به قیام طبقه سرمایه دار و سرکشی

مصحح: آل طالب، عزیز، ج ۱، ص ۱۰۹، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶ش) و بدون الف (همان، ج ۱، ص ۸۲) و ظرافتهای ادبی نهج البلاغه، همچنین مراجعه کنید به خطبه هایی که طبری از عمر ابن خطاب نقل می‌کند (تاریخ طبری، ج ٤ ص ۲۱٤، بیروت دار التراث، ۱۳۸۷ق)

۱ تاریخ طبری، ترجمه ابولقاسم پاینده، ناشر: اساطیر ۱۳۷۵ش چاپ پنجم، ج ۵ ص ۲۰۸۱، همچنین از قول حضرت علی نقل می‌کند که روش شورا را هنگام بیعت با عثمان خدعه نامیده است.

طرفداران طاغوت و سرکوب متحجرین می‌گردد که این زنگ در گوش ما به صدا در می‌آورد که تفاوتی عمیق بین اصحاب پیامبر وجود داشته است، که در الگو برداری ما از اسلام تأثیر می گذارد.

اگر رویه قرآن برای اداره امور مؤمنین یعنی مشورت میان مؤمنین[1] را نیز در نظر بگیریم، تنها این علی است که به خواست توده مردم انتخاب می شود[2]، و خلفای راشدین یا به شورایی از بزرگان قبائل[3] یا به وصیت خلیفه قبلی[4] و یا از میان خواص با فرمول خلیفه پیشین[5] به خلافت می رسند.

نتیجه آنکه وجود دو مسیر در اسلام پس از پیامبر با مطالعه منابع تاریخی روشن می‌شود و این اختلاف روش در جنگ جمل به مرحله ای می رسد که دو جبهه از میان مهاجرین و انصار و تابعین در برابر هم صف می کشند و به قتال یکدیگر می پردازند و این توجیه که هر دو طرف یک جنگ ممکن است بر حق باشند، منطقی و پذیرفتنی نیست[6].

---

۱ شوری ۳۸

۲ تاریخ طبری، همان، ج ٦ ص ۲۳۲۸، در اینجا ذکر می‌شود که خواص از بیعت با حضرت سر باز می‌زنند تا همه مردم بیعت کنند.

۳ تاریخ طبری، همان، ج ۳ ص ۱۳٤۷، در اینجا عنوان می‌گردد در جریان سقیفه بنی ساعده، ابوبکر بواسطه امتیاز قومی قریش، انصار را قانع می نماید و با وی بیعت می شود.

٤ تاریخ طبری، همان، ج ٥ ص ۲۰٦٦، در اینجا طبری از قول ابن میمون نقل می‌کند که عمر می‌گوید اگر جانشین تعیین کنم، آنکه بهتر از من بود جانشین تعیین کرد و اگر نکنم، آنکه بهتر از من بود نکرد.

٥ تاریخ طبری، همان، ج ٥ ص ۲۰٦٦، وی ٦ نفر را خود انتخاب کرد، و پسرش را بر آن‌ها گمارد تا از بین خود یک تن را انتخاب کنند و در غیر اینصورت گردنشان را بزنند.

٦ علاوه بر آن، حضرت امیر و فرزندان و نوادگانشان، در مناسبتهای تاریخی مختلف نقل می‌کنند که حقی بر گردن مردم دارند که اگر مردم بدهند می‌گیرند. (تاریخ طبری، همان، ج ٥ ص ۲۰۷۸)

نظری به تاریخ و فرق شیعه

این فصل را با این پیش فرض شروع می کنیم که اکثریت امت اسلام از مسیر حقیقی آن فاصله گرفته و این تنها شیعه است که راه هدایت را شناخته است.

نکته اینجاست که فرقه های زیادی مدعی پیروی از حضرت علی ابن ابی طالب هستند، ولی اختلاف نظر میان آن‌ها به مراتب از اختلاف نظر فرق اهل سنت عمیق‌تر و ریشه‌ای تر است. بنابراین فرض اینکه فرقه اکثریت شیعه بر حق است، در ذهن هر محققی این سؤال را ایجاد می‌کند که اگر نظر اکثریت مبنای حقیقت است، هم پیروان دین مسیحیت از مسلمانان بیشترند و هم اهل سنت هشت برابر شیعیان جمعیت دارند. لذا می خواهیم در تاریخ تشیع دقت نظری کرده و ببینیم شیعه از کجا آغاز شده و شیعه دارای چه فرقه هایی می‌باشد و اختلافهای بین آنها چه بوده است.

در اینکه شیعه از کجا آغاز شده است اختلاف نظر بسیار است. برخی معتقدند تشیع از لحظه بعثت شروع شده و حضرت خدیجه اولین شیعه علی

بوده اند[1] بوده و نیز کسانی هستند که تشکیل شیعه را به ابتکار یک یهودی زاده نسبت می دهند[2]. در رد این مدعا که ابن سبأ عقیده تشیع را ابداع کرده است، اسلام شناسان غربی به قدر کافی پاسخ داده‌اند[3].

اما ادعای اول، که مبتنی بر حدیثی است که حضرت خدیجه پس از بیعت با پیامبر با حضرت علی نیز بیعت کرده و به ولایت او اقرار می‌کند این اشکال اساسی را داراست که در صورتی که شیوه صحیح اسلام آوردن اینچنین باشد، باید این سؤال را پاسخ بدهیم که چرا پیامبر با اصحاب خویش در حین اسلام آوردن چنین پیمان و بیعتی نگرفته و آن‌ها را از همان ابتدا با اصول دین درست آشنا نکرده است. همین استدلال در مورد کسانیکه معتقدند شیعه بعنوان گروهی مخفی در میان اصحاب در زمان پیامبر وجود داشته که از جمله آن‌ها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار بوده است[4] نیز صادق است و این شبهه را ایجاد می‌کند که چرا پیامبر سایر امت خود را به این گروه دعوت نکرده است؟

آیا ایشان در دعوت مردم به راه راست سستی به خرج داده‌اند، یا از ترس مردم فقط آنرا به عده خاصی از اصحابش آموزش داده‌اند و سایر اصحاب را از

---

١ بحار الانوار مجلسی، مؤسسه الوفاء بیروت، چاپ ١٤٠٤، ج ١٨ ص ٢٣٣

٢ تاريخ الامم والملوك للامام أبي جعفر محمد بن جرير الطبري، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات بيروت، ج ٣ ص ٣٨٧

٣ The Succession to Mohammad, Wilfred Madelung, Cambridge University Press, p٢ ; Hodgson, M. G. S. (١٩٦٠). "ʿAbd Allāh ibn Sabaʾ". Encyclopaedia of Islam ١ (٢nd ed.). Brill Academic Publishers. p. ٥١ ; Tucker, William Frederick (٢٠٠٨). Mahdis and millenarians: Shī'ite extremists in early Muslim Iraq. Cambridge University Press. pp. ١٠–١٢; Moosa, Matti (١٩٨٧). Extremist Shiites: the ghulat sects. Syracuse, New York, USA: Syracuse University Press. p. ٥٨٠

٤ ابوحاتم رازی،الزينة فی الكلمات الاسلامية و العربية،تصحيح عبد اللّه سلوم سامرايی،ص ٢٥٩،دار الحريه،بغداد ١٣٩٢ ق

اسلام راستین محروم نموده اند؟ چرا که حتی مستندات شیعه نیز ادعا نکرده اند که پیامبراسلام از همان ابتدای بعثت به **همه** اصحاب ولایت به علی را آموزش داده است.

برخی نیز تشکیل گروه شیعه را به لحظه وفات پیامبر نسبت می دهند[1]. یعنی آنجا که مردم با ابوبکر بیعت کردند، جریان سنی تشکیل شده و در مقابل کسانی که در برابر آن‌ها مقاومت کردند شیعه به حساب می آیند. ولی با این فرض که حضرت علی خودش متعرض حکومت خلفای راشدین نبوده و از طرفی پس از عثمان به خلافت می‌رسد و در دوران خلافت خود نه نامی از تشیع به کار می‌برد[2] و نه احکام خاصه شیعه را اجرا می کند، سخت است بتوانیم استدلال جور کنیم که تشیع تا زمان شهادت ایشان، هویتی رسمی داشته و یا به گروه خاصی اطلاق می‌شده است.

دست کم داشته های تاریخی نشان می‌دهند که علی (ع) خود مؤسس یا عضوی از فرقه شیعه نبوده است و برای مؤمنین گروه بندی شیعه و سنی قائل نشده است که در خطبه های آن حضرت خود را نشان دهد[3].

حفظ یکپارچگی امت اسلامی به حدی برای ائمه نخستین مهم بود که امام علی (ع) بیست و پنج سال سکوت می نماید و امام حسن (ع) با معاویه صلح

---

۱ عبداللّه النعمه، روح التشیع، ناشر دارالبلاغة، بیروت، ص ۳۰

۲ اشاره به نامه‌ها و خطبه های نهج‌البلاغه که کلمه شیعه در آن یافت نمی شود، بلکه حضرت در اشارات خود به امت همواره اشاره می کند.

۳ به استثنای ادعایی که در خصوص عبدالله ابن سبأ مطرح است که تشکیل فرقه شیعه را به زمان حیات امام علی نسبت می دهد. (طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک(تاریخ طبری)، تحقیق، ابراهیم، محمد أبو الفضل، ج ٤،ص ٣٤٠، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ١٣٨٧ق؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ٣، ص ١٥٤، بیروت، دار صادر، ١٣٨٥ق)

می نمایند تا امت اسلامی شقه شقه نگردد. هر چند شرایط جامعه یکپارچه اسلامی به جایی می‌رسد که امام حسین (ع) مجبور به قیام علیه حکومت وقت می گردد و پس از شهادت ایشان است که اصطلاح شیعه تحت عنوان گروه‌های معترض به امویان و حلقه های نزدیک به نوادگان حسنی و حسینی در همه کتاب‌های تاریخی یافت می شود.

فارغ از اینکه شیعه در حقیقت از چه تاریخی آغاز شده است، در تعریف کلی شیعه تقریباً همه فرق اسلامی متفقند که هر مسلمانی که پس از پیامبر به جانشینی علی اعتقاد داشته باشد شیعه است[1]. با وجود تفاوتهای بسیاری که فرق شیعه با هم دارند و این تفاوتها در حدی است که یکدیگر را خارج شده از دین می دانند[2]، اما بطور نسبی می‌توان گفت شیعیان در ویژگیهای زیر اشتراک بیشتر با هم و افتراق بیشتری با فرق اهل سنت دارند.

۱- مفهوم امامت: اگر چه همه فرق شیعه، امامت را یک اصل یا ضرورت دینی می دانند، اما در تعریف امام از نظر حقوق، مسئولیتها و ویژگیهای امام میان فرق شیعه، تفاوتها چشمگیر است. برخی فرق شیعه به کسی که به پیشوایی مردم اولی‌تر است[3] امام می‌گویند و کسانی نیز هستند که امام را خدا می دانند[4] یا برخی صفتهای خاص خداوند نظیر خلق کردن و روزی دادن یا

---

۱ http://fa.wikishia.net/view/%D۸%B٤%DB%۸C%D۸%B۹%D۹%۸۷

۲ بعنوان نمونه زیدیه به امامیه، لقب رافضه می دهند. در پاسخ به آن، دوازده امامی زیدیه را در حد ناصبی (دشمن اهل بیت) می‌شمارند. این اختلاف در زیر شاخه‌های هر فرقه نیز وجود دارد، بعنوان مثال فرقه دوازده امامی شاخه ولایت فقیهیه، پس از هر نمازشان همه کسانی که مخالف عقیده شان هستند -که مشتمل بر همه اهل ارض باستثنای فرقه خودشان می گردد- با شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه، مستحق مرگ می‌شمارند.

۳ نظیر فرقه سلیمانیه از فرق زیدیه

٤ نظیر فرقه خطابیه

ثواب و عقاب کردن یا دادرسی در روز محشر را به امام موکول می کنند. اما بیشترینشان، اطاعت از امام را همچون نبی واجب می‌دانند و یا حداقل سخن وی برایشان حجت است.

۲- عدالت خواهی: در طول تاریخ پیروان مذهب اهل سنت، معمولاً تعامل و تسامح بیشتری با دولتهای حاکم ولو حاکمان فاسد و زورگو داشته اند[۱]. ولی شیعیان معمولاً بیشتر از اهل تسنن در تعارض یا فاصله با حاکمان مستبد بوده اند، ولو آن حاکمان شیعه[۲] می بوده اند. قیام امام حسین در برابر یزید، بعنوان الگوی ظلم ستیزی و عدالت خواهی، مشعلی برای جهت گیری سیاسی فرقه های مختلف شیعه (بویژه زیدیه) بوده است. هر چند در نحوه برخورد با حکومت فاجر بین فرق مختلف شیعه اختلافات اساسی وجود داشته است.

درختواره فرق شیعه

در این مقال فرصت بررسی و اشاره به همه جزئیات تاریخ شیعه و اختلافات کلامی مدعیان تشیع علوی در تاریخ نیست و ما در اینجا به تحقیق حسن ابن موسی نوبختی[۳] که از اصحاب علم و کتابت زمان غیبت صغری بوده

---

۱ اگرچه این مسأله نسبی است و گروهها و اشخاص مختلفی از اهل سنت در قرون نخستین علیه حکومتهای زورگو مبارزه کرده اند، اما با توجه به برداشت اهل سنت از آیه اولوالامر، که آنرا به حکام مسلمان تفسیر کرده اند، معمولاً تسامح بیشتری با حکام داشته‌اند.

۲ بعنوان نمونه در ابتدای دوره حکومت عباسیان که خلفای آنها از شیعیان عباسی بودند و خود را مهدی امت می نامیدند، مشاهده می‌شود که بیشترین انقلابهای شیعیان در همان عصر رخ داده است.

۳ خاندان نوبختی خاندان سرشناس و پرنفوذ ایرانی در دوره غیبت صغری بودند که هم در دستگاه حکومت عباسیان سمتهای کلیدی داشتند و هم در دستگاه نیابت نفوذ زیادی داشتند. از آن جمله حسین ابن روح نوبختی بود نایب سوم بود. متکلم پر آوازه آن زمان نیز ابوسهل نوبختی بود که

است، اکتفا خواهیم نمود. اگرچه کتاب فرق شیعه نوبختی از دید یک فرد معتقد به دوازده امامی نوشته شده است، اما مطالعه آن از جهت اینکه از معدود آثار دوره غیبت صغری است برای تحقیقات ما می‌تواند بسیار مفید واقع شود. چکیده فرق ذکر شده در این کتاب را به شکل درختواره برای خوانندگان آورده شده است.

نکته اولی که در باب این درختواره به نظر می‌رسد این است که سلسله های امامت عیناً مشابه همان سلسله های طایفه ای عربی پی ریزی شده است و هر انشعابی که در آن رخ داده نشان از اختلافی است که در انتخاب بزرگ آل ابی طالب رخ داده است. البته بیشتر اوقات نمی‌توان از محتوای تاریخ استنباط کرد که بین برادران از اهل بیت مستقیماً اختلافی وجود داشته است، اما آنجا که اصحاب اهل بیت، اختلافی داشته‌اند و یا امام خود را فلان فرزند از امام قبلی می دانسته اند، فرقه جدیدی در شیعه تشکیل می‌شده است.

درواقع پیروان یک امام شیعه پس از وفات وی، زمانی دو یا چند شقه می‌شده اند که به شکل آشکار و روشنی (که همه اصحاب بدانند) وارث اصلی امام از دنیا رفته مشخص نبوده است. این درختواره شیعه نشان می دهد فرمول غالب برای تعیین امام بعدی، فرزند بزرگ‌تر امام قبلی بوده است و این مشابه همان سنت قبیله‌ای عرب است. این مسأله مهمی است، چرا که نظام خون سالاری را بر نظام شایسته سالاری ترجیح داده است، هر چند که صاحب خون شایسته تر هم باشد.

دایی حسن ابن موسی بود. از وی بیش از ۴۰ اثر یاد شده است که همگی آن‌ها به جز کتاب فرق شیعه نابود شده اند.

http://fa.wikishia.net/view/حسن_بن_موسی_نوبختی

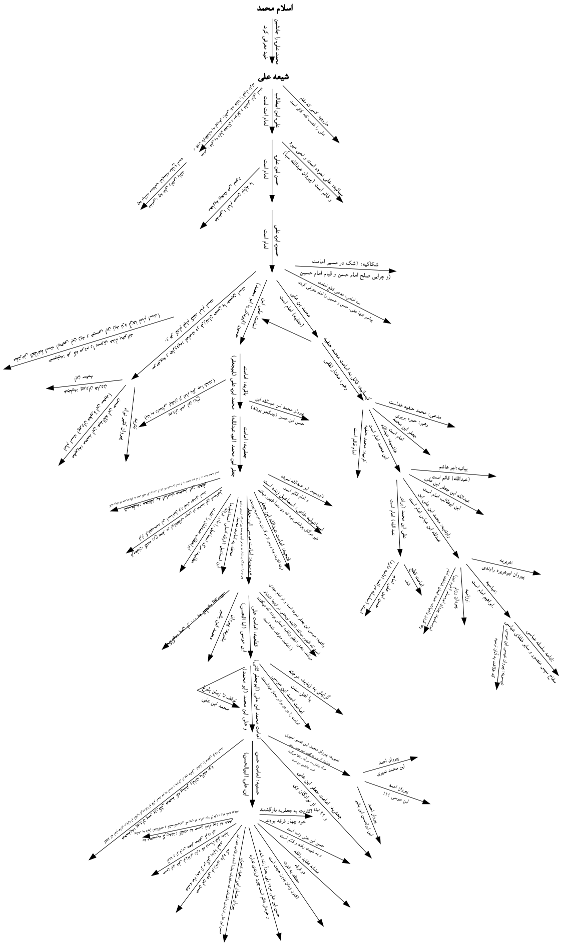

درختواره فرقه های شیعه بر اساس کتاب فرق نوبختی

ارجحیت اصل خون سالاری آل ابی طالب بر اصل «گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست»[1] اشکالات کلامی فراوانی ایجاد می کند و این توجیه که این خاندان به لحاظ تقوا هم برتری دارند، اصل لازمه خونی بودن امامت را مرتفع نمی کند و خونی بودن امامت یک فرض محتوم شیعی است[2]؛ که به نظر می‌رسد فضای احساسی جوامع شیعه، متکلمین امامیه را از پرداختن به این اشکالات کلامی، بی‌نیاز نموده است.

اولین فرقه شیعه که موفق می‌شود حکومت خود را برقرار کند، عباسیه است. عباسیه از فرزندان عباس عموی پیامبرند که با فرزندان محمد حنفیه ارتباط نزدیکی داشته اند. ابومسلم خراسانی برده ایرانی بود که در خانه یکی از شیعیان بغداد کار می کرد. ابراهیم امام که استعداد و توانایی او را می‌بیند وی را به سرزمین پدری اش برای دعوت به شیعه و قیام علیه خلفای اموی می‌فرستد و وی در شوال سال ۱۲۹ در مرو، جنبش سیاه جامگان را به حرکت در می‌آورد و کم کم مخالفان بی امیه به او می گروند. در عقیده کیسانیه صرفاً امامت متعلق به یک سلسله مراتب نبوده بلکه هر کس از آل محمد مردم را به قیام فرا خواند از نظر آن‌ها امام است. دلیل رنگ سیاه نیز عزای زید ابن علی اعلام شده است. این نشان می دهد در آن مقطع، اختلافات فرق شیعه دوستی شان را پایمال نمی کرده است. قیام وی سه سال به طول می‌انجامد و سرانجام در سال ۱۳۲ سپاه مروان را در موصل شکست می دهد و کاری که اعراب و آل علی نتوانسته بودند انجام دهند را به سرانجام رسانده و آروزی خاندان پیامبر را برآورده می کند. او که با عقیده شیعه مبارزه اش را پیش برده بود خود نمی

---

۱ حجرات ۱۳

۲ در اینجا یک استثناء مهم باید عنوان شود و آن اعتقادات سلیمانیه از فرق زیدیه است.

توانست بر تخت بنشیند، لذا به سراغ ائمه شیعه می رود. در آن مقطع ابراهیم امام به دست آل مروان کشته شده بوده لذا برادرش سفاح را بر تخت می نشاند[1]. همچنین گفته می‌شود که ابومسلم پیش از آن به امام صادق پیشنهاد حکومت داده و امام پاسخ داده که «یاران تو یاران من نیستند و زمانه زمانه من نیست»[2]. در منابع دیگر نیز درخواست بنی العباس را رد کرده است[3]. تأیید این حدیث نیاز به تحقیق تاریخی بیشتری دارد.

عمر سفاح کوتاه بود و برادرش منصور عباسی به قدرت می‌رسد که گفته می‌شود با خدعه ابومسلم را می‌کشد تا از خطرش در امان بماند[4]. عقاید ابراهیم امام از عقاید کیسانیه منشعب می شد[5]، ولی پس از آن عقاید شیعه عباسی با تغییر خلفای آن مدام تغییر می کند. مهدی عباسی عقیده کیسانیه را بر انداخت و ادعا کرد که ابوبکر و عمر و عثمان همگی غاصب حق عباس عموی پیامبر بوده اند[6].

هادی و هارون عباسی با زیدیه بیشترین سخت‌گیری[7] را می نماید ولی

---

۱ ابن اثیر، ترجمه الکامل فی التاریخ، ترجمه ابولقاسم حالت و عباس خلیلی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج ۱٤ ص ۲۵۷ الی ج ۱۵ ص ۳۷

۲ شهرستانی، الملل و النحل، دارالمعرفه بیروت، ۱٤۰۲ هـ .ق، جلد اول، ص ۱۵٤

۳ مجلسی، بحارالانوار، همان، ج ٤۷، ص ۲۹۷؛ کلینی، الروضة من الکافی، ناشر دار الکتب الاسلامیه، ۱٤۰۷ق، ص ۲۷٤

٤ ابن اثیر، ترجمه الکامل فی التاریخ، همان، ج ۱۵ ص ۱۰۱

۵ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٤۷ و ٤۸

٦ سیوطی، اخبار الخلفا، ج ۲، ص ۱۰۱؛ فان فلوتن، السیادة العربیه، ص ۲۲۳ و احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷ فقط در یک نمونه قتل عام خاندان اهل بیت در واقعه فخ هادی عباسی بیش از یکصد تن از خاندان پیامبر (با عقاید نزدیک به زیدیه) را سر می برد. (ابن اثیر، ترجمه الکامل فی التاریخ، همان، ج ۱٦ ص ۳۹)

مأمون که با خشونتهای پدرش در سرکوب شیعیان زیدی موافق نبود و آنرا عامل تضعیف پایه‌های حکومت می دید، سعی کرد خود را به امامیه که رقیب اصلی زیدیه بود نزدیک کرده و از همین رو ادعا کرد که شایسته ترین فرد برای خلافت علی ابن موسی است[1] و وی را برای خلیفه شدن به مرو دعوت می کند تا میان شیعیان تفرقه ایجاد کرده و خطر علویان را از بین ببرد. پس از خدعه شهادت وی (البته از نگاه مردم کسی تصور نمی کرد که مامون وی را مسموم کرده است، حتی در کتاب‌های تاریخی هم قضیه شهادت مطرح نشده است[2]) فرزندش امام جواد را به خود نزدیک نموده و از علمای مختلف برای تدریس وی دعوت می کند و دختر خود را نیز به عقد امام جواد در می‌آورد[3] و این رویه پس از وی نیز ادامه پیدا می کند و امامان هادی و عسکری نیز، همواره در دستگاه معتصم و متوکل مورد اجلال حکومت بوده اند[4].

از منظر تاریخ، حکومت عباسیان دوران طلایی اسلام به شمار می رود. با تاسیس بیت الحکمه[5] توسط هارون و بویژه با تلاشهای مأمون، دانشمندان از سراسر جهان و با هر مذهبی در بغداد گرد آمدند و با حمایت و تربیت آنان، دوره رشد و شکوفایی همراه با پیشرفت علوم مختلف از جمله پزشکی، ریاضیات، شیمی، نجوم، ادبیات، فلسفه، صنعت و کشاورزی آغاز گردید و تمدن جهان اسلام با سایر تمدنهای جهان فاصله چشمگیری پیدا نمود.

---

١ در محق دانستن حضرت رضا برای حکومت تا جایی پیش رفت که خاندان خویش به وی اتهام رافضی بودن می‌زدند (تاریخ ابن خلدون، ترجمه محمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول، ١٣٦٣ش، ج ٢، ص ٣٨٧)

٢ ترجمه تاریخ ابن خلدون، همان، ج ٢، ص ٣٨٨؛ ترجمه تاریخ طبری، همان، ج ١٣، ص ٥٦٧٥

٣ ارشاد شیخ مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ٦١٩

٤ اشاره به حدیث جایگاه جلوس خاص در فصل بعد

٥ https://en.wikipedia.org/wiki/House_of_Wisdom

چالشهای مکتب امامیه

با نگاهی به درختواره شصت و اندی شعبه‌ای نوبختی، تنها در یک مقطع است که امامت پس از وفات یا شهادت امام انشعابی نداشته است و آن پس از رحلت حسن ابن علی است که در آن مقطع، هنوز جامعه شیعی سر و شکل نگرفته بوده است[1]. لذا می توان به اهمیت و نقش جامعه شیعه در وجود اختلاف و ایجاد فرق پی برد.

در آن مقطع گروه شیعیان، بیشتر اقوام آل ابی طالب[2] و اصحاب معدود ایشان بوده‌اند که بزرگ طائفه اهل بیت را حسن ابن علی می دانسته اند و به او وفادار بوده‌اند و پس از ایشان، حسین ابن علی را بزرگ طائفه اهل بیت می دانسته اند و با توجه به سفارش‌های پیامبر[3] و اینکه او تنها نوه مرد باقیمانده از رسول خداست تردیدی در این باب نداشته اند. پس از شهادت حسین ابن علی، عملاً بزرگ طائفه اهل بیت، پسر سوم حضرت امیر یعنی محمد بودند که خاندان پیامبر در حول ایشان گرد آمده بودند[4] و تا پیش از وفات ایشان عملاً کسی گرد حضرت سجاد جمع نشده بود. از آنجا که این نکته تاریخی، با عقاید دوازده امامی مغایرت دارد، در منابع خود داستانی را نقل می کنند که برای

---

۱ در این درختواره فرقه های منشعب از حضرت علی نیز بعد از شهادت امام حسین تشکیل شده اند. (به استثناء سبائیه که در وجود چنین فرقه ای تردید وجود دارد)

۲ منظور فرزندان عباس عموی پیامبر و جعفر و علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

۳ از جمله این احادیث سید جوانان اهل بهشت، آنها از من هستند و من از آنهایم و غیره که مورد وثوق شیعه و سنی می باشد.

٤ تاریخ فرق اسلامی، حسین صابری، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاهها، ۱۳۸۸ش، ج ۲ ص ٥٤؛ جمل من انساب الأشراف، احمد بن یحی بلاذری، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ط الأولی، ۱٤۱۷ق، ج ٥ ص ۳۱۷

ایشان جنبه مبنایی پیدا می کند. داستان از این قرار است که در یک گفتگوی خیالی، جناب محمد ابن علی با حضرت سجاد در باب امامت مناظره نموده و امام سجاد حکمیت آنرا به حجرالاسود واگذار می کند و حجر الاسود نیز سخن گفته و بر امامت امام سجاد صحه می گذارد[1].

جناب محمد ابن علی که در ادبیات دوازده امامی همواره او را با نام قبیله مادرش حنفیه می خوانند، فرزند برومند امام علی و پرچمدار جنگهای جمل[2]، صفین[3] و نهروان بوده و کسی است که پدرش به حسنین درباره او سفارش می کند[4] و حسین ابن علی نیز پیش از سفر به کربلا، به رسم پیامبر که هر زمان که به جنگی می رفت جانشینی در مدینه می گذاشتند، وصایا و امانات خویش را به وی می سپرند. سؤال این است که ایشان چطور نمی داند نباید از جانب خودش ادعای امامت کند که حال باید ادعای امامتش در این حدیث به مناظره گذاشته شود؟! اگر او فرد قابل اعتمادی نیست، چرا وصیت‌نامه امام حسین(ع) به او سپرده می شود؟!

برخی توجیه می کنند که وی می دانسته حضرت سجاد، امام است و خواسته دیگران بفهمند! مگر خانه خدا آمفی تئاتر است که برای تقویت ایمان دیگران باید ایشان در آنجا برای مردم فیلم بازی کنند؟!

روشن است که در آن مقطع تاریخی، ایشان بزرگ خاندان ابی طالب

---

۱ کافی، ناشر، اسلامیه چ ۱۳۶۲، ج ۱ ص ۳٤۸

۲ نهج‌البلاغه خطبه ۱۱

۳ بحار الانوار، همان، ج ۳۲ ص ۵۷۳، بحار الانوار، همان، ج ٤۲، ص ۱۰۵و ۱۰٦

٤ تاریخ طبری، ج ٦، ص ٦۸ نقل می کند: که حضرت علی به حسن و حسین می گوید «شما را به محمد سفارش و توصیه می کنم. همانا او، برادر شما و پسر پدرتان است و می‌دانید که همانا پدرتان او را دوست دارد»

بوده‌اند و قیام مختار که به خونخواهی سیدالشهدا علیه امویان صورت گرفته بود، با کسب مجوز از ایشان بوده است[١] که نشان از جایگاه ایشان دارد. اگرچه او ادعای امامت به مفهوم کنونی آن را نداشته اند.

***

با نگاهی بر فرقه های فرعی و محذوف در تاریخ به سرعت در می یابیم که بعد از وفات هر امام و شخصیت استثنایی ای که جامعه شیعی به او متکی می‌شده و یا شیفته شخصیت، رفتار و زهد آن بزرگواران می شده اند و پس از وفات وی، معمولاً عده‌ای باورشان نمی شده که امامشان دیگر بینشان نیست و از دنیا رفته است. لذا از آنجا که باور کلی به قائم آل محمد یک باور مشترک بین فرق شیعه و سنی است؛ گروهی شکل می گرفته که معتقد می‌شدند قائم آل محمد، امام آن‌ها می باشد.

برخی می‌گویند این اتفاق درست پس از شهادت علی ابن ابی طالب می‌افتد و از سبائیه شروع می‌شود[٢]. در زیر شاخه امامیه نیز پس از وفات امام صادق[٣]، امام کاظم[٤] و امام عسکری[٥] چنین اعتقادی شکل می گیرد. همچنین در مورد فرزند ارشد امام صادق یعنی اسماعیل[٦] و فرزند ارشد امام هادی یعنی محمد[٧]، تصور برخی پیروان بر آن شکل می گیرد که آن‌ها نمرده اند، بلکه امام

١ کامل ابن اثیر، همان، ج ٤، ص ١٧٢؛ تاریخ الطبری، همان، ج ٤، ص ٣٩٣

٢ فرق نوبختی، نشر الکترونیک وبگاه تاریخ ایران، ص ٢٤

٣ فرق نوبختی، همان، ص ٦٤

٤ فرق نوبختی، همان، ص ٧٤

٥ فرق نوبختی، همان، ص ٨٦ و ٨٧

٦ فرق نوبختی، همان، ص ٦٤

٧ فرق نوبختی، همان، ص ٨٤

قبلی از بیم جانشان آن‌ها را مخفی نموده است[1] یا به عبارت دیگر به غیبت رفته اند و ظهور خواهند نمود. برخی پیروان محمد ابن علی ابن ابی طالب[2]، عبدلله پسر ایشان[3]، عبداللّه از نوادگان جعفر ابن علی ابن ابی طالب[4] و غیره نیز معتقد به غیبت امام خویش می شوند، سپس در پایان زیرشاخه امامیه، پیروان حضرت عسکری، همان اعتقاد فرق گذشته را در مورد فرزند امام خود پیدا می کنند که بنا به دلایلی بعداً به بزرگترین فرقه شیعه تبدیل می شود.

* * *

برخی از این فرقه ها عشق بی اندازه به امامشان را به غلو کشانده و گاه پس از مرگ امام، به وی نسبت الوهیت می دادند. اولین کسی که الوهیت را در فرق شیعه باب کرد حمزه بربری بود که گفت محمد حنفیه خداست[5]. همچنین فرق کلامی مختلفی پیرامون امام صادق و ائمه بعدی ایجاد شدند که حضرت را خدا می دانستند[6]. برخی فرق عباسی نیز دچار همین غلو شدند و گفتند منصور خداست و ابومسلم پیامبر اوست[7]. منصور عباسی نیز آن‌ها را می گیرد و می خواهد توبه کنند، آن‌ها سر باز زده و گفتند منصور خدایمان است و می خواهد کشته شویم تا شهید راهش باشیم[8].

* * *

---

۱ فرق نوبختی، همان، ص ۹۸
۲ فرق نوبختی، همان، ص ۳۰
۳ فرق نوبختی، همان، ص ۳۵
٤ فرق نوبختی، همان، ص ۳٦
٥ فرق نوبختی، همان، ص ۳۰
٦ فرق نوبختی، همان، ص ٤۳
۷ فرق نوبختی، همان، ص ٥۱
۸ فرق نوبختی، همان، ص ٥۲

بر اساس این درختواره، در بین چالشهایی که شیعه امامیه تا پیش از دوره حیرت سپری می کند، یک چالش بزرگ‌تر از بقیه دیده می‌شود و آن وفات امام صادق(ع) است. اسماعیل فرزند ایشان که از نظر همگان جانشین شایسته ایشان بشمار می‌رفت و حضرت صادق وی را بیشتر از بقیه فرزندان دوست می داشت و احترام می کرد[1] و پیرو برخی منابع شیعه خود حضرت صادق نیز وی را بعنوان کسی که پس از خودش به ایشان رجوع کنند معرفی کرده بود[2]، اندکی پیش از وفات حضرت صادق از دنیا می‌رود و امام نیز پس از وی در حالی رحلت می‌کنند که بطور روشنی که همه بدانند امام بعد از ایشان معرفی نشده بودند. لذا اکثریت پیروان حضرت ابا عبدلله به عبداللّه فرزند دوم وی رجوع می کنند[3]. عبداللّه ابن جعفر نیز اندکی پس از پدرشان فوت می کنند و از آنجا که فرزندی نداشتند، پیروان گرد امام کاظم فرزند سوم حضرت جمع می شوند[4]. اگرچه در برخی روایات دوازده امامی گفته شده برخی اصحاب حضرت صادق از همان ابتدای فوت امام صادق به گرد امام کاظم در آمدند[5]. اکثریت دوم کسانی بودند که معتقد شدند، جناب اسماعیل نمرده است بلکه از نظرها غائب شده است[6] و یا امامت او مسجّل بوده؛ لذا امامت در فرزندان ایشان ادامه می‌یابد[7] که به فرق فراوانی تقسیم شده و حکومتهایی نیز در مصر و ایران

۱ ارشاد شیخ مفید، انتشارات اسلامیه، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۵۵۳

۲ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٦٤؛ اعتقادات شیخ صدوق، چاپ مهر، قم، ۱٤۱۳ق، ص ٤۱

۳ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۷۲؛ اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، ۱٤۰۱ق ، ج ۱، ص ۳۵۱

٤ ارشاد شیخ مفید، انتشارات اسلامیه، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۵۵۵

۵ اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، ۱٤۰۱ق ، ج ۱، ص ۳۵۱

٦ فرقه اسماعیلیه خاص، فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٦٤

۷ فرقه های مبارکیه، خطابیه و قرمطیه؛ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٦۵

تشکیل دادند[1]. گفته می‌شود در حال حاضر مجموعه فرق اسماعیلیه که بزرگترین فرقه آن نزاریه است بزرگترین فرقه شیعه بعد از دوازده امامی می باشند.

دوازده امامیه به کسانی که به عبدالله گرویدند و سپس به سوی امام موسی گرویدند فتحیه می گفتند[2]. ایشان بخشی از بدنه امامیه بودند که بعداً که امام عسکری وفات می کنند به امامت جعفر معتقد می شوند[3]. زیرا اشکالی در انتقال امامت از برادر به برادر نمی دیدند و هیچ‌گاه هم بدلیل این عقیده از سوی امامان طرد نشدند. جالب آنکه پس از وفات امام عسکری فتحیه همچنان اکثریت امامیه بوده‌اند که به جعفر رجوع می کنند[4]. درواقع فرق فتحیه و دوازده امامیه این بود که فتحیه ائمه را شماره گذاری نمی کردند. درک این نکته برای شناخت بافت جامعه امامیه در آن دوران بسیار اهمیت

---

۱ حکومت فاطمیون توسط عبیدالله مهدی در سال ۲۹۰ق، در شمال آفریقا (تونس کنونی) تشکیل شد و در سال ۳۵۸ق با فتح مصر به اوج خود رسید و با فتح فلسطین و سوریه حکومت عباسیان را به شدت تهدید به انقراض کرد. اما توسط سرداران سلجوقی به تدریج اقتدارشان را از دست دادند و نهایتاً در سال ۵۷٦ق حکومت آن‌ها پایان یافت. (الدولة الفاطمیة الکبری، عارف تامر، المکتبة الفاطمیة، دار آل البیت، ط ۱، ۲۰۰۷)؛ تشکیل حکومت اسماعیلیه در ایران نیز توسط حسن صباح صورت گرفت که مقاومت این حکومت در قلعه الموت به عنوان تنها حکومت ایرانی که در برابر چنگیزخان مغول شکست نخورد، مشهور است. مرکز حکومت اسماعیلیان که دو قرن ادامه یافت در حوالی قزوین بود ولی بشکل پراکنده تا سوریه نیز تاخت و تاز داشتند و قلعه های آن‌ها تا شام و لبنان نیز ادامه پیدا می کند. (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مدخل اسماعیلیه)

۲ ارشاد شیخ مفید، همان، ص ٥٥٥

۳ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۸ و ۸۹

٤ الدعامة فی الاثبات الامامة، یحیی بن حسین هارونی، چاپ ناجی حسن، بیروت، ۱۹۸۱م، ص ۲۱۰؛ البته این نقل احتمالاً فقط در مورد عراق ممکن است صحیح باشد و شامل بلاد دور از مرکز امامت نمی شود.

دارد.

***

دیگر چالش مهم فرقه امامیه، امامت کودکان هفت و چهار ساله است. پس از شهادت امام رضا، فرزند بزرگتر ایشان تنها ۷ سال[۱] داشته و از ٤ سالگی نیز پدرشان را ندیده بود و همین سن کم باعث ایجاد بحثها و اختلافاتی در فرق امامیه می شود. بسیاری در این مقطع به عقیده زیدیه پیوستند و برای بسیاری نیز که امامت کودکی که مشغول بازی کردن است[۲]، منطقی به نظر نمی رسید، ۱۱ سال بدون امام سپری گشت تا امام به سن تکلیف برسند[۳]. قاسم ابن ابراهیم الرسی در رساله خود[٤] در رد امامت ابوجعفر ثانی (کنیه امام محمد ابن علی) در کودکی استدلال می کند که همانطور که جایز نیست معامله با کودک نابالغ (یا چیزی از او به اجاره گرفتن)[٥] و خطبه عقد خواندن وی[٦] و همچنین امام قرار دادن او در نماز[۷] و یا وکیل قرار دادن او[۸]؛ نمی تواند پذیرفتن امامت او جایز باشد.

از سوی دیگر، امامیه استدلال آورده اند که چون عیسی(ع) نیز در گهواره نبی بوده اند، پس امامت در کودکی نیز اشکال ندارد. لازم است بدانیم که در مثال تولد معجزه گونه حضرت عیسی عمومیت برای دیگران وجود ندارد و

---

۱ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۰

۲ بحارالانوار، همان، ج ۵۰ ص ٥٦

۳ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۰

٤ http://www.hawzah.net/fa/article/articleview/۸٥۹٥٤

٥ رساله توضیح المسائل شش مرجع، انتشارات هاتف، چاپ ششم ۱۳۸٦ش، ص ۷۸۷

٦ همان، ص ٥۳۱

۷ همان، ص ۸٥۸

۸ همان، ص ۸۹۸

حضرتش در گهواره رسالت بر گردن نداشته[1] بلکه در آن زمان حضرت زکریا رسول خدا بوده‌اند و تکلم ایشان در مهد معجزه ای بوده که بر پاکدامنی حضرت مریم که بر حقانیت حضرت زکریا صحه می‌گذارد؛ وگرنه در زمان ظهور معجزه مردم از حضرت عیسی که پیروی نمی کردند، بلکه از حضرت زکریا پیروی می کردند و پس از وفات او نیز از حضرت یحیی پیروی می کرده اند.

به هر حال پس از حضرت رسول، ختم نبوت اعلام گردیده و درب وحی بسته شده است و نمی توان گفت که حضرت جواد از راه وحی به سؤالات مردم پاسخ می داده اند[2]. نقش امامت، نقش رهبری جامعه است. امام می بایست از راهی غیر از خبر گرفتن از غیب بداند و مردم را رهبری کند و با این فرض که امام رضا در چهار سالگی وی، ایشان را ترک گفته اند، عملاً فرصتی برای تربیت و یادگیری مستقیم از امام نداشته اند. لذا از همین زمان بود که اعتقاد به فوق بشری بودن کم کم در میان عقاید امامیه رخنه می کند. برخی نیز برای رفع تردید اینگونه روایت کرده‌اند که شیعیان علم امام را امتحان نموده و ایشان جواب گفته اند. اما مسأله این است آیا ایشان حائز شرایط امامت یک جامعه هستند یا خیر.

در کنار این مسأله می‌بینیم که نظام وکالت در این فاصله زمانی به شدت قدرت می گیرد و تغییراتی در نظام مالی دستگاه امامان ایجاد می گردد. امام هادی نیز در چهار سالگی[3] به امامت می‌رسند ولی با توجه به اینکه جایگاه

---

۱ مریم ۳۰ ؛«گفت من بنده خدا هستم که به من کتاب داد و مرا نبی قرار داد». نبی به معنای خبر آورنده است و این با داشتن رسالت که وظایف پیامبری را شامل می‌شود فرق دارد.

۲ برخی ممکن است بگویند از طریق وحی نبوده بلکه از طریق الهام و یا تحدیث بوده، که اگر منظورشان امری فوق بشری است، احتمالاً با بازی با لغات سر و کار داریم.

۳ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۳

وکلا تثبیت شده بود و امام دیگر رسماً در رأس امور نبوده و وکلا همه کارها را انجام می داده اند، اختلاف مهمی در میان شیعه امامیه رخ نمی دهد.

مسأله دیگری که درباره امامت وی بود، مسأله عدم شباهت امام جواد با حضرت رضا بود و ظاهراً رنگ تیره و چهره حبشی ایشان برادران حضرت را به تردید وا داشت. لذا کلینی و دیگران نقل می کنند که بزرگان شیعه برای حل این مشکل از یک چهره شناس استفاده کرده و این تردید برطرف می گردد[۱].

* * *

در این شجره نامه که جناب نوبختی در کتاب خود ذکر می کند یک غایب بزرگ دیده می‌شود و آن فرق و امامان زیدیه است که مسلماً نوبختی به آن‌ها آگاهی داشته و لذا عمداً توجهی به رقیب اصلی دوازده امامیه نکرده است. هر چند که در برخی جاها مجبور شده جاهایی که شیعیان پس از اختلاف در جانشین امام خود به زیدیه می پیوسته اند، نامی کلی از آن فرقه ببرد.

با وجود آنکه امروزه زیدیه به لحاظ جمعیت سومین فرقه شیعه می باشد، اما تا قبل از صفویه زیدیه مهمترین فرقه شیعه بوده است که با توجه به حکومتهای بزرگ و پرقدمتشان در بخشهایی از حجاز و یمن و طبرستان[۲]، در گذشته اصطلاح علویان و شیعه در کتاب‌های تاریخی به این گروه متعلق بوده است.

در کتاب‌های حدیثی قرن سوم شیعه دوازده امامیه بویژه کتاب کافی، ردهای فراوانی علیه اولاد امام حسن نام آورده شده[۳] که نشان از رقابت بین

---

۱ اصول کافی، همان، ج ۱ ص ۳۲۲

۲ http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/٢٦٩١/٦٥٥٦/٧٦٢٣١

۳ اصول کافی، همان، ج ۱ ص ۲٤٠ و ۲٤۲

زیدیه و امامیه بوده است. زیدیه نیز کتاب‌ها و مقالات زیادی در تقابل با امامیه نوشته‌اند که از آن جمله رساله «الرد علی الروافض» توسط امام قاسم ابن ابراهیم الرسی[1] است که از بزرگان دانشمندان کلام زیدیه به حساب می‌آید که نشان می‌دهد در اواخر دوره امام هادی، رقابت کلامی میان فضلای دو فرقه شدت گرفته بوده است.

همچنین ذکر این نکته هم ضروری است که زیدیه تنها به اولاد زید ابن علی ابن حسین مربوط نمی شود. عمده خاندان اهل بیت، از کلیه اولاد امام حسن گرفته تا بسیاری از اولاد امام سجاد، امام باقر، امام صادق و نیز امام کاظم[2] عمدتاً پیرو آنان بوده‌اند و در قیامهایشان شرکت می جسته اند[3]. اغلب امامزادگانی که به ایران گریختند نیز با زیدیه همراه بوده اند. چرا که امامیه اصولاً در تقیه با حکومت زندگی می کردند و خطری برای حکومتها محسوب نمی شده اند، لذا نیاز چندانی به کوچ کردن نداشته اند. اما بازماندگان قیامهای زیدیه، پس از هر شکست به کوههای یمن و ایران می گریختند.

* * *

بطور خلاصه با مطالعه تاریخ شیعه امامیه می توان با قاطعیت به این نتیجه رسید که امکان نداشته که امامت از ابتدا یک سلسله دقیق و مشخصی

---

۱ http://www.icnc.ir/index.aspx?pid=۲۸۹&metadataId=۱bcc۲۴۳e-c۷c۹-۴۳f۲-۸۸۶c-cab۴۵f۹daa۳۸

۲ حتی خود امام کاظم از نظر زیدیه از ائمه خود می دانند.

۳ بعنوان نمونه های برجسته محمد ابن جعفر و احمد ابن موسی (شاهچراغ) و امامزاده طاهر از رهبران قیامهای زیدیه بوده اند. همچنین به نظر می رسد کلیه امامزادگانی که در پی گریز از حاکمان ظلم، به ایران فرار کرده بودند، از زیدیه باشند. چرا که پیروان امامیه هرگز تحت تعقیب نبوده اند.

بوده باشد که نام ائمه از زمان رسول خدا به اصحاب گفته شده باشد[4]. چرا که اگر چنین بود نمی بایست اینهمه اختلاف و فرقه در این خاندان طاهرین ایجاد می شد! مردم نمی بایست به گرد محمد حنفیه می آمدند، نباید زید ابن علی و نفس زکیه قیام می کردند. نباید اکثریت قریب به اتفاق شیعیان امام صادق به گرد عبداللّه و فرزند اسماعیل می رفتند، نباید اینهمه اختلاف بر سر کودکی امام جواد پیش می آمد، یا شیعیان نزدیک امام هادی به غیبت محمد فرزند ایشان و سایر امام زمانهای غایب اعتقاد پیدا می کردند و اگر نام ائمه از ابتدا روشن بود نباید کسی به جعفر رجوع می کرد و هزار نباید دیگر.

اگر هم بگوییم لیست ائمه از ابتدا امری مخفی بوده، که حتی اولاد امام هم حق نداشته‌اند آن لیست را بدانند، باید پرسید این لیست د ست جابر و بقیه راویان سلسله ائمه چه می کرده است؟! او که حتی جزء آن چهار نفری که از دید دوازده امامی کافِر نشده بودند هم نبوده است!! چطور فرزندان بزرگوار و رشید امام علی، امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین، امام باقر، امام صادق و امام کاظم حق نداشته‌اند از آن لیست باخبر شوند ولی جابر ابن عبداللّه انصاری این حق را داشته است؟!

اگر هم بگویند اهل بیت از این حدیث باخبر بوده‌اند، لکن نفس اماره شان باعث شده که این فرق بوجود آید، باید پرسید آنهمه شهید جان بر کف از اهل بیت که در راه خونخواهی حسین ابن علی و پایان ظلم بنی امیه و برقراری عدالت کشته شدند، آیا همه به خاطر نفس اماره بوده است؟! آیا همه بزرگان

---

٤ مراد اشاره به حدیث معروف جابر ابن عبداللّه انصاری است که از بن مایه‌های مذهب اثنی عشری می باشد. همان حدیث که در تفسیر آیه اولی الامر، اغلب مفسرین دوازده امامی آنرا نقل کرده‌اند که مراد از اولی الامر صرفاً این دوازده نفر به نام می باشد. (کمال الدین و تمام النعمة، ابن بابویه، مصحح علی اکبر غفاری، ناشر اسلامیه، چاپ ١٣٩٥ق، ج ١ ص ٢٥٧)

عترت را می توان با این چوب راند و کافِر و یا گمراه قلمداد کرد؟! آیا این تهمت به این خاندان بزرگوار محسوب نمی شود؟! آیا این پاسخ ما به درخواست قرآن مبنی بر مودت نزدیکان پیامبر است؟!

اگر حدیث جابر را صحیح بپنداریم، حتماً امام صادق می بایست از این حدیث مطلع می بوده باشد. اگر وی مطلع بود که باید می دانست که اسماعیل بعد از وی امام نخواهد بود، بلکه بجای او، فرزند سوم خود را همواره در دست راست خود می نشاند و او را به مردم معرفی می کرد. تا این شبهه ایجاد نشود و فرقه اسماعیلیه شکل نگیرد و اگر توجیه کنیم که در این خصوص بداء صورت گرفته است باید بگوییم پس در زمانی که جابر لیست ائمه را به امام باقر عرضه میکند، می بایست پس از امام صادق، جناب اسماعیل و فرزندان او امام معرفی شده باشند نه امام کاظم و فرزندان او!

لذا مطالعه تاریخ شیعه برای ما روشن می کند که حدیث جابر -که یکی از پر مراجعه ترین احادیث اعتقادی فرقه دوازده امامی است[1]- جعلی می باشد.

خداوند خود بهتر می داند که اختلاف خاندان بزرگواران پیامبر بر سر چه چیزی بوده است و نیازی نیست ما در مورد این بزرگواران از جانب خودمان قضاوت کنیم و آنها را بر اساس سلیقه فرقه خود به بهشت و جهنم بفرستیم. چه بسا بیشتر آنچه از اختلافات اهل بیت در دو قرن نخستین به ما رسیده است را هر فرقه برای توجیه دکان خود تراشیده باشد.

---

۱ ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ ۱۳۷۴ش، ج ٤ ص ٦٥٣؛ البرهان فی التفسیر القرآن، هاشم بحرانی، ناشر: بنیاد بعثت، چاپ ١٤١٦ق، ج ۲ ص ۱۰۳

شکل‌گیری مذهب دوازده امامی

در فصل قبل، به این نتیجه رسیدیم که سلسله امامان از زمان پیامبر به درستی مشخص و روشن نبوده است و در هر عصری پیروان ائمه، بعد از وفات یا شهادت وی به دنبال امام بعدی می گشته اند، و هر جا به نتایج مختلفی می‌رسیدند، فرقه شان از هم جدا می‌شده است. اگرچه این اختلافات بین ایشان هرگز خونین نبوده است و اهل بیت در مقاطع مختلف تاریخی حامی یکدیگر هم بوده اند، بلکه بیشتر اختلافات میان علمای پیرو هر امام بوده است، که نه فقط پس از وفات امام، که بلکه حتی در زمان حیات ایشان هم، تحت عنوان شیعه وی، برداشت خودشان از کلام و فقه را به جامعه مخاطب خود القاء می نموده اند و اینگونه فرق فقهی و کلامی شیعه تشکیل شده است.

لذا مطالعه نحوه شکل‌گیری هر مکتبی از جمله مکتب دوازده امامی می‌تواند نگاه ما را به آن مکتب روشن بینانه تر و منطقی‌تر نماید و پیش نیاز مطالعه هر مطلبی آنست که تعصب خود را راجع به آن مطلب در گوشه‌ای کنار بگذاریم تا مانع دیدن کاستی ها و ضعفهای آن نگردد.

تفاوت رویکرد سیاسی ائمه

مطالعه تشکیل هیچ فرقه ای بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی نمی‌تواند کافی باشد. خصوصاً در مورد شیعه که اساساً یک حزب سیاسی بوده است تا یک مکتب جدید[1] . اما اختلاف روش سیاسی امامان، درک الگوی سیاسی مکتب شیعه را بسیار سخت و پیچیده می کند، امام علی ۲۵ سال برای حفظ وحدت جامعه سکوت می کند و سپس ۵ سال به سختی در جهت اجرای عدالت در برابر ناکثین، قاسطین و مارقین به مبارزه بر می خیزد، سپس فرزندش حسن پس از مشاهده ضعف یاران خود در برابر دشمن برای حفظ وحدت با معاویه صلح نموده و حاکمیتش را می پذیرد و برادرش پس از شکسته شدن صلحنامه، با خون خویش ایمانها را در عصر خود تازه می سازد[2] . صلح سیاسی امام حسن در خاندان حسین ادامه می‌یابد و مبارزه حسینی در خاندان حسنی تا قرنها پیگیری می‌شود و می توان اذعان کرد این دو روش سیاسی مختلف، عامل اصلی جدایی بین پیروان زیدیه و امامیه بوده است.

امامان باقر و صادق که علمای بزرگ زمانه خویش بودند، بارها به قیام در برابر دولت فاسد اموی، جواب نه می‌گویند[3] و روش تسامح و صبر را پیش

---

۱ اشاره به سخنرانی دکتر شریعتی تحت عنوان: شیعه، یک حزب تمام

۲ در ترجمه کافی ج ٤ ص ۷۸۳ جناب کمره ای به نقل از مجلسی این موضوع را اینگونه نقل می‌کند که از طرف حکومت به شما شیعه امامیه توجهی نشود، زیرا زیدیه در صف مقدم به طور آشکار و بی تقیه با مخالفان شیعه مبارزه می‌کنند و آن‌ها را به خود مشغول می‌دارند و خواهی نخواهی وسیله دفاع شر از شما می شوند.

۳ مجلسی، بحارالانوار، همان، ج ٤۷، ص ۲۹۷؛ کلینی، الروضة من الکافی، ناشر دار الکتب الاسلامیه، ۱٤۰۷ق، ص ۲۷٤؛ شهرستانی، الملل و النحل، دارالمعرفه بیروت، ۱٤۰۲ هـ .ق، جلد اول، ص ۱٥٤

می‌گیرند و در قیام زید ابن علی -که یکی از معماهای شیعه است-[1] وی را در ظاهر همراهی نمی کنند. پس از امام صادق، امام کاظم با روشی متفاوت از پدرش، از قیام حسین ابن علی صاحب فخ دفاع می کند[2] و آشکارا نسبت به هارون تعرض نموده و همانند زیدیه از حق حاکمیت اهل بیت سخن می‌گوید[3] و نهایتاً با اتهام اقدام علیه امنیت ملی، در بغداد حصر خانگی شده و در همانجا شهید می گردند[4].

دوره ثبات سیاسی امامیه

اگرچه رفتار سیاسی ائمه نخستین با خلفای عصر خود به حدی متنوع است که به سختی می تواند به یک نظریه واحد سیاسی رسید، اما رفتار سیاسی

---

١ زید ابن علی ابن الحسین محبوب و مورد احترام همه فرق شیعه است و همه از جمله امامیه سعی می کنند وی را جزء فرقه خویش بشمرند. از صفات و نیکو و خصال و شباهت وی به پیامبر و علم و خداترسی او در منابع امامیه بسیار است (برای نمونه ارشاد مفید، همان، ص ٥٣٠ الی ٥٣١) اما عدم حمایت ظاهری امام و شاگردانش از قیام وی، یکی از دلایل اصلی شکست قیام زید بود و همین عامل، اختلاف بازماندگان قیام زید از یاران امام صادق را عمیق‌تر می کند.

٢ مقاتل الطالبین، همان، ص ٣٨٠

٣ اصول کافی، ترجمه کمره ای، همان، ج ٣ ص ٦٢١؛ رجال کشی، محمد ابن عمر کشی، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ش، ص ٤٤١؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، قاهره، مکتبه القاهره، ص ٢٠٤؛ ابن اثیر الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ٦، ص ١٦٤؛ بحار الانوار، همان، ج ٤٨ ص ١٢٧ و ص ١٣٨؛ تفسیر عیاشی، محمد ابن مسعود عیاشی، نشر: چاپخانه علمیه تهران، ١٣٨٠ق، ج ٢ ص ٢٩

٤ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی خراسانی، همان، ص ٥٨٢ تا ٥٨٧ اگر چه مفید اشاره می کند که پس از درگذشت حضرت جنازه ایشان از خانه بیرون برده بر جسر بغداد قرار دادند و بزرگان و مردم دسته دسته می‌آمدند و تصدیق می کردند ایشان به اجل خود وفایت یافته است. به هر حال علمای شیعه از امامیه و زیدیه معتقدند حضرت با زهر مسموم شده اند.

چهار پیشوای آخر امامیه، یک رویه مشخص و روشنی دارد و آن تعامل سازنده با دستگاه خلافت عباسی است.

این رویه پس از آن شکل می گیرد که مأمون عهد می کند که چنانچه بر امین پیروز شود، خلافت را به برترین یادگارهای ابوطالب واگذار نماید[1]. پس از به قدرت رسیدن مأمون، وی جناب ابالحسن را با تکریم بسیار به مرو خواند[2] و به او ابلاغ نمود که می خواهد خلافت را به او واگذار کند. اما حضرت فرمود «خدا را خدا را ای امیرالمومنین، من طاقت چنین کاری را ندارم و نمی‌توانم این بار سنگین را بدوش بکشم»[3]. سپس با اصرار ایشان را به ولایتعهدی خود منصوب می کند و به وی لقب رضا می دهد[4].

لازم به ذکر است که «رضای آل محمد» لقب امامان زیدی است که هر کدام از آل محمد که مرضی مؤمنین و عادل و عالم باشد «امام» می دانند. مأمون سپس به حاضرین دستور می دهد لباس مشکی که نماد بنی العباس است به لباس سبز که نماد آل علی است تغییر کند[5] و از سرداران و اصحاب و اهل بیت خود خواست با او بیعت کنند و پیکهای خود را به شهرها گسیل داشت که خطبه به نام حضرت بخوانند و سکه ضرب کنند[6] و دختر خویش را نیز به

---

۱ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ۶۰۲

۲ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ۶۰۲

۳ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ۶۰۱: اصل متن اینگونه آمده است: «اللّه اللّه یا امیر المومنین، انه لا طاقة لی بذلک و لا قوة لی علیه»

۴ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ۶۰۳؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه محمد آیتی، ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ش، ج ۲ ص ۴۵۰

۵ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ۶۰۳؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ۴۵۰

۶ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ۶۰۳ و ۶۰۴؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ۴۵۰

عقد ایشان در می آورد[1].

مأمون همچنین برادر ایشان یعنی ابراهیم ابن موسی را به ولایت یمن منصوب کرد که تا پایان عمر مأمون همانجا پابرجا بود[2] و برادر دیگر ایشان عباس ابن موسی را نیز حاکم کوفه کرد و از ایشان خواست برای علی ابن موسی از بنی العباس بیعت بگیرد.

اما این ولایتعهدی برای عباسیان گران تمام می شود. بنی العباس در یک سرشماری که یکسال پیش از آن (یعنی سال ۲۰۰ هجری قمری) انجام شده بود به سی و سه هزار نفر رسیده بودند[3] که نشان می دهد قدرت شیعیان عباسی بسیار زیاد بوده است. فرستاده مأمون در چنین جوی در بغداد برای علی ابن موسی از مردم بیعت می گیرد و همین امر موجب نارضایتی آن‌ها شده و نماینده مأمون را کنار می زنند و جنگی بین کارگزاران مأمون از جمله سپاه عباس ابن موسی الکاظم با بنی عباس در کوفه رخ می دهد که عباس سرانجام شکست می خورد و امان نامه می خواهد[4]. هر چند مورخین علت وفات حضرت رضا را شهادت توسط مامون ننوشته اند[5]، اما منطقی است که مأمون برای فرونشاندن خشم شیعیان عباسی و تبرئه از تهمت رافضی بودن، بهانه کافی برای اینکار داشته باشد.

با این حال مامون از جلب حمایت و طرفداری ائمه امامیه، خصوصاً در برابر شیعیان زیدی که مردانی دلیر و جنگاور و اهل قیام بودند، دریغ نورزیده

---

۱ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ٤٥١

۲ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ۵۸۹؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ٤٥٥

۳ تاریخ ابن اثیر، ترجمه حمیدرضا آژیر، انتشارات اساطیر ۱۳۸۱ش، ج ۹ ص ۳۸٤۸

٤ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ٤٥١

۵ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ٤٥٤

است. دلیل بر این احتجاج می‌تواند ولایتمداری ابراهیم ابن موسی الکاظم بر یمن باشد که مأمن زیدیه بوده است. مأمون اعتقاد خود به برتری علی بین یاران پیامبر را علنی کرد و حمایت خود را از کسانی که از معاویه به نیکی یاد می کردند برداشت[۱] و باغ فدک را به اهل بیت از نوادگان حسن و هم نوادگان حسین برگرداند[۲]. وی رویه ای که با حضرت رضا داشت با فرزندش محمد ابن علی نیز روا داشت و جایگاه او را از خاندان خویش نیز گرامی تر می داشت[۳]. همچنیین دختر خویش را به عقد امام جواد در آورد[٤] و زمانیکه دخترش از حضرت جواد به مامون شکایت می کند که همسر دیگری نیز برگرفته است، مأمون در جواب می‌نویسد ما او را به عقد تو در نیاوردیم که حلال خدا را بر او حرام کنیم و من بعد چنین نامه‌ای برایمان ننویس[٥]. در لحظات پیش از مرگ نیز در وصیتی به معتصم می گوید: «درباره عموزادگان خویش از فرزندان علی ابن ابی طالب، صحبتشان را نیکو بدار، از بدشان درگذر و از نیکوکارشان بپذیر، از جایزه هاشان غافل مشو و هر سال به موقع بده که حقشان از جهات گونه گون واجب است»[٦].

فرزندان و نوادگان علی ابن موسی الرضا در آن دوره به ابن الرضا[۷] مشهور

---

۱ تاریخ طبری، ترجمه پاینده، همان، ج ۱۳ ص ۵۷۳۹

۲ فتوح البلدان، بلاذری، مکتبة الهلال، دار بیروت، ۱۹۸۸م

۳ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ٦۲۸

٤ تاریخ طبری، ترجمه پاینده، همان، ج ۱۳ ص ۵۷٤۳؛ که مراسم زفاف آنها را در قصری در کنار دجله برپا می‌کند (خانه احمد ابن یوسف)

۵ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ٦۲۸

٦ تاریخ طبری، ترجمه پاینده، همان، ج ۱۳ ص ۵۷۷٤

۷ برای مثال رجوع کنید به منتهی الآمال، همان، ج ۳ ص ۱۷۷۲،۱۷۸۰، ۱۸۵۳،۱۸۵۸،۱۹۰٦،۱۹۳۷؛ این لقب حتی تا قیام محسن بن جعفر نوه امام

بودند و جایگاه آن‌ها تا حضرت عسکری همواره در دربار عباسی محترم و محفوظ بود[1] و حضرات عسکریین در مراسم سلام عام خلیفه نیز شرکت می جستند[2]. اگرچه که در فاصله رحلت حضرت جواد تا رحلت حضرت عسکری دوره دگرگونی های بسیار بین خلفای عباسی بود و هشت خلیفه عباسی بر سر کار آمدند، اما احترام و جایگاه ابن الرضا تا آن زمان در دربار خلافت عباسی تبدیل به رویه شده بود و روش مأمون بعنوان برجسته‌ترین خلیفه عباسیان، همچنان حفظ می شد. از طرفی اینکار برای دفع خطر زیدیه، یک امر لازم محسوب می گردید. با تقویت فرقه امامیه در برابر زیدیه در دوره امام هادی، و با گسترش دستگاه وکالت امامیه به اقصی نقاط کشورهای اسلامی (بویژه فلات ایران)، امامیه از یک اقلیت محدود به یک رقیب جدی برای زیدیه تبدیل می گردد. لذا در همین دوره بود که اختلاف علمای زیدیه با علمای امامیه به اوج می‌رسد تا جایی که دو طرف در رد یکدیگر رساله ها نوشتند که در فصل پیشین به آن اشاره گردید.

مشاهده سطور تاریخ نشان می دهد بر خلاف عقیده محدثین متجدد شیعه، امامان امامیه پس از امام رضا نه تنها خطری برای عباسیان نداشته اند، بلکه تقویت جبهه آنان برای تضعیف علویانی که بارها علیه عباسیان قیام کرده بودند[3] یک ضرورت برای عباسیان به شمار می آمده است و آنچه امروزه در

هادی نیز بین نوادگان حضرت رضا مشهور بود. (مروج الذهب، مسعودی، دارالهجرة قم، ۱٤۰۹ق، ج ٤ ص ۲۱۷)

۱ الغیبة، شیخ طوسی، مصحح تهرانی، دار المعارف الاسلامیة، قم، ص ۲۱٦

۲ المناقب، ابن شهرآشوب، ناشر: علامه، ۱۳۷۹ق، ج ٤ ص ۳٦۸

۳ علویان (یا زیدیه) پس از شهادت حسین ابن علی (ع) در طول حکومت امویان و عباسیان در هر عصری چندین قیام مهم برپا کرده بودند که در کتاب‌های تاریخ نقل های کامل آن آمده است. کتاب

کتاب‌های درسی درباره وجود دشمنی و کینه بین خاندان عباسی و آل ابی طالب عنوان می‌کنند، نظر به کشتارهای علویان و زندانی کردن و شکنجه آنهاست نه پیروان دستگاه وکالت امامیه.-

ممکن است پرسش شود پس چرا خلفا امام هادی را به مرکز خلافت برده و چرا حضرت عسکری را در عسکر زندانی کرده بودند و آیا جز این بوده که می‌خواسته اند فعالیتهای امامان را زیر نظر داشته باشند؟! پاسخ این سوال باید با مطالعه دقیق سطور تاریخ مشخص گردد. اگرچه در خصوص دعوت از حضرت جواد به سامرا در کتاب‌های تاریخ شیعه اطلاعات زیادی باقی نمانده است، اما با توجه به اینکه سال حرکت ایشان به سامرا ۲۲۰ هجری است، با نوسازی سامرا که به «سُرَّ من رأی»[1] معروف بوده (یعنی هر آنکه آن را دید مسرور شد) و مرکز خلافت قرار گرفتن این شهر نو و زیبا همزمان است.

مأمون برای رونق بیشتر مرکز خلافت خود، از عالمان و شخصیتهای مهم دعوت به عمل می آورده است[2]. شیخ مفید نقل می کند که مأمون تا زمانی که زنده بود دقیقه‌ای از احترام حضرت جواد فروگذاشت نمی کرد و در تعظیم آنحضرت می کوشید و او را بر همه خاندان سلطنتی مقدم می‌داشت و عطوفت

مقاتل الطالبین اسامی صدها شهید علویان از آل **ابی طالب** را ذکر می کند. از جمله قیامهای مهم زمان عباسیان، می توان به قیام پسران عبداللّه ابن حسن، قیام نفس زکیه، جنبش ابراهیم ابن عبداللّه در بصره، قیام تاریخی شهید فخ، خروج یحیی ابن عبداللّه و ادریس ابن عبداللّه، و قیام ابوالسرایا و محمد ابن جعفر صادق و احمد ابن موسی کاظم، که همزمان با مأمون عباسی بود ذکر کرد. این قیامها تا سال ۲۸۰ق که سرانجام منجر به پیروزی زیدیه در استقرار حکومت اهل بیت می شود ادامه پیدا می کند. در ایران نیز حسن ابن زید، در سال ۲۵۰ق حکومت علویان طبرستان را تشکیل می‌دهد که تا سال ۳۱٦ق ادامه می یابد.

۱ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ٤٦٩

۲ تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، همان، ج ۲ ص ٤٦٩

می کرد[1] . لذا بررسی اسناد موجود تاریخ شیعه به هیچ وجه ما را بـه ایـن نـتیجه که حضرت جواد تحت فشار مأمون بوده است نمی رساند.

در خصوص امام هادی کـه نـامه دعـوت وی بـه سـامرا در برخـی کتاب‌هـای تاریخ موجود است، روایت چیز دیگری را از برداشت موروثی ما نشان می دهد. مفید نقـل مـی کنـد کـه عبـداللّه ابـن محمـد فرمانـده نظـامی مـدینه، نـامه‌ای در شکایت از امام هـادی بـه خلیفـه مـی نویسـد. متوکـل در پاسـخ ابتـدا عبـداللّه را برکنار می کند و از امام به بهترین شکلی که به لحاظ قول و فعل ممکن است[2] به سامرا دعوت به عمل می‌آورد. نامه او اینچنین است[3]:

«بنام خداوند بخشنده مهربان،

امـا بعـد، امیـر مـؤمنین از قـدر و منزلـت تـو بـاخبر اسـت و قرابـت تـو را مراعات می کند و از حقوق تو احترام می گذارد و آنچه لازمه تو و اهل بیت تو است در نظـر دارد و آرزومنـد اسـت خداونـد امـور تـو کسـانت را بـا آنچـه خیـر و صلاحت است آماده فرماید و اساس آبروی تو و آنان را استوار سازد و راحـتی و آسایش را برای تو آن‌ها مهیا نمایـد و مـا از اینجملات غرضـی نـداریم جـز آنکـه خواستیم تحصیل خشنودی خدا کـرده آنچـه بـر مـا لازمسـت دربـاره تـو و ایشـان مراعات کرده باشیم.

امیر چنان اندیشید که عبداللّه را از امـور نظـامی و امـامت جماعت مـدینه رسول اللّه صلی اللّه علیـه و آلـه برکنـار سـازد زیـرا چنـانچه نبایـد در حق شـما نادانی کرده و حقت را کوچک شمرده است و به شما توهین ناروا زده است. کـه

---

۱ ارشاد شیخ مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ٦٢٨

۲ عبارتی که شیخ مفید بکار می‌برد این است: علی جمیل من القول و الفعل

۳ ارشاد شیخ مفید، ترجمه ساعدی، ص ٦٤٦

امیرالمومنین برائت تو از آن تهمتها را می داند و شما را در گفتار و کردار درستکار می شمارد و موقعیت شما والاتر از آنست که بشما نسبت داده است و پس از برکناری وی محمد ابن فضل را بجای او برقرار ساختم و به او دستور دادم تا از شما اکرام کند و احترام گذارد و اوامر شما را انجام دهد و از اینرو به خدا و امیرالمومنین تقرب جوید.

و امیرالمومنین مشتاق دیدار شماست و دوست دارد عهد شما را تازه کند و گلی از بوستان جمال شما بچیند. اکنون اگر دوست داشتید، شما و اهل بیت شما و بندگان شما و خدمتگذاران، هر کدام را که خواستید با اطمینان خاطر حرکت کنید و هرکجا مایل بودید منزل اختیار نمایید و هر وقت اراده کردید بسفر ادامه دهید.

و اگر هم مایل باشید می‌توانید یحیی ابن هرثمه و نیروهایش را ملازم خود ساخته که همراه شما بیاید و امر از آن شماست و ما به او دستور اطاعت شما را داده ایم. در این خصوص استخاره فرمایید. پس امیرالمومنین هیچ احدی را از برادرانش و فرزندانش و اهل بیتش و خواصش، منزلتش لطیف تر از شما نیست و هیچ‌کس را چونان شما ستایش نمی کند و نمی نگرد و با آن‌ها عطوفت ندارد و چونان شما به آن‌ها آرامش نمی گیرد.

و السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاتة

این نامه را ابراهیم ابن عباس نوشته. جمادی الآخر ۲۴۳.

پس چون این نامه به ابوالحسن رسید، اسباب سفر مهیا کرده به اتفاق یحیی ابن هرثمه بجانب سامرا عزیمت نمود.»

متوکل پادشاهی مقتدر و قسی‌القلب بود و به نزدیکان خودش هم رحم نمی

کرد و پس از روی کار آمدن بسیاری از نزدیکان خویش را زبـون ساخت[1] و تنهـا ۷ سال پیش از دعوت امام هادی، بارگاه حضرت اباعبداللّه الحسین در کربلا را تخریب و آنرا به زمین کشاورزی تبدیل کرده بود[2].

بـا نگـاهی بـه شخصـیت بـی تعـارف و خشـن متوکـل و بـا فـرض صـحیح پنداشتن حدیث شیخ مفید به این نتیجه می رسیم کـه متوکـل نـه تنهـا خطـری از سوی حضرت هادی احساس نمی کرده بلکه واقعاً به ایشان بـرای حکـومت بنـی العباس نیاز داشته است. چرا کـه چنیـن شخصـیتی هرگـز بـه مخـالف خـود امـان نمـی دهـد و در کشـتن او هـراس و تردیـد نمـی کنـد و لزومـی نمی‌بیننـد کـه شأن مغرور خود را برای مخالفش حقیر و کوچک جلـوه دهـد و اگـر هـم بگوییـد بـرای فریب وی بـوده؛ نوشـتن نـامه‌ای در ایـن حد تحسـین آمیـز، از شخصـیت متوکـل بسیار بعید و یـا بـاور و پـذیرش آن توسـط امـام هـادی غیـر منطقـی بـه نظـر مـی رسد.

پس از ورود حضرت به سامرا، متوکل خـانه‌ای در منطقـه عسـکر سـامرا بـه حضرت برای اقامت اعطا می کند و حضرت تا پایان عمر در همان خـانه زنـدگی می کنند. سامرا در بخش جلگـه ای رودخـانه دجلـه واقـع شـده کـه محـل تجمیـع رودخانه های مختلف است و قصر خلیفه در قسمت شمالی شهر قرار دارد و زیـر

---

۱ یعقوبی (تاریخ یعقوی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، شرکت انتشـارات علمـی و فرهنگـی، ۱۳۸۲ش، ج ۲ ص ۵۱۲) می‌نویسد متوکل سخت با قساوت و کم عاطفه بود، مردم را به تندی از خویش میرانـد و بـه آنـان اهانت می‌رساند و دیده نشـده او بکسـی احسـان رساند و یـا دربـاره احدی نیکـی کنـد و می‌گفت حیا شکستگی است و مهربانی زبونی و سخاوت احمقی. ابـن خلـدون (تاریـخ ابـن خلـدون، ترجمه آیتی، همـان، ج ۲ ص ۵۷۰) از او نقـل مـی کنـد کـه بـه انتقـام چنـد نفـر چنـد ده هـزار نفـر را میکشت از جمله مردم ارمنیه و تفلیس کـه علیـه حـاکم خـود شـوریده بودنـد و حاکمانشـان را بـه قتـل رسانیده بودند که از مردم ارمنستان ۳۰۰۰۰ نفر و از مردم تفلیس ۵۰۰۰۰ نفر را کشته بود.

۲ تاریخ طبری، ترجمه پاینده، همان، ج ٦ ص ۳٦۸٤

آن منطقه عسکر است که محل سرداران نظامی (که معمولاً قشر مرفه در زمان خلفا و یا هر سلسله پادشاهی دیگر به حساب می آمدند) و سپس در پایین منطقه عوام نشین شهر قرار دارد. لذا حضرت هادی و حضرت عسکری را به نام محله شان، عسکریین می خوانده اند.

برخی از منابع جدید شیعه نوشته‌اند که امام هادی فرموده به زور آورده شده که منابع قدیمی تر چنین ایده ای را تأیید نمی کنند[1]. برخی نیز اشاره کرده‌اند که حضرت آب و هوای سامرا را دوست داشته اند[2]. البته دلیل دیگر مهاجرت حضرت از مدینه، ممکن است شرایط دشوار زندگی ایشان در مدینه بوده باشد. ارسال اموال بسیار از شهرهای مختلف بویژه ایران، به خانه حضرت، حسادت بسیاری را بر می انگیخته است، که یک نمونه از آن حاکم نظامی مدینه بوده است.

علت دیگر می تواند اختلافات بین زیدیه و امامیه باشد. انتشار رساله معروف «الرد علی الروافض» از ابراهیم الرسی پیش از سال ۲٤۱ بوده است و علاوه بر خاندان حسنی که بالاتفاق زیدیه بودند بسیاری از نوادگان امام سجاد، امام باقر و محمد ابن جعفر صادق و بسیاری از فرزندان دیگر موسی ابن جعفر، به زیدیه گرایش داشتند و لذا پیروان امامیه در آن عهد در مدینه در اقلیت بوده‌اند و این می تواند دلیل موجهی برای پذیرش دعوت متوکل به سامرا باشد.

---

۱ منابع قدیمی بیشتر نشانگر این هستند که متوکل حضرت هادی را برای مجالست با خود خوانده است. برای نمونه مراجعه کنید به هدایة الکبری، حسین ابن حمدان خصیبی، ناشر البلاغ بیروت، ۱٤۱۹ق، ص ۳۱۷ الی ۳۱۸

۲ http://www.iranicaonline.org/articles/ali-al-hadi-abul-hasan-b

دوره حیرت امامیه

با وجود برخی تردیدها در مورد امامان پس از حضرت رضا، کـه بـاعث شـد بسیاری از پیروان امامیه به زیـدیه یـا سـایر فـرق شـیعه گرایـش پیـدا کننـد[1]، امـا همچنان تا زنده بودن امام عسکری، دستگاههای وکالت، اموال و وجوهات خـود را به سوی ابن الرضا گسیل می داشتند و بدون شک این بنیه مالی در غلبـه بـر سایر رقبای امامیه بی تأثیر نبود[2]. اگرچه در اختلافـات جعفـر ابـن علـی هـادی و برادر وی، (پس از وفات امام هادی) زمینه‌ای برای کاهش اعتبار امامیه در بین پیروان آنها بوجود آمده بـود[3]، امـا حـداقل یـک سرپرستی بـرای دسـتگاه امـامیه وجود داشت؛ ولی وقتی امام عسکری وفات می کند، سررشته امـور بـه هـم مـی ریزد و با تقسیم شدن شیعیان امـامیه بـه چهـارده فـرقه[4] دوران حیـرت در مـذهب امامیه آغاز می شود.

شیخ مفید شرح وفات امام را از قول احمـد ابـن عبیـداللّه خاقـان کـه متـولی وجوهات قم بود و پدرش نیز شیعه و وزیر معتمد بود اینچنین گزارش می کند:

«هنگامی که ابن الرضا بیمار می گردند، پدرم (وزیر عباسی) همان ساعت با عجله به دارالخلافه رفته و بلافاصله به اتفـاق ٥ تـن از مخصوصـان خلیفـه و اطباء دانشـمند و بـاهوش بازگشـتند و اطبـاء را دسـتور مـی دهنـد همـواره ملازم خانه حسـن باشـند و همـه وقـت شـرح حـال او را بـه اطلاعـش برسـانند و دسـتور

---

١ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٨٠

٢ از آنجا که از پول خمس، به سادات کمک مـالی مـی شـد، بسـیاری از فقـرای آل ابی طالب بـه امامیه ملحق شدند، برای نمونه نگاه کنید به المناقب، ابن شهرآشوب، همان، ج ٤ ص ٤٣١

٣ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٨٨

٤ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٨٦

دیگری داد که اطباء برای بهبودی وی صبح و شام متوجه آن جناب باشند. پس از آنکه حال حضرت پس از دو سه روز بدتر گردید، به اطباء دستور دادند که از خانه وی خارج نشوند و قاضی القضات را احضار کرده و دستور داد که ده نفر از موثقان، دینداران و پرهیزگاران و امانت داران را احضار کرده فرمان دهند که شب و روز آنجا بسر برند و آن‌ها طبق دستور ملازم حضرت بودند تا رحلت فرمود.

چون خبر وفات او در سامرا انتشار یافت، شهر یکپارچه ناله و فریاد شده و بازارها تعطیل گردید، خلیفه به پسر متوکل دستور می‌دهد که بر او نماز بگذارد[۱].

ابوعیسی که جلو آمد کفن از صورتش برداشته و به حاضران بنی هاشم، بنی عباس و سرگردان و کاتبان و قاضیان و اداریها نمایاند و گفت این حسن ابن علی است که به اجل خود دار فانی را وداع گفته است و در آن هنگام از خواص خلیفه، فلان و فلان و از قاضیان فلان و فلان و از اطباء فلان و فلان حضور داشتند. سپس صورتش را پوشانید و بر او نماز گذارد. پس از دفن حضرت، جعفر به نزد پدرم آمد و گفت مرا به منصب برادرم برقرار ساز و موقعیت مرا امضاء کن و من متعهد می‌شوم هر سال بیست هزار دینار بپردازم.»[۲]

اگر این روایت صحیح باشد چند نکته از آن قابل استخراج است:

---

۱ این مطلب را حسن ابن موسی نوبختی نیز تأیید می‌کند (فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸٦)

۲ اصول کافی، ترجمه کمره ای، ج ۳ ص ٤۸٥ تا ٤۸۹؛ ارشاد شیخ مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ٦٥۸ تا ٦٦۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ناشر اسلامیة، تهران، ۱۳۹٥ق، ج ۱ ص ٤۲ تا ٤٤؛ خصیبی نیز همین مطلب بطور خلاصه در نقلی دیگر در هدایة الکبری می آورد؛ هدایة الکبری، همان، ص ۳۸٤

- اولاً مشخص می‌شود جایگاه شیعه امامیه در آن زمان بسیار مستحکم بوده است و امام اعتبار و نفوذ و احترام ویژه ای در پایتخت خلافت داشته است. خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه وزیر خلیفه عباسی، خود شیعه امام و فرزند وی وکیل امام در قم بوده است.
- با حضور معتمدان شهر و قاضیان در خانه امام باور فرضیه کشتن ایشان دشوار می شود.
- فرضیه ای که می‌گوید جعفر می‌خواسته بر امام نماز گذارد، ولی امام زمان وی را کنار می‌زند باطل می گردد.
- وزیر خلیفه این قدرت را داشته که به جعفر برای امامت اعتبار بخشد. بیست هزار دینار در آن زمان مبلغ بسیار بزرگی بوده که نشان می دهد جعفر از بدست آوردن چنین درآمدی اطمینان داشته است.
- با مشخص شدن جایگاه خاص حسن ابن علی، و احترام ایشان در دستگاه خلافت، تصور زندانی بودن حضرت عسکری، که تا این اندازه اطباء و شخصیتهای معتبر در خانه ایشان ملازم حضرت بوده اند، زیر سؤال می رود[1].

---

۱ البته برخی احادیث امامیه، نقلهایی از زندانی شدن حضرت عسکری آورده اند. محتوای این احادیث که شیخ مفید و دیگران نقل کرده اند، چند اشکال دارد، اول آنکه در احادیث مشخص نیست که به چه جرمی حضرت عسکری در زندان به سر می‌برند (آیا به دلایل سیاسی بوده یا اجتماعی یا غیره) دوماً این احادیث در بخش اثبات معجزات امام است، مثلاً شیخ نقل می‌کند که امام را در برکه شیران انداختن و زندانبان که می‌بینند شیرها به وی آسیب نمی رسانند و زندانبان وی را آزاد می کند؛ معمولاً احادیثی که یک فرقه برای اثبات حقانیت خود استفاده می‌کنند و فرقه های دیگر آنرا

- همچنین می‌توان تصور کرد حضور اینهمه مزاحم در خانه امام، راه را برای تشکیل جلسه در بالین امام برای انتخاب جانشین وی[1] بسته است. این امر می تواند دلیلی برای بوجود آمدن دوره حیرت امامیه و یکی نشدن مسیر پیروان ایشان باشد.

پس از وفات ایشان دوره سرگردانی و پراکندگی امامیه آغاز می‌گردد. اما قانون بقاء تنها در مورد یکی از آن فرقه ها صدق پیدا می کند و آنهم گروهی است که بیشترین نهادهای مالی را مدیریت می کند[2] و بانی آن کسی نیست جز عثمان ابن سعید عمری، که اگر نام فرقه او را جهت جدا کردن از بقیه فرقه ها، شیعه عثمانی بگذاریم بیراه نگفته ایم. چرا که رسم نامگذاری فرقه ها در ادبیات فرقه شناسان، نامگذاری آن به نام کسی است که دیگران عملاً از وی پیروی می کرده اند. مانند حنفی، شافعی، سلیمانیه، خطابیه و ... در اینجا سلیمانیه به این معنا نیست که سلیمان ابن جریر را امام می دانسته اند، بلکه به این خاطر به این نام خوانده می‌شوند که گروهی از مردم به وی اعتماد کرده

نقل نکرده اند، قابلیت اعتماد کمتری دارند؛ اما تاریخ نویسان (بویژه طبری که علاقه زیادی به حوادث سیاسی و کسانی که خلفا به زندان می‌اندازند داشته) چیزی در مورد اینکه حضرت عسکری در زندان بوده‌اند ذکر نکرده است. از طرفی منزل حضرت در سامرا به حدی فراخ بوده که برخی وکلا در غرفه های آن خانه مقیم بوده اند. پس تصور اینکه که حضرت در عسکر زندانی بوده اند، بسیار دشوار به نظر می رسد. آنچه روشن است این است که حضرات عسکریین هرگز کوچکترین اقدامی علیه دولت انجام نداده بودند.

۱ این روش معمولاً در هنگام احتضار نواب اربعه برای انتخاب نائب بعدی رسم بوده است که در بالین نائب پیشین گرد می آمده‌اند و نماینده مفروض امام، نماینده بعد از خود را معرفی می‌کرده است.

۲ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، جاسم حسین، ترجمه سید محمد تقی آیت اللّهی، نشر امیرکبیر، ۱۳۸۷ش، ص ۱۴۳

و از ایده او پیروی می کرده اند.

در شیعه عثمانی نیز، گروهی از شیعیان (یا بزرگان آنها) به عثمان ابن سعید اعتماد کردند و ایده او در خصوص غیبت امام و انتصاب وی به مقام نیابت را پذیرفتند و وجوهات شرعی را به سوی او گسیل داشته و به امر وی تمکین کردند.

منابع موجود شیعه، دلیلی محکم برای اثبات ادعای عثمان ابن سعید عمری در خصوص اینکه که امام زمان نزد او آمده و او را انتخاب کرده و او تنها کسی است که با امام در ارتباط است، ارائه نکرده اند. با این حال در این مقطع حساس تاریخ، عثمان ابن سعید، تنها حلقه اتصال به امامت محسوب می‌گردد و زنجیره بزرگترین فرقه شیعه، به صداقت این شاه مهره وابسته است.

پس از آنکه حضرت عسکری، بدون فرزندی که جامعه او را دیده باشد، از دنیا رحلت می کنند، جامعه شیعه دچار سردرگمی شده و در نبود امام، فرق بسیاری تشکیل می‌شود، که گفته می شود فرقه جعفر بزرگترین آن‌ها بوده است[1].

آنچه این حیرت و سرگردانی را تشدید می کرد، اختلافاتی بود که در بیت امام هادی وجود داشت. جعفر پس از وفات امام هادی، ادعاهایی برای امامت داشت و یارانی نیز برای خود جمع کرده بود[2]. حتی برخی از وکلای امام از جمله فارس ابن حاتم که پیشتر در زمان امام هادی از مقربان ایشان بود به جعفر

---

۱ الدعامة فی الاثبات الامامة، یحیی بن حسین هارونی، چاپ ناجی حسن، بیروت، ۱۹۸۱م، ص ۲۱۰

۲ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۵

رجوع می کردند[1] که مورد لعن حضرت عسکری قرار گرفته[2] و به نقل برخی منابع شیعه به دستور حضرت عسکری ترور گشتند[3]. اختلافات دو برادر بسیار آشکار بود و طرفداران هر برادر دیگری را متهم به فساد اخلاقی نموده و برخوردها و حتی قتلهایی نیز داشته اند[4].

پس از وفات حضرت عسکری، بر سر میراث ایشان میان مادر و برادر ایشان نیز اختلاف پیش آمد. گفته می‌شود دادگاه جعفر و مادر امام عسکری که کنیزی متفاوت از مادر جعفر بود، ۷ سال به طول انجامید[5]. مادر امام عسکری برای کاهش سهم برادر حضرت ادعا کرده بود که یکی از کنیزان حضرت باردار است[6]. لذا به دستور قاضی حنفی آن کنیز به خانه یکی از سادات محترم بغداد منتقل و مدت ٤ سال تحت نظر قرار گرفت تا اینکه مشخص شد وی حامله نیست و سرانجام ارث بین مادر حضرت عسکری و جعفر تقسیم گردید[7].

علاوه بر این اختلافات که وجه مناسبی از بیت عسکری برای عموم باقی نمیگذاشت، شیعیان دلایل زیادی داشتند که اعتمادشان کاسته شده و فرقه فرقه شوند. هرچند این جدا شدنها به لحاظ جغرافیایی تنها در مرکز خلافت بود ولی

---

۱ هدایة الکبری، همان، ص ۳۸۵

۲ رجال کشی، همان، ص ۵۱۱

۳ رجال کشی، همان، ص ٥٢٤؛ رجال ابن الغضائری، همان، ص ۸۵؛ رجال ابن داوود، همان، ص ٤٩٢

٤ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۸؛ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۹۵ و ۹٦

٥ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ابن حزم قرطبی، تصحیح محمد ابراهیم نصر، ریاض ۱۹۸۲م، ج ٤ ص ۱۵۸؛ مادر حضرت کسی بود که گفته شد پس از رحلت زمانی که مردم از بیت حضرت سؤال میکدند ما به چه کسی رجوع کنیم، حکیمه پاسخ می دهد مادر امام عسکری: هدایة الکبری، همان، ص ۳٦٦

٦ کمال الدین و تمام النعمة، محمد ابن علی ابن بابویه، ناشر اسلامیه، ۱۳۹۵ق، ج ۲ ص ٤٧٤

۷ رجال نجاشی، همان، ص ۳٤٧؛ کمال الدین، همان، ج ۲ ص ٤٧٤

ساکنان شهرهای دور از جمله قم، اختلافات بروز چندانی نداشت و عملاً شیعیان همچنان به موکل سابق امام مراجعه می کردند[١] . لذا عثمان ابن سعید که در دوره امام عسکری مسئول مستقیم دریافت وجوهات بود و رابطه خوبی با موکلان داشت، از سمتی که در اختیار داشت نهایت استفاده را نموده و مدعی شد که امام فرزندی داشته که به او مراجعه نموده و او را بعنوان سفیر خود انتخاب کرده[٢] و از آنجا که این ایده برای آن کارگزاران نیز، بهترین راه بقای منبع درآمدشان بود، وی توانست سازمان وکالت را حفظ نماید[٣].

عثمان ابن سعید که برخی کتاب‌های رجالی با نام حفص ابن عمرو یاد می کنند[٤]، کاتب شخصی امام هادی بود که پس از رحلت حضرت عسکری، در ظاهر به روغن فروشی روی می آورد[٥]، تا تحت این پوشش وجوهات را در قالب کیسه روغن به خرابه‌هایی نزد امام فرضی ببرد.

درباره وجوهات و ثروتی که به دست عثمان ابن سعید می رسیده اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها با چند روایت می توان تخمین زد این مبالغ احتمالاً در حدود بودجه دولت مرکزی بوده است. مثلاً نقل می کنند یکبار مبلغ

---

١ مثالها در کمال الدین و تمام النعمه، همان، صفحات ٤٧٧ الی ٥٠٤ فراوان است.

٢ بعداً این ادعا پدید آمد که حضرت عسکری خودشان عثمان ابن سعید عمری را به عنوان نائب امام بعد از خود نصب کرده است.

٣ در طول تاریخ نظام وکالت، وکلایی بودند که سعی می نمودند، به بهانه‌هایی اموال مردم را به دست امام نرسانند و خود مصادره می کردند. برای نمونه مراجعه نمایید به رجال کشی، همان، ص ٤٠٥ و ٤٦٠ و ٤٦٧؛ انقطاع امامت، برای این وکلای سودجو به معنای انقطاع درآمد بود، لذا پیشنهاد عثمان ابن سعید عمری، برای این دست از وکلا می‌توانست بهترین راهکار برای حفظ منبع درآمد آن‌ها باشد.

٤ رجال کشی، همان، ج ١ ص ٥٣٢

٥ رجال طوسی، همان، ص ٣٨٩

۱٦۰۰۰ دینار از مردم دینور به بغداد می رسد، که عثمان دستور می دهد آنرا به قطان (که یکی از سه وکیل بغداد بوده) تحویل دهند[۱]. برای اینکه بدانیم ۱٦۰۰۰ دینار چه مبلغی بوده باید نگاهی به تاریخ بیندازیم. بعنوان یک نمونه طبری نقل می کند که خراج ناحیه معتصم (از شام تا مصر) سه هزار هزار درهم معادل سیصد هزار دینار بوده است[۲] که با توجه به اینکه دینور بخش بسیار کوچکی در مقایسه با قم، ری، خراسان، عراق، یمن، حجاز، مصر و شام محسوب می شود، می توان حدس زد که جمع دریافتی عثمان می توانسته از بودجه خلیفه نیز بیشتر باشد.

پس بیهوده نبوده که جعفر به وزیر معتمد پیشنهاد می دهد تا سالانه بیست هزار دینار برای تثبیت جایگاه وی پرداخت کند و بیهوده نیست که در دوره غیبت صغری عده زیادی ادعای بابیت امام داشته‌اند و از مردم وجوهات می گرفته اند و گاهی اوقات دستور به قتل یکدیگر صادر می‌کرده اند و این آبروریزیها به جایی رسید که اعتبار بابیت در حال از دست رفتن بود و نهایتاً این امر توسط حسن سمری قطع گردید[۳].

---

۱ بحار الانوار، همان، ج ۵۱ ص ۳۰۰ به بعد

۲ تاریخ طبری، ترجمه پاینده، همان، ج ۱۳ ص ۵۷۷۷

۳ برخی از مدعیان بابیت به نقل شیخ طوسی: (کتاب الغیبة، مؤسسه معارف اسلامی قم، ۱٤۱۱ق، ص ۳۹۷ به بعد)

- ابامحمد حسن شریعی (از اصحاب امام هادی و عسکری)
- محمد بن نصیر نمیری (از اصحاب امام عسکری)
- محمد ابن علی ابن بلال (وکیل محمد ابن عثمان که وجوهات را به وی رد نکرد)
- حسین ابن منصور حلاج (ابتدا ادعای وکالت کرد سپس ادعای خدایی کرد و به دار آویخته شد)
- ابوجعفر ابن ابی الغراقر یا شلمغانی (از بنی بسطام و دارای موقعیت خاص در دوره نائب سوم بود)
- ابوبکر بغدادی (برادرزاده محمد ابن عثمان ابن سعید)

علمای شیعه دو دلیل برای پذیرش ادعای تاریخی عثمان ابن سعید آورده اند. یکی اعتماد وکلاء شیعه به او و دیگری چند روایت که عثمان را مورد تأیید حضرت عسکری قرار می دهد.

تردیدی نیست که عثمان ابن سعید بدون جلب نظر وکلا نمی توانست بر جایگاه بابیت تکیه زند. اما عثمان برای همراه سازی وکلای شیعه کار سختی در پیش نداشت. چرا که وی کاتب و رئیس دفتر امام عسکری بود و به بیشتر امور حضرت آگاه بود و همچنین به دلیل اینکه حضرت عسکری با پیروان دیدار چندانی نداشت، مسئول مستقیم دریافت وجوهات بود[۱] و بیش از حضرت عسکری با عوامل وکالت در بلاد مختلف ارتباط داشت[۲]. لذا عثمان توانست پس از کسب موفقیت نسبی در همراه نمودن برخی وکلا[۳]، مقرری کسانی که نیابت وی را پذیرفتند برقرار و مقرری کسانی که نیابت وی را نپذیرفتند قطع نماید[٤].

یکی دیگر از روشهای عثمان برای حفظ موقعیت خویش اعلام وضعیت اضطراری میان شیعیان برای حفظ جان امام غایب بود[٥]، لذا تأکید می کرد که

---

١ الغیبة شیخ طوسی، همان، ص ٣٥٦؛ رجال کشی، همان، ص ٥٨٠

٢ کمال الدین و تمام النعمة، همان؛ ص ٣٤٥

٣ گفته می‌شود که امامان معمولاً نشانه‌هایی از اموالی که برای آنها آورده می‌شده ارائه می‌کرده اند. برخی نقلها نشان می دهد، که در دوره عثمان ابن سعید، برای اینکه به فرستنده مال اطمینان دهند اموال به دست امام می رسد، ترفندهایی بکار می برده‌اند. برای مثال رجوع کنید به داستان حسن بن نضر در اصول کافی، همان، ص ٥١٧ و ٥١٨ که اموال را به بغداد می‌برد در حالیکه در دلش شک و تردید بود. غلام سیاهی وی را به خانه‌ای می‌برد و ندایی از خانه می‌شنود که ای حسن ابن نضر، شک نکن! شیطان دوست دارد به شک افتی و گفته می‌شود که حسن بن نضر با همین نشانه قانع شده است و هدایایی ظاهراً از طرف امام گرفته و برای کفن خود نگاه داشته است.

٤ اصول کافی، همان، ج ١ ص ٥١٨ و ٥١٩؛ هدایة الکبری، همان، ص ٣٧٠

٥ الغیبة شیخ طوسی، همان، ص ٢٤٣ و ٢٤٤

شیعیان از بردن نام وی منع شده‌اند[1] . منع نـام حضـرت و اعلام شـرایط اضـطرار کمک می کرده که شیعیانی که وجوهات خود را می آورده‌اند و می خواسـتند از مکان و حال امامشان جویا شـوند، انتظاراتشـان را پـایین بیاورنـد. زیـرا بـه آن‌هـا گفته می‌شد که اموال را تحویل دهید و از نام و نشان و معجزه حضرت نپرسید؛ چرا که جان امام شما را بـه خطـر مـی انـدازد. امـا بـا تـوجه بـه اینکـه پـایتخت و حتی وزیـر دربـار عباسـی بـر اسـاس مسـتندات امـامیه شیعه بـوده اسـت[2]، سـاده لوحی است اگر فکر کنیم، خلیفه در جریان آنچه می گذشت نبوده است.

تقویت نظام وکالت در مرکز و تغییر افـراد کلیـدی توسط عثمـان ابـن سـعید یکی دیگر از روشهای تثبیت موقعیت وی بشمار مـی رود. او کـه در زمـان امـام یـازدهم، ریاسـت وکلا را بعهـده داشـت، سـه نفـر از افـراد قابـل اعتمـاد خـود را بعنوان نماینده در بغداد قرار داد[3]، تا خود کمتر در معرض سؤال قرار بگیرد.

عثمان و پسرش سازمان وکالت را از زمان امام هادی بسیار نظام منـد تـر و تخصصی تر نمودند و از خاندانهای با نفوذ استفاده بیشتری کردند. آن‌ها خاندان نوبختـی، ابـن مهزیـار و حائری و صـیدلانی را کـه در دسـتگاه عباسـی قـدرت و نفوذ زیادی داشتند به وکالت منصوب نمودند[4].

گفته می‌شود عثمان و فرزندش از علامت رمز استفاده می کردنـد بطـوریکه

---

۱ الغیبة شیخ طوسی، همان، ص ۲۰۲؛ در اینجا نقلی از حضرت عسکری آمده که بردن نام خلف بعد وی از حرام می باشد.

۲ الکافی، همان، ج ۱ ص ۵۰۵؛ در اینجا ذکر می‌شود که بازارها همگی تعطیل شده و مـردم همـه بـه سوی جنازه می‌آیند و شهر سامراء همچون روز قیامت می شود.

۳ این سه نفر احمد بن اسحاق اشعری، محمد بن احمد قطان و حاجز بن یزید وشاء بودنـد کـه هـر کـدام اموال ناحیه ای مشخص را تحویل می گرفتند. (دلائل الامامة، محمد ابن جریر طبری آملی صـغیر، مصحح: قسم الدراسات الاسلامیه، ناشر: بعثت، قم، ۱٤۱۳ق، ص ۵۰۳)

٤ الغیبة للطوسی، همان، ص ۳۷۲؛ رجال کشی، همان، ص ۵۳۱

حامل نامه‌ها از محتوای پیامها بی اطلاع بودند و یا اینکه اموال را بوسیله بازرگانان بدون آنکه از فرستنده و گیرنده اطلاع داشته باشد به سفیر ارسال می کردند[1]. همچنین با پرهیز از مجادله در بحثهای علمی و سیاسی توانستند حاشیه امنی برای خود ایجاد نمایند.

عثمان و پسرش در روابط با وکلا بسیار دقیق بودند. آن‌ها هیچ ردپایی از خود به جا نمیگذاشتند. گفته می‌شود ابوجعفر به اشخاصی که برایش پول می آورده‌اند می گفته آنرا در جای خاصی قرار دهند و در عوض هیچگونه رسیدی به آن‌ها نشان نمی داد[2].

با وجود این اقدامات، بسیاری از اصحاب امام عسکری به عثمان یا فرزندش نتوانستند اعتماد کنند[3]. بعنوان مثال احمد بن هلال کرخی که روایات بسیاری از او نقل شده و نجاشی از او به عنوان صالح الروایة یاد نموده[4] و کشی نقل کرده که پنجاه و چهار بار به حج رفته که بیست بار آن پیاده بوده است[5] و محققین از او به عنوان عالمی برجسته و عارفی متقی یاد می کنند که از زمان امام رضا در خدمت اهل بیت بوده است، نیابت وی را نپذیرفت. همین شخصیت، به دلیل نپذیرفتن نیابت پسر عثمان، توقیعی به خط محمد بن عثمان[6] برای او نقل می‌شود که به بدترین لحن ممکن لعن می‌گردد و از

---

١ کمال الدین، همان، ج ٢ ص ٤٩٩

٢ کمال الدین و تمام النعمه، همان، ص ٥٠٢

٣ مراجعه کنید به پاورقی شماره ٥ صفحه ٥٥

٤ رجال نجاشی، همان، ص ٨٣

٥ رجال کشی، همان، ص ٥٣٦

٦ به نقل شیخ طوسی کلیه توقیعات حضرت امام غائب در زمان عثمان و پسرش به همان خطی بوده که در زمان حضرت عسکری نوشته می‌شد (الغیبة، شیخ طوسی، همان، ص ٣٥٦) و از آنجا که عثمان ابن سعید و پسرش کاتب رسمی حضرت بوده اند، مشخص می گردد که توقیعات امام از

اصحاب خواسته می‌شود که از این شخص فاجر دوری کنند[1].

پس از محمد ابن عثمان، سفیر بعدی از یکی از افراد سرشناس خاندان نوبختی انتخاب گردید و ورق به سمت سازمان وکالت برگشت و مخفی کاری ها تا حدود زیادی کنار گذاشته شد. او که زمانی مسئول املاک خاصه خلیفه (دیوان الضیاء الخاصه) بود[2]، پس از رسیدن به مقام سفارت منزلش مرکز ملاقات مدیران، اشراف و وزاری سابق بویژه بنو فرات بود و مشکل برخی سیاستمداران را در حکومت حل می کرد[3]. در همین زمان بود که ابوسهل نوبختی و چند نفر دیگر از وکلاء به حکومت برخی بلاد منصوب شدند[4]. فضای باز دوران سفیر سوم به گونه‌ای بود که برخی افراد بدون نیاز به وکلا وجوهات خود را به سوی سفیر می فرستاند. بعنوان مثال حسین ابن علی قمی، ده شمش طلا نزد سفیر سوم فرستاد در حالیکه وکیل ناحیه قم و ری ابن جعفر اسدی رازی بود[5]. هر چند که قیام قرامطه و ارتباطات وی با آن‌ها منجر شد که وی بمدت ٥ سال دستگیر شود و در این مدت جانشینی هم نداشته اند[6]. اما بعد از آزادی شهرت خود را بازیافت و نفوذ وی بیش از گذشته افزایش پیدا کرد و بستگان بیشتری از وی در دستگاه حاکمه قدرت پیدا کردند[7].

همان ابتدا به دستخط ایشان به دست مردم و وکلا می رسیده است.

١ رجال کشی، همان، ص ٥٣٦

٢ بحار الانوار، همان، ج ٥١ ص ٣٧٧

٣ خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، ناشر: طهوری، ١٣٤٥ش، ص ٢١٧ (به نقل از الغیبة طوسی، کمال الدین شیخ صدوق)

٤ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ١٩٨

٥ کمال الدین، همان، ص ٥١٨

٦ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ١٩٩

٧ خاندان نوبختی، همان، ص ٢١٩

چنانچه در دوره دو سفیر نخستین این تردید وجود داشت که آیا خلفا از دریافت وجوهات سازمان وکالت خبردار بوده‌اند یا نه، حالا دیگر مقر اصلی سازمان وکالت، به عنوان دار النیابة[1] نزد همگان شناخته شده بود.

جاسم حسین به نقل از صلحی می نویسد «راضی (خلیفه عباسی) گاهی اوقات به ما می‌گفت می گویند مردم خمس مال خود را به ابن روح می دهند، ولی ما این اتهام را رد می کنیم! مگر این کار غلط است؟ به خدا آرزو دارم که هزار انسان مانند او بودند تا مردم اموال خود را تا حدی بیاورند که بینوا شوند و برای من مهم نیست که اینان از طریق دریافت اموال مردم ثروتمند شوند!»[2]

سفیر چهارم، شوهر خواهر وزیر عباسی بود و از خانواده‌های بسیار با نفوذ و ثروتمند بغداد به شمار می رفت[3]. موقعیت سیاسی وی مانع از بروز اختلاف بر سر جانشینی حسین بن روح گردید. مدت سفارت سمری سه سال بیشتر نبود و تغییری در آن بوجود نیاورد تا اینکه در بستر مرگ پایه آن را از جا برکند. از شیخ طوسی نقل است که غیبت صغری با این توقیع از سوی امام به پایان رسیده است:

«خداوند به برادرانت درباره شما اجر دهد، چرا که شش روز دیگر وفات خواهی کرد، و از اینرو امور خود را مهیا کن و کسی را به جانشینی خود منصوب مکن، زیرا اکنون غیبت دوم آغاز شده است و تا زمانی طولانی که

---

۱ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ۱۹۵ به نقل از ذهبی نقل می‌کند پس از وفات سفیر دوم در سال ۳۰۵ ابن روح جانشین وی به مقر سازمان امامیه دارالنیابه رفت. در آنجا خادم سفیر دوم را دیدار کرد و او مواردی که مولایش به او سپرده بود از جمله عصای دست و صندوق خزانه که مهرهای امام در آن قرار داشت به ابن روح تقدیم کرد.

۲ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ۲۰۵

۳ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ۲۱۰

خداوند اجازه فرماید ظهوری نخواهد بود تا قلوب مردم از قساوت و جهان از بی‌عدالتی مشحون گردد و کسانی سوی هواداران من آیند مدعی شوند که مرا رویت کرده‌اند، لکن آگاه باش هر کس قبل از قیام سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای رویت مرا کند، مفتر کذاب است.»[۱] و بدین سان پرونده دوره سفارت (غیبت صغری) به پایان رسید.

شاید علت پایان یافتن دوره سفارت در عین اقتدار و نفوذ آن را، در از بین رفتن مشروعیت آن نزد عامه بتوان جستجو کرد، که علمای امامیه را بر آن داشت تا سازمانشان را که روز به روز به دستگاه خلافت نزدیکتر می‌شد، به سوی خودشان برگردانند. چرا که به تدریج در طی ۷۰ سال بی اعتمادی به نظام وکالت به حدی رسیده بود[۲] که پس از سمری، ممکن بود دیگر درآمد چندانی وجود نداشته باشد.

به گفته نعمانی اکثر گروهها عقاید خود را درباره وجود و حیات امام غائب ترک گفتند؛ بجز اقلیتی کوچک از محفلهای راویان که اعتقاد خود را بر مبنای احادیث امامیه قرار دادند[۳]. علاوه بر آن شیوع مدعیان نیابت، که ابن روح برای از بین بردن تهدید آنها، مجبور شد از حکومت درخواست کمک کند[٤]، نشان داد ادعاهای پراکنده نیابت تا چه میزان بذر بی اعتمادی به سفیران را در جامعه می افشاند.

---

۱ کمال الدین، همان، ص ٥١٦؛ الغیبة طوسی، همان، ص ۳۹٥؛ الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، ناشر دار النعمان، نجف، ۱۳۸٦ق، ج ۲ ص ۲۹۷

۲ الغیبة نعمانی، همان، ص ۲۱ـ ۱٦۰؛ کمال الدین، همان، ص ۲؛ در این منابع قدیمی نعمانی و صدوق از کمی یارانشان شکایت می کنند.

۳ غیبت نعمانی، همان، ص ۹۹؛ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ۱٤٥

٤ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ۲۰٥

نکته دیگر این بود که سفرا شخصیتهای علمی نبودند و در مباحث علمی کلامی شرکت نمی‌کردند و همین مسأله بویژه درباره ابن روح سؤالاتی را در جامعه شیعی ایجاد می کرد[1]. این مسائل باعث می شد شخصیتهای علمی امامیه، بیشتر توسط دیگران شناخته شوند و قدرت تأثیرگذاری آن‌ها افزایش یابد. از زمان امام هادی و حتی پیش از آن علمای امامیه نقش اجتماعی مهمی در دفاع از مذهب امامیه در بحث و مناظره با دیگر فرقه ها ایفا می نمودند و کتاب‌های زیادی در تاریخ سه امام آخر توسط این عالمان تألیف گردیده بود. دوره سفارت فرصت مناسبی برای فقها و محدثان بوجود آورد تا آراء خود را با شیوه‌های دلخواه خود و به دور از نگرانی از پیش آمدن تضاد و یا مخالفت امامان بیان کنند و کمتر پیش آمده توقیعات سفرا(نامه های منسوب به امام مخفی)، در رد آراء علما و قبول یا رد احادیث آنان صادر شده باشد. بلکه حتی توقیعات، مردم را به مراجعه به آن‌ها در خصوص احکام فقهی ترغیب می نمود[2].

توقیعات بیشتر در رد کسانی صادر می شد که با پذیرش آراء سفیر مشکل داشتند و در آنها کمتر به نیازها و مشکلات اجتماعی مردم و یا امور علمی-کلامی اشاره‌ای شده است. هرچند برخی توقیعات استثنائی نیز ماهیت استفتائی داشته اند.

---

۱ خاندان نوبختی، همان، ص ۲۱۷ به نقل از شیخ طوسی می‌نویسد که با وجود ابوسهل نوبختی که عالم و متکلم شناخته شده امامیه بود، انتخاب حسین بن روح به جانشینی پسر عثمان سؤالاتی برای مردم ایجاد کرد، که ابوسهل مجبور می‌شود این مسأله را خود برای مردم توجیه کند و بگوید صفات دیگری -به جز علم و دانش- از جمله سیاست و وفاداری برای نائب امام شدن مهم است و حسین از اینجهت انتخاب شده که اگر ریز ریز هم بشود مکان امام را اطلاع نخواهد داد.

۲ الاحتجاج طبرسی، همان، ج ۲ ص ۲۸۳

با ۷۰ ساله شدن عمر امام فرضی، این شایعه کم کم میان شیعه منتشر شد که امام مرده است و فرزند او جانشین وی شده است. ظاهراً اولین بار این شایعه را ابوسهل نوبختی مطرح کرده است[۱]. این نوع شبهات و شایعات که باعث پراکنده شدن شیعیان می گشت، منجر به این گشت که علمای شیعه که تا آن زمان به تعداد که تا آن زمان به تعداد شماره امامان فکر نمی کردند با رجوع به یک حدیث اهل سنت[۲] که تا پیش از این، توجهی به آن نداشتند، روی عدد ۱۲ تمرکز کرده و احادیث فراوانی درباره تعداد امامان منتشر نمودند[۳]. سپس متکلمین در کمی قبل از پایان دوره غیبت اول و پس از رحلت سمری با شدت و حدت فراوانی کتاب‌های بی شماری در تعیین چهارچوب مذهب ۱۲ امامی و اثبات کلامی آن تألیف و منتشر نمودند[٤] و با مهارت به رقابت با سایر مذاهب پرداخته و توانستند از پراکنده شدن باقیمانده توده امامیه جلوگیری

---

۱ الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۲۵؛ تاریخ سیاسی امام دوازدهم، همان، ص ١٤٥

۲ حدیث مذبور حدیث جابر ابن سمره است که می‌گوید «من و پدرم وارد شدیم بر پیامبر و شنیدم که می‌فرمود که این امر (اسلام) باقی خواهد ماند و از بین نمیرود تا اینکه ۱۲ نفر خلیفه در آن حکومت کنند، سپس پیامبر چیزی گفت که من نشنیدم، بعداً از پدرم پرسیدم، گفت فرمود همه آن‌ها از قریشند» (صحیح مسلم ج ۹ ص ۳۳۲) البته در صحیح بخاری «اثنی عشرا امیراً» آمده است.

۳ یک نمونه بارز آن کفایة الاثر نوشته علی بن محمد خزاز قمی (متوفی ٤۰۰ق) است که بطور خاص به این موضوع اختصاص یافته و دهها حدیث (اکثراً مشابه هم) مشتمل بر عدد ائمه در آن سالها روایت کرده است. همچنین مراجعه کنید به اصول کافی، همان، ص ۵۲۵، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم. البته باید توجه داشت که در کتاب‌های پیش از این دوره، بطور خاص به عدد دوازده امام توجهی نشده است. در این خصوص تحقیقی را دانشمند ارجمند جناب آیت اللّه مدرسی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل ارائه نموده اند. (مکتب در فرایند تکامل، حسن مدرسی، ترجمه هاشم ایزد پناه، انتشارات کویر، چاپ ششم ۱۳۸۸ش، صفحات ۱۸۸ الی ۱۹۶)

٤ نمونه‌های آن الغیبة از نعمانی، الکافی از کلینی، التوحید و علل الشرایع شیخ صدوق و الغیبة شیخ طوسی

کنند[1].

اگر افزایش فعالیت محدثان امامیه و بسته شدن اصلوب مذهب اثنی عشری را که همزمان با پایان دوره نیابت است، در کنار مشکلات فراوان مذهب امامیه (بویژه در از دست دادن مشروعیت خود بین عامه با توجه به نزدیک شدن به قدرت حاکمه) قرار دهیم، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که اعتبار علمای امامیه در سه چهار سال آخر غیبت صغری، از خواص دارالنیابة پیشی گرفته بوده است و این نکته احتمال آن که قطع دوره نیابت توسط سمری، بر اساس نظر علما بوده است را، تقویت می کند.

اینکه رهبری شیعه بلافاصله پس از رحلت سمری[2] با چه کسی بوده دقیقاً مشخص نیست و ممکن است یک دوره اختلاف یا سرگردانی وجود داشته باشد. خصوصاً با توجه به اینکه علمای بزرگ شیعه یعنی ابن بابویه (پدر شیخ صدوق) و شیخ کلینی نیز در همان سال رحلت سمری وفات می کنند[3]. ولی بیشترین آثار به جا مانده پس از رحلت سمری، از شیخ صدوق و ابن قولویه قمی بوده است.

---

۱ نمونه واضح آن مقدمه کتاب غیبت شیخ نعمانی (محمد بن ابراهیم نعمانی، ترجمه غفاری، نشر صدوق، چاپ ۱۳۷٦ش، صفحات ۳۱ تا ٤۳) است که از پراکنده و تفرقه شدن پیروان امامیه می‌نالد و شیعیان را نسبت به اقلیت بودن آن‌ها با احادیثی دلداری می دهد. همچنین برای نمونه گرایش مردم به مذاهب اسماعیلیه و زیدیه به تثبیت دلائل النبوة، قاضی عبدالجبار بن احمد اسدآبادی، تصحیح عبدالکریم عثمان، بیروت ۱۹٦٦م، ص ۳۹۰؛ الکافی، همان، ج ۱ ص ۵۲۰ مراجعه کنید.

۲ اگر چه بیشتر منابع شیعه رحلت سمری یعنی آغاز غیبت کبری را سال ۳۲۹ قمری نقل کرده اند، اما شیخ صدوق (یعنی نزدیک‌ترین فرد به او) آنرا ۳۱۸ هجری قمری نقل کرده است. کمال الدین، همان، ج ۲ ص ۵۰۳، روایة ۳۲؛ همچنین اعلام الوری، طبرسی، همان، ص ۴۱۷

۳ شیخ کلینی (ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی) متوفای سال ۳۲۸ق است.

با وجود آنکه در ابتدای غیبت کبری بین عالمان شیعه درباره مسئله خمس اختلاف نظر بوده است[1]، اما به نظر می‌رسد پس از اولین فتوای تسلیم خمس به فقیه توسط تقی الدین أبو الصلاح الحلبی[2]، سازمان دوازده امامی تقویت گردیده و وارد دوره تازه‌ای از حیات خود می شود.

یکی دیگر از عواملی که در تثبیت دیدگاه کلامی نوین شیعه دوازده امامی نقش داشت، حذف شدن اغلب کتابهای امامیه متعلق به پیش از عصر غیبت است. این امر به رفع تناقضات بعد از شکل‌گیری مذهب کلامی دوازده امامی کمک شایانی کرده است. شیخ طوسی دلیل از بین رفتن کتاب‌های قدیمی را نتیجه شورش ترکان عثمانی و آتش گرفتن کتابخانه مدرسه ایشان (و کتابخانه شاپور) در بغداد و مهاجرت فوری وی از بغداد به نجف ذکر می نماید[3]. اما دلیل آن هر چه باشد، از بین رفتن منابع عصر ائمه، دست شیوخ متأخر را در نوشتن احادیث باز گذاشته و دست نسلهای بعد را برای بررسی احادیث نقل شده، برای همیشه بسته است و چاره‌ای جز اعتماد کردن برای پیروان ایشان باقی نگذاشته است.

---

۱ تاریخ خمس، مهدی قانع، قم، انتشارات مسجد جمکران، چ ۱۳۸۸، صفحات ۱۸۹ تا ۲۰۱ به نظر علمای شیعه در ابتدای غیبت کبری پرداخته است و برخی از این تفاوت فتاوا را نشان می دهد. برخی از مراجع معتقد بودند که خمس در این زمان حلال شده است، برخی نیز نظرشان بر این بوده که باید خمس در جایی مخفی شود تا امام عصر ظهور نمایند و برخی معتقد به مصرف خمس توسط فقیه بوده اند.

۲ تاریخ خمس، تحقیق: رضا استادی، اصفهان - مکتبة الامام امیرالمؤمنین، ص ۱۷۲ تا ۱۷٤

۳ امام شناسی، سید محمد حسین حسینی تهرانی، مؤسسه ترجمه و نشر علوم معارف اسلام، چاپ ۱۳۸۰ش، ج ۱۵، قسمت هفتم: قتل عام و سوختن کتابخانه‌های شیعیان، ص ۱٤۹

داستان تولد امام دوازدهم

یکی از محیرالعقول ترین افسانه‌های تاریخ بشر، داستانها و روایاتی است که پیرامون امام دوازدهم شیعیان نقل شده است. این روایات عجیب و غریب در همه شؤون زندگی ایشان از تولد گرفته، تا رشد و تربیت و تواناییها و طول عمر و مرگ ایشان را نیز شامل می شود. در این مجال نقد مختصری از روایت تولد آن حضرت را مطرح می نماییم.

اگر از عوام شیعه سؤال شود که مادر امام زمان کیست، خواهند گفت نرگس خاتون، دختر پادشاه روم. اما تاریخ شناسان شیعه می دانند که حضرت عسکری همانند پدرش هرگز ازدواج دائم ننموده بود.

در روایت مشهور امامیه از تولد امام دوازدهم، راوی از قول یک کنیز تازه خریداری شده[1] ، داستانی را نقل می‌کند که مبنای باور عامیانه درباره چگونگی انتخاب مادر امام عصر و تولد وی را شکل می دهد. در این داستان، یک دختر اروپایی به زبان عربی فصیح، قصه شاعرانه ای می گوید که شرح عشق و عاشقی آن، رقیبی برای آثار شکسپیر است[2].

در این قصه رمانتیک، او در حالی که به خاطر تجاوزی که در مسیر اسارت به وی شده گریه می‌کند برای کسی که از طرف امام هادی او را از بازار

---

۱ در دوره خلفای عباسی همه ساله غزای تابستانی بعنوان یک سنت اجرا می‌شده و خلافت اسلامی به مرزهای کشورهای همسایه‌ای که در صلح نبوده حمله می‌کرده و اسرای جنگ را در بازارهای بغداد و شام و . . . می فروخته است. نام این کنیز نیز در کتاب‌های نخستین شیعه نرجس، صقیل، ریحانه و سوسن آمده است. (الغیبة، طوسی، همان، ص ۳۹۳)

۲ این داستان را کمال الدین و تمام النعمة، همان، باب ما روی فی نرجس، ج ۲ ص ٤١٧ تا ٤٢٣؛ الغیبة، طوسی، همان، ص ۲۰۸ تا ۲۱۳؛ منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، چاپ المهدی، ص ۱۳۷۰ نقل کرده اند.

برده فروشان خریده است[3] تعریف می‌کند که از یک طرف نوه یشوعای پادشاه روم و از طرف مادری از فرزندان شمعون حواری حضرت عیسی (ع) است که قرار بود به عقد پسر عموی پدرش در آورده شود که در آن مراسم که ۳۰۰ نفر از بزرگان کلیسا و ۷۰۰ نفر از بزرگان دربار و ٤۰۰۰ نفر از سران قشون و قبائل جمع آمده بودند، در هنگام قرائت خطبه عقد ناگاه بتها به زیر افتاده و تخت را سرنگون و جناب داماد بیهوش می‌شوند. بعد از اینکه برخی بزرگان حاضر، پادشاه را به دلیل نحوست ماجرا از این عقد منع می کنند، پادشاه برادر داماد را به جای او به بالای تخت آورده و دوباره بتها فرو می ریزد و جماعت از ترس متفرق می گردند.

وی در ادامه تعریف می کند که آن شب در خواب دیدم که در همان قصر حضرت عیسی و شمعون و حواریون جمع شده‌اند که ناگاه پیامبر اسلام و جمعی از امامان وارد می‌شوند و پس از استقبال گرم حضرت محمد از حضرت عیسی، برای حضرت عسکری مرا خواستگاری می کنند و حضرت عیسی نیز به شمعون می فرماید شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد که شمعون نیز می‌گوید کردم. سپس تعریف می‌کند که پس از آن خواب آنرا برای کسی بازگو نکردم و هر روز از آتش محبت آن خورشید و فلک امامت در کانون دلم مشتعل تر می‌شد و صبر و قرارم را از دست دادم و تا حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شده و هر روز از چهره و بدن من کاسته شد... پس از چهارده شب بهترین زنان عالمیان با هزار کنیز از حوریان بهشتی به دیدن من آمدند و حضرت مریم گفت که وی مادر شوهر توست، پس به دامانش در آویختم و گریستم که امام حسن به من جفا می کند و بدیدن من نمی

---

۳ بشر بن سلیمان النخاس

آید! که حضرت در جواب می گویند چگونه به دیدن تو بیاید در حالیکه بـه خدا شرک می ورزی، سپس شـهادتین گفتم و حضـرت مـرا بـه سـینه خـود چسـباند و گفت اکنون منتظر آمـدن فرزنـدم بـاش. از آن شب بـه بعـد، حتی یـک شب هـم نگذشـته مگـر اینکـه درد هجـران حضـرت عسـکری را بـه شـربت وصـالش دوا ننموده باشم. سپس بشر بن سلیمان می پرسد که چگونه اسیر مسـلمانان گشـتی که وی داستان اینکه چگونه خود را به شکل کلفت ها درآورده و طبـق نقشـه ای که حضرت عسکری در خواب به او آموخته خود را به لشکر مسلمانان رسـانیده و اسیر گردیده تعریف می کند.

در ادامـه همیـن داسـتان شیخ عبـاس بـه نقـل از ابـن بـابویه و طوسـی[1] نقـل می‌کند حکیمه روزی قصد رفتن از خانه حضرت عسکری داشت که امـام از وی می خواهد که امشب پیش آن‌ها بماند که آن شب مهم است. حکمیه می‌گوید بـه نزد نرجس رفتم و این موضـوع را بـاو گفتـم، پـس شـب ولادت آنجـا مانـدم و هـر ساعت به او سر زدم، و او به حال خود خوابیـده بـود، پـس صـبح، طفـل از شـکم مادر بر من سلام کرد و با من قرآن خواند، لحظه‌ای که با امام عسکری صحبت مـی کـردم ناگـاه نرگـس از دیـدن مـن غـائب شـد پـس برگشـتم بـه سـمت حضـرت عسکری و حضرت به من گفـت برگـرد او را در جـای خـود خـواهی یـافت، آنگـاه برگشتم و در نرجس نوری دیدم که دیده مرا خیره کرد و حضرت صـاحب را دیـدم که رو به قبله به زانو به سجده افتاده است و شهادتین گفته و یک یک امامان تا خودش را می شمرد. سپس حضرت مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا بیـاور، چون بر گرفتم بر دست راستش خالکوبی شده بود «جاء الحـق و زهـق الباطـل ان

---

۱ الغیبة، طوسی، همان، ص ۲۳۸ تا ۲۳۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، همان، باب ما روی فـی میلاد القائم، ج ۲ ص ۴۲۳ تا ۴۲۹

الباطل کان زهوقا» او را پیش پدرش بردم که حضرت زبان بر دو دیده و در دهان و هر دو گوشش گردانید و برکف دست چپ نشانید و صاحب الزمان آیه «و نرید ان نمن... » را تلاوت نمود. مجدداً بر پیامبر خود صلوات فرستاد و در این حال مرغان بسیار دور حضرت جمع شدند، حضرت یکی از مرغان را صدا زد و بدو گفت که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل شبانه روز نزد ما بیاور. مرغ آنجناب را بگرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب وی پرواز کردند.

چهل روز بعد وقتی به خدمت حضرت داخل شدم طفلی دیدم، پرسیدم این طفل دو ساله کیست؟ حضرت تبسم نمود و فرمود اولاد پیامبران و امامان هر گاه امام باشند، بر خلاف دیگر اطفال رشد و نمو می کنند و یک ماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن می گویند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را می‌برند و هر صبح و شام برایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود هر چهل روز یکمرتبه به خدمت او می رسیدم، در زمان امام عسکری چند روز قبل از وفات آنحضرت، او را بصورت مرد کامل ملاقات کردم، ولی او را نشناختم. به فرزند برادر خود گفتم او کیست که از من می خواهید نزد او بنشینم، حضرت فرمود که او فرزند نرجس است[1].

---

۱ منتهی الآمال فی التاریخ النبی والآل، شیخ عباس قمی، ناشر دلیل ما، قم، ۱۳۷۹ش، ج ۳ ص ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۳ به نقل از ابن بابویه و شیخ طوسی

شیخ صدوق داستانی باورنکردنی از اینکه چرا کسی امام را رؤیت نکرده است، مطرح می کند

اگرچه سطح خیال پردازیهای این روایت هر محققی را از باور به آن معاف می دارد، اما برخی خوانندگان ممکن است بگویند با توجه به اینکه همه این معجزات محتمل است، نباید آنرا رد کرد. ولی اگر به سبک نگارشی این نقل که اصلاً حدیث از ائمه هم نیست توجه شود، روشن می گردد که نویسنده به شکل کاملاً هدفمندی قصد القای مجموعه‌ای از باورها را به کمک این روایت داشته است.

فارغ از ابهامات کلی این نقل، نظیر اینکه آیا می‌شود ادعای کنیزکی را که می‌گوید پرنسس روم است همینطوری باور کرد و اصلاً چرا اتفاقات یاد شده با تاریخ روم هم خوانی ندارند و یا اشکالات محتوایی بسیار فراوان آن نظیر اینکه آیا عقد در خواب حلیت می‌آورد یا نه و یا اینکه اگر یکماه رشد امام، معادل یکسال رشد دیگران است چرا امامان دیگر چرا چنین رشد و نموی نداشته‌اند و یا اینکه چطور حکیمه امام را فرضاً در ۱۷ سالگی و ۱۸ سالگی به فاصله چهل روز دیده ولی نشناخته است و غیره؛ اگر دقت کنیم اینجا یک روایت نگاری هدفمند و یکپارچه از همه حوادث ریز و درشت برای توجیه تولد امام دوازدهم نزد عوام شیعه آن زمان دیده می شود.

نگارنده برای اینکه باور دوازده امامیه راجع به تولد امام غائب را قالب ریزی کند، همزمان با تعریف خاطرات نرجس و حکیمه، در آن میانه از قول حضرت عسکری آن نقل را ذکر می کند که رشد امامان در یک ماه برابر یکسال افراد دیگر است. یا مثلاً برای پاسخ به این سؤال شیعیان که چرا فرزند عسکری را کسی ندیده، این توجیه را جفت و جور می کند که پرندگان وی را می برده‌اند و هر چهل روز نزد حضرت بر می گردانده اند!

غیر قابل باور بودن این داستان باعث می‌شود که راویان بعدی در حاشیه

این قصه روایاتی عجیب تر را هم نقل کنند که این حالات غیر طبیعی را توجیه کند. به عنوان نمونه شیخ عباس قمی برای توجیه زایمان عجیب امام زمان از ائمه نقل می کند «حمل ما اوصیاء در شکم نمیباشد بلکه در پهلو است و از پهلو بیرون نمی‌آید بلکه از ران مادر فرود می آییم! زیرا که ما نور حق تعالی ایم و چرک و نجاست از ما دور گردانیده شده است.»[1] عجبا!

به هر حال وقتی صحبت از معجزات گونه گون در میان است، باید سؤالات نیز پاسخ داده شوند. اگر قرار باشد ما بدون حجت کافی، منقولات غیر طبیعی و فوق بشری کسانی را که نمی توانیم حتی بر درستی و صداقتشان صحه بگذاریم بپذیریم، مذاهب گونه گون در اقصی نقاط دنیا نیز مملو از افسانه‌های غیر قابل باور هستند، که باید به پیروان آن‌ها حق بدهیم که به خرافات اجدادشان دل خوش نمایند.

---

۱ منتهی الآمال، همان، ج ۳ ص ۱۹٦۸ به نقل از بحار الانوار، همان، ج ۵۱ ص ۲٦

عقاید ویژه مذهب دوازده امامی

از آنجا که نوشته‌ای موثق از امامان برای اینکه ما راه هدایت را پیدا کنیم به جا نمانده است[1]، و فرقه های بسیاری از شیعیان خود را به امام صادق(ع) منتسب می کنند؛ همانطور که مذهب دوازده امامی انتساب سایر فرق شیعه را به امام صادق قبول ندارد، سایر فرق اسلامی نیز انتساب روایات دوازده امامی را به امام صادق رد می کنند. لذا این جمله که امام صادق مؤسس مذهب جعفری اثنی عشری بوده است، صرفاً برداشت فرقه دوازده امامی است. زیرا امام صادق برای بسیاری مذاهب شیعه، از جمله اسماعیلیه، قطعیه، محمدیه، جعفریه و . . . امام بوده است و اهل سنت نیز، نسبت به ایشان وثوق دارند و همگی آنها احادیثی که فرقه دوازده امامی از ایشان برای توجیه خودشان روایت

---

۱ امامان شیعه امامیه از خود کتابی به جا نگذاشته اند و تنها احادیث آن‌ها بشکل شفاهی از کسانی که با ایشان در تماس بوده‌اند نقل شده است و یا اینکه نامه برخی از ایشان با مضمونی خاص (عموماً به خلفا) در تاریخ ثبت شده است. البته برخی کتاب‌ها از جمله یک کتاب تفسیر به امام یازدهم منسوب می باشد ولی علمای شیعه هرگز در این انتساب اجماع نداشته اند. کتاب طب الرضا یا رساله ذهبیه نیز نامه‌ای است از حضرت رضا به مامون به درخواست وی برای بازگویی فصلی از آنچه برای سلامتی مورد نیاز است و حدود بیست الی سی صفحه می باشد.

می‌کنند را ساختگی می‌دانند. کما اینکه دوازده امامیه نیز به احادیثی که این فرق از امام صادق و دیگر بزرگان از جمله پیامبر گرامی اسلام روایت می‌کنند وثوق نمی کند.

لذا هر محققی و هر کسی که اعتقاداتش برایش در اولویت اهمیت قرار دارد، وظیفه دارد که با دید انتقادی به احادیثی که از بزرگان دین روایت شده است نگاه کند و سره را از ناسره تشخیص دهد. در این فصل تلاش خواهیم کرد، برخی مفاهیم اعتقادی منبعث از روایات امامیه را در مقایسه با نگاه دیگر فرق اسلامی مورد بحث و دقت نظر قرار دهیم.

تقیه

الاعتقادات الامامیة نام کتابی است که شیخ مفید از استادش شیخ صدوق گرد آوردی کرده است که یکی از اولین کتاب‌های اعتقادی شیعه دوازده امامی است که شامل چهل و پنج باب اعتقادی می باشد. یکی از این ابواب تقیه است که با این حدیث شروع می‌شود که تقیه واجب و ترک آن همانند ترک نماز است[۱].

اگرچه نام تقیه در قرآن ذکر شده است، اما تقیه به عنوان یکی از خصوصیات شیعه امامیه به شمار می رود. در سایر فرق اسلامی، تقیه بعنوان راه گریز برای نجات، مجاز دانسته شده و معنی عقیده نمی دهد. بلکه اکثر فرق اسلامی بر اساس این آیه قرآن معتقدند انجام ندادن تقیه از انجام آن بهتر است: «مسلمانان نباید کفار را سرپرست خود قراردهند و کسی که انجام دهد

---

۱ اعتقادات الامامیة، محمد بن علی بن بابویه (الشیخ االصدوق)، ناشر کنگره شیخ مفید، قم، ۱٤۱٤ق، ص ۱۰۷

نزد خدا هیچ ندارد، مگر آنکه از آن‌ها بترسید و تقیه کنید و خداوند شما را بر حذر می دارد و بازگشت شما به سوی اللّه است»[1].

این در حالی است که در همین باب صدوق از امام صادق نقل می کند که از وی درباره آیه «گرامی ترین شما نزد خدا باتقوا ترین شماست» پرسیده شد، ایشان فرمود عمل کننده ترین شما به تقیه است! به عبارت دیگر، شیخ صدوق تقوا را به معنای تقیه قرار داده است![2]

در اصول کافی[3] و وسائل الشیعه[4] و بحار الانوار[5] نیز آمده است تقیه نه دهم دین است و هر کس تقیه نکند دین ندارد. با این احادیث و هزاران حدیث از کتاب‌های اربعه شیعه و دیگر کتاب‌های معتبر شیعه کمتر می توان تصور کرد که تقیه یک راهکار موقتی برای گذر از خفقان دوره عباسیان است. امامانی که معصوم پنداشته می‌شوند نمی توانند احکامی وضع کنند و بدون مشخص کردن حدود و صغور آن، یک عمل دینی را به اندازه نه دهم دین مفروض بدارند؛ زیرا اگر بپذیریم که او چنین اعتقادی داشته اعتبار امامتش زیر سؤال می‌رود و اگر بگوییم بیانات ایشان راهکار موقتی بوده است، امامت ایشان غیر قابل اتکا برای سایر اعصار خواهد بود و اگر هم بگوییم راویان اشتباه کرده اند، اصالت معتبرترین کتب شیعه از جمله اصول کافی، بحار، وسائل الشیعه که هر یک

---

۱ آل عمران ۲۸۱

۲ اعتقادات الامامیة، همان، ص ۱۰۸؛ الامالی، شیخ طوسی، ناشر دار الثقافة، قم، ۱٤۱٤ق، ص ٦٦۱؛ تفصیل وسائل الشیعة الی التحصیل مسائل الشریعة، محمد بن حسن حر عاملی، ناشر مؤسسه آل البیت، قم، ۱٤۰۹ق، ج ۱٦ ص ۲۱۲

۳ کافی، همان، ج ۲ ص ۲۱۷

٤ وسائل الشیعة، همان، ج ۱٦ ص ۲۰٤ و ۲۱۵

۵ بحار الانوار، همان، ج ۷۵ ص ٦۲۳

بـاب یـا ابـوابی[6] در خصـوص تقیـه دارنـد باطـل مـی شـود. همچنیـن اعتبـار نویسندگانی که قادر به تشخیص جعلی بودن این احادیث نبوده‌اند مانند کلینـی، صدوق، طوسی، حر عـاملی و مجلسـی زیـر سؤال خواهـد رفـت و سـایر سـخنان روایت شده از ایشان قابل اتکاء نخواهد بود. زیرا مذهبی که تحت عنوان شـیعه دوازده امـامی می‌شناسـیم بـه ایـن بزرگـان تکیـه دارد و ایـن بزرگـان هسـتند کـه جایگاه مذهب دوازده امامی را تثبیت کرده‌انـد و کتاب‌هـای کلامـی / اعتقـادی / فقهی این فرقه شیعه توسط اینان نگاشته شده است.

حجم احـادیث مربـوط بـه تقیـه و جایگـاه و اهمیت آن در روایـات کتاب‌هـای پایه‌ای شیعه به حدی است که احتمال ورود آن به کتاب‌های معتبره شیعه توسـط سایر نویسندگان متأخر را ناممکن می سازد.

برخی نیز خطراتی که ائمه در طول دوران خلافت عباسـی داشـته‌اند را دلیـل وجود چنین احادیثی دانسته اند. مطالعه تاریخ بـه وضـوح نشـان مـی دهـد، عـدم همراهی امام صادق از قیامهای علویان و اتخاذ راه تعامل را با خلفـای عباسـی، بعنـوان یـک رویـه بـرای آن بزرگـوار بـوده و لـذا بـرای خلافـت عباسـی خطـری محسوب نمی شده اند. علی ای حال، در پاسخ به کسانی کـه می‌گوینـد، حیطـه تقیه حفظ جان است، باید چند حدیث در اینجا ذکر کنیم تا این ادعا بطـور کامـل رد گردد.

بعنوان مثال محمد ابـن مسـلم روایت مـی کنـد کـه «روزی نـزد امـام

---

6 در وسائل الشیعه نیز شامل حدود ١٤٥ حدیث، در نزدیک به ده بـاب آمـده اسـت (ج ١٦، ص ٢٠٣ تا ٢٥٥) که مشتمل بر ابوابی چون وجوب معاشرت با عـامه بـا تقیـه، وجـوب اطاعـت از سلطان بـا تقیه، وجوب اهتمام به تقیه، جواز کفرگویی و دشنام به انبیـاء و ائمـه بـا تقیـه، وجـوب مخفـی کـردن دین در برابر غیر اهل آن و حتی وجوب تقیه در فَتوا در هنگام ضرورت آمده است.

صادق بودیم، من به ایشان عرض کردم دیشب خواب عجیبی دیدم، ایشان فرمود چه خوابی دیده‌ای مگر نمی بینی عالم به آن اینجا نشسته است آنگاه با دست به ابوحنیفه اشاره کرد، من خواب را برای او تعریف کردم و ایشان نیز برایم تعبیر نمود. ابوعبداللّه فرمود واللّه هدف را نشانه رفتی، پس از مدتی ابوحنیفه برخاست و از مجلس بیرون رفت. آنگاه به ابوعبداللّه گفتم که از تعبیر این ناصبی هیچ خوشم نیامد، ایشان در جواب فرمود، خدا تو را بد ندهد، تعبیر ما و آن‌ها هرگز مانند هم نخواهد بود و او خواب را اشتباه تعبیر کرد، من به ایشان گفتم اما شما در حضور او قسم خوردید که هدف را نشانه رفت، ابوعبداللّه گفت بله قسم خوردم، اما مراد من هدفی غیر صحیح بود»[1]. همه می‌دانیم که ابوحنیفه از مخالفین سرسخت عباسیان بوده و از مقامات پیشنهادی خلفای عباسی سر باز می زند و سرانجام در زندان حکومت منصور عباسی از دنیا می رود[2].

بگذارید مثال دیگری از کافی بیاوریم. موسی ابن اشیم نقل می کند «روزی خدمت ابوعبداللّه بودم که شخصی وارد مجلس شده و از ایشان سؤالی در مورد آیه‌ای از قرآن کرد، ابوعبداللّه پاسخ را به شخص فرمودند، چیزی نگذشت که شخص دیگری وارد مجلس شد و همان سؤال را پرسید و حضرت اینبار جواب دیگری به او دادند. این مسأله مرا آزرده کرد، با خودم گفتم چرا ابوقتاده که حتی یک اشتباه نمی کرد را رها کردم و نزد این مرد آمدم که این اشتباه فاحش را می کند. ناگهان شخص ثالثی وارد شد و همین سؤال را پرسید و حضرت جوابی بر خلاف جوابهای پیشین به شخص دادند، در این هنگام بود

---

۱ الکافی، همان، کتاب الروضه، ج ۸ ص ۲۹۲

۲ تاریخ بغداد، احمد بن علی خطیب بغدادی، قاهره، ۱۳۴۹ق، ج ۱۳ ص ۳۲۹ تا ۳۳۲

که فهمیدم که عمل امام از روی تقیه بوده است»[1].

پرواضح است که برای راوی این احادیث مهم نبوده که خواب آن شخص چه بوده و تعبیرش چه بوده است و یا سؤال مردم درباره آیات قرآن و جواب حضرت چه بوده است. بلکه نویسنده حدیث بجای اینکه بخواهد مخاطبش را با سؤالات و جوابهای علمی آشنا کند، تنها می‌خواسته اهمیت تقیه را برای وی ثابت نماید.

حدیث دیگری نیز در کافی، برای تشویق مخاطب به انجام تقیه می‌گوید «تقیه وسیع است و تقیه ای نیست که عمل کننده به آن، مأجور از ثواب نباشد»[2] و در وسائل نیز آمده است «خداوند گناهان مؤمن را می آمرزد، به جز دو گناه ترک تقیه و تضییع حق برادران»[3]. این حدیث و صدها حدیث مشابه در کتاب‌های اعتقادی شیعه تا جایی که تارک آن را کافِر دانسته اند[4]، گویای این مطلب هستند که تقیه تنها به مواقع ناچاری مربوط نمی شود.

در اصول کافی ۲۳ حدیث در باب تقیه است که در چهار حدیث آن عنوان شده است کسی که تقیه ندارد ایمان (یا دین) ندارد[5] و در سه حدیث نیز ذکر شده که نزد خداوند چیزی محبوبتر از تقیه وجود ندارد[6] و در یک حدیث نیز آمده است که خداوند اصلاً جز تقیه هیچ چیز از مؤمن نخواسته است!

---

١ الکافی، همان، ج ١ ص ٢٦٥

٢ الکافی، همان، ج ٣، ص ٣٨٠، حدیث ٧

٣ وسائل الشیعه، همان، ج ١٦ ص ٢٢٣؛ که البته این حدیث بطور واضحی با آیه ٤٨ سوره نساء در تناقض است.

٤ بحارالانوار، همان، ص ٣٤٦

٥ الکافی، همان، ج ٢ ص ٢١٧ تا ٢٢١، حدیث ٢، ٥، ١٢ و ٢٣ و همچنین ص ٢٢٤ حدیث ٨

٦ الکافی، همان، ج ٢ ص ٢١٧ تا ٢٢٠، حدیث ٤، ١١ و ١٤

متن حدیث اینچنین است:

ابوعمروا کنعانی نقل می کند «امام صادق فرمود ای ابا عمروا بمن بگو اگر حدیثی برایت گفتم یا فتوایی دادم سپس نزد من آمدی و از همان مطلب پرسیدی و من خلاف اولی به تو گفتم به کدامیک عمل می کنم؟ ابوعمروا گفت به تازه تر و اولی را رها می کنم، امام فرمود درست رفتی، ای اباعمروا، خدا نخواسته است جز آنکه در نهان عبادت شود، همانا به خدا اگر شما چنین کنید خیر من و شماست و خدای عزوجل برای ما و شما نسبت به دینش چیزی جز تقیه نخواسته است!»[1].

علاوه بر کتاب کلینی، کتاب‌های وسائل الشیعه، اعتقادات شیخ صدوق، امالی شیخ طوسی، بحارالانوار مجلسی هر کدام ابوابی درباره تقیه دارند و ده‌ها و بعضا صدها حدیث درباره اهمیت و جایگاه آن در مذهب نقل کرده اند.

نقل اینگونه احادیث را در معتبر ترین کتاب شیعه نمی توان حمل بر سهو، دخل و تصرف و امثالهم گذاشت. با پذیرش اینکه ائمه واقعاً چنین احادیثی را گفته باشند، نه تنها نمی توان از آن‌ها بعنوان انسانهایی صادق یاد کرد، بلکه عقلاً اعتبار احادیثشان را نیز ساقط می کند. در نمونه‌های زیادی همانند همین احادیث دیده شده که اذعان می‌شود بسیاری احادیث ما از روی تقیه است. حال از کجا می توان تشخیص داد کدام حدیث امام از روی تقیه بوده و کدام نبوده است!؟ لذا اعتبار همه روایات شیعه خود به خود مخدوش می شود!!

آسیبی که این عقیده ایجاد فراتر از این حرفهاست؛ عادت به خالی بستن، فریب دادن، گول زدن و حرف را طوری زدن و منظوری دیگری داشتن، بسط دورویی و نفاق در یک جامعه، تبعات ناگوار زیادی دارد که نیاز به تشریح آن

---

۱ الکافی، همان، ج ۲ ص ۲۱۸، حدیث ۷

نمی باشد. اما فرض کنید عقاید ما به گوش جوامع دیگر و رقبای ما هم برسد. بارها اهل سنت در مناظرات خود با شیعیان آن‌ها را متهم به تقیه کرده اند و گفته اند که از کجا معلوم است که شما برای فریب ما دروغ نمی گویید و توانسته اند مجالس مناظره را به سود خود خاتمه دهند. حال که آوازه دروغگویی ما به گوش محافل جهانی هم کشیده شده است و طبیعی است که حکومت مبتنی بر عقائد شیعه را در مناقشات جهانی سر میزهای مذاکره متهم به دورغ و تقیه می کنند.

از آنجا که امام صادق، اعظم عالمان مورد اعتماد در عصر خویش بوده و علاوه بر فرق شیعه، ابوحنیفه، احمد حنبل و مالک ابن انس بعضا از روایات وی استفاده نموده اند، بدیهی است که اگر ایشان دارای چنین صفات منافقانه ای بود، از دور وی دور می‌شده اند و بیهوده او را بزرگترین عالم عصر خویش نمی خواندند[1].

لذا این گمان می‌رود که احادیث پر و بال دادن به تقیه باید ساخته و پرداخته جمعی از اطرافیان وی باشد که بعداً در عصر کودکی امام جواد نام فرقه خود را امامیه می گذارند و پس از دوره حیرت آنرا بنام فرقه دوازده امامی موجودیت می‌بخشند که شیخ کلینی، نعمانی، صدوق اول و دوم و شیخ طوسی از پایه گذاران آن بوده اند.-اما جدای از زمان ساخته شدن این احادیث، انگیزه این تشکیلات برای ساختن چنین عقیده‌ای که نه دهم دین را تشکیل می دهد چه

١ سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی (مؤسسه الرساله، بیروت، ١٤١٧ق) ص ٢٥٥ تا ٢٧٠ نام دهها نفر از علماء اهل سنت را می‌آورد که جعفر بن محمد را ثقه دانسته اند و از ایشان روایت نقل کرده اند. در ص ٢٥٧ از قول ابوحنیفه نقل می‌کند که امام صادق افقه و اعلم زمانه خویش بوده است. بسیاری از کتاب‌های اهل سنت از جمله صحیح مسلم و مسند احمد بن حنبل نیز روایات فراوانی از جعفر بن محمد نقل کرده اند.

می توانسته باشد؟!

ممکن است عده‌ای مطرح کنند که تقیه به این دلیل پراهمیت ترین اعتقاد شیعه بوده است که جان ائمه در خطر بوده است. اما این توجیه اولین سؤالی که ایجاد می کند آن است که آن سابقه شهامت ها و فداکاری ها از امامان نخستین و زندگی بدون تقیه آنان به یکباره چه شد که در دوره ائمه میانی تقیه تا نه دهم دین اهمیت پیدا کرد؟ با در نظر گرفتن اینکه خط قرمز تقیه تنها به خوردن شراب و مس روی جوراب محدود شده است[1]، می‌شود احساس کرد که ظاهراً بحث جان ائمه بهانه‌ای بیش نبوده است.

از طرفی در فصل پیشین بررسی کردیم که در مشی معتدل امامیه، جان ائمه بطور مستقیم در خطر نبوده و حکومت به وجود ائمه آخر نیاز داشته است. پس این ضرورت چه بوده است که تشکیلات امامیه برای حفظ موقعیت خویش رو به جعل چنین اصل اعتقادی آوردند و تا این حد به آن پر و بال بخشیدند؟! شاید بتوان به این پرسش چند پاسخ را مطرح کرد.

بیشتر احادیث تقیه از امامی نقل شده که بیشترین نقش را در ترویج عقائد اسلامی داشته است و از نگاه همه فرق اسلامی محترم شمرده می‌شده است. بسیاری از فرق شیعه و سنی از ابی عبداللّه جعفر بن محمد الصادق روایات فراوانی نقل کرده‌اند که با روایات امامیه بعضا در تضاد می باشد، ایدئولوژی تقیه و ترویج و اهمیت دادن به آن می توانسته راهکار مناسبی برای علمای امامیه باشد، که به احادیثی که بزرگان فرقه های دیگر در کتاب‌هایشان از امام صادق مطرح کرده اند نسبت تقیه بدهند و احادیث آنان را مردود اعلام کنند.

علمای امامیه نه تنها احادیث نقل شده از کانالهای مذاهب دیگر، بلکه به

---

1 وسائل الشیعه، همان، ج ١٦ ص ٢١٥؛ البته برخی نیز متعه حج را به استثنائات افزوده اند.

کرات دیده می‌شود که بسیاری از احادیث معتبرترین کتاب‌ها خود را، محتمل بر تقیه می‌دانسته اند[1].

از طرفی برخی رفتار ائمه نیز با برخی مواضع مهم امامیه سازگاری نداشته است. بعنوان مثال ازدواج ام کلثوم دختر حضرت زهرا با عمر ابن خطاب که از نگاه امامیه، وی قاتل حضرت زهرا بوده است امری غیر قابل توجیه است که حتی بزدل ترین آدمها هم نمیپذیرند که دخترشان به عقد قاتل همسر دلبندشان در آید. از طرفی عقل سلیم هم نمی پذیرد که بگوییم عمر با شمشیر به خواستگاری ام کلثوم رفته است. لذا یک راه توجیه برای علمای امامیه این بوده که مثل مجلسی بگویند حضرت به خاطر اعتقاد به ثواب تقیه رضایت به

---

١ کتاب کافی که مهمترین کتاب از کتب اربعه شیعه است نیز مملو از تقیه گزارش شده است. برای مثال در تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی بر کتاب کافی (همان منبع)، احادیث بسیاری به دلایل مختلف از جمله تطبیق با نظر اهل سنت و یا غیره محمول بر تقیه دانسته شده اند. مراجعه کنید به پاورقی ها در ج ٢ ص ٦، ج ٢ ص ١٨٥، ج ٢ ص ٣٤٠، ج ٢ ص ٥٤١، ج ٢ ص ٦٤٩، ج ٣ ص ١٩، ج ٣ ص ٣١، ج ٣ ص ٥٢، ج ٣ ص ٥٣، ج ٣ ص ٧٢، ج ٣ ص ٩٨، ج ٣ ص ١٤٦، ج ٣ ص ١٤٨، ج ٣ ص ١٥٠، ج ٣ ص ١٥٣، ج ٣ ص ١٨٣، ج ٣ ص ٢٠٧، ج ٣ ص ٣٣٢، ج ٣ ص ٣٥٦، ج ٣ ص ٣٩٩، ج ٣ ص ٤٠١، ج ٣ ص ٤٣٢، ج ٣ ص ٤٣٧، ج ٣ ص ٤٥٣، ج ٣ ص ٤٥٧، ج ٣ ص ٥٣١، ج ٣ ص ٥٤١، ج ٣ ص ٥٦٧، ج ٤ ص ٨٥، ج ٤ ص ٩١، ج ٤ ص ١٢١، ج ٤ ص ١٣٧، ج ٤ ص ١٤١، ج ٤ ص ١٤٧، ج ٤ ص ١٤٨، ج ٤ ص ١٧٥، ج ٤ ص ١٩٠، ج ٤ ص ١٩٤، ج ٤ ص ٢٤٧، ج ٤ ص ٢٤٩، ج ٤ ص ٢٩٦، ج ٤ ص ٢٩٨، ج ٤ ص ٣٠١، ج ٤ ص ٣٠٤، ج ٤ ص ٣٢١، ج ٤ ص ٣٣٢، ج ٤ ص ٣٣٣، ج ٤ ص ٣٣٤، ج ٤ ص ٣٤٢، ج ٤ ص ٣٨٠، ج ٤ ص ٤٢١، ج ٤ ص ٤٢٧، ج ٤ ص ٤٤٢ (در اینجا حتی احرام بستن حضرت صادق نیز به دلیل تطبیق آن بر حکم اهل سنت از روی تقیه دانسته شده است)، ج ٤ ص ٥١٠، ج ٤ ص ٥٢٢، ج ٤ ص ٥٣٦، ج ٤ ص ٥٣٧، ج ٤ ص ٥٦٦، ج ٥ ص ٢٢، ج ٥ ص ٤٣، ج ٥ ص ٧٦، ج ٥ ص ٢٣٤، ج ٥ ص ٢٣٦، ج ٥ ص ٢٧٧، ج ٥ ص ٤٠٢، ج ٥ ص ٤١٤، ج ٥ ص ٤٢٢، ج ٥ ص ٤٢٣، ج ٥ ص ٤٢٦، ج ٥ ص ٤٣٦، ج ٥ ص ٤٣٩، ج ٥ ص ٤٤١، ج ٥ ص ٤٦٥، ج ٥ ص ٤٦٧، ج ٥ ص ٥٣١، ج ٥ ص ٥٣٢ و ... الی آخر

این ازدواج داده است[1].

همچنین دفاع ائمه از شیخین[2] و رویکرد امام علی در زمان خلافت خود در رابطه با خلفای راشدین و سخنرانی‌های وی نظیر این جمله که من در بیعت از شما وفادارترم[3] و رویکرد بسیاری ائمه در تعامل سازنده با خلفا و شرکت در مجالس عمومی آن‌ها (که اجباری پشت آن نبوده)[4] تنها و تنها با اهمیت اعتقاد به تقیه می توانسته توجیه گر سیر عملی این بزرگواران باشد و جور دیگری قابل توجیه نبوده است.

از طرف دیگر با توجه به محدود بودن کانالهای حدیثی امامیه[5]، هر موقع حدیثی به مذاق آن‌ها خوش نمی‌آمده نمی توانسته اند بگویند که فلان حدیث جعلی است؛ چرا که احادیث بسیار زیاد دیگری که از همان کانال آمده اند، می‌توانسته است زیر سؤال برود و چنین کاری مقرون به صرفه نبوده است. لذا با نسبت دادن تقیه به ائمه، احادیثی که نمی خواسته اند را رد می کرده اند تا راویان آن‌ها متهم به دروغ پردازی نشوند. لذا می‌بینیم که احادیث تقیه ای آنقدر زیاد است که گفته می شود حتماً باید یک مجتهد بیاید بگوید کدام حدیث صحیح است و کدام از روی تقیه بوده است.

جا دارد اشاره کنیم به نکته‌ای که سلیمان ابن جریر (رهبر یکی از فرق

---

۱ بحار الانوار مجلسی، همان، ج ٤٢ ص ۱۰۹ به نقل از شیخ مفید

۲ الصراط المستقیم الی مستحق القدیم، محمد بن یونس عاملی، ناشر المکتب الحیدریه، نجف، ۱۳۸٤ق، ج ۳ ص ۷۳

۳ نهج البلاغه، خطبه ۹۲

٤ المناقب، ابن شهرآشوب، همان، ج ٤ ص ۳٦۸

٥ بعنوان مثال راویانی که شیخ کلینی مستقیماً از آن‌ها حدیث نقل کرده از ۲۰ تن نیز کمترند و بیشترین روایات از علی بن ابراهیم، یحیی بن محمد و محمد بن اسماعیل نقل شده اند.

زیدیه) در خصوص علمای امامیه در همان عهد آغازینشان مطرح کرده است: «علمای امامیه دو اعتقاد را جا انداخته اند که با این دو هیچ‌گاه دروغشان میان پیروانشان آشکار نمی شود، اول تقیه که هرگاه تناقضی بین سخنانشان باشد با تقیه جبران می کنند و دوم بداء که هرگاه از ایشان پیشگویی مطرح کردند و آن اتفاق نیفتاد آنرا به بداء نسبت می‌دهند.»[1]

ای کاش در میان علمای دوازده امامی کسی پیدا می شد و این اعتقاد را باطل اعلام می کرد. اما متأسفانه پایه‌های روایی این عقیده به حدی است که کمتر کسی را یارای انجام چنین موضع گیری ای بوده است.

بداء

بداء در لغت به معنای ظاهر گشتن است و بیشتر به امری اطلاق می‌گردد که از پیش نهان بوده است و حال آشکار شده است. باب دهم از اعتقادات شیخ صدوق، اعتقاد به بداء است[2].

کلینی نیز در کتاب توحید، بابی بنام بداء آورده است و شانزده حدیث در این خصوص روایت کرده است. مجلسی نیز در باب بداء کتاب بحارالانوار خود ۷۰ حدیث ذکر کرده است. این فقط شمه ای از روایات امامیه در ارتباط با بداء می باشد. لذا با وجود احادیثی که می گوید «هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر اینکه به بداء اقرار کرد»[3] در کلیت این مطلب که در مذهب اثنی عشری

---

۱ المقالات و الفرق، سعد بن عبداللّه (اشعری) قمی، تصحیح محمد جواد مشکور، ناشر: حیدری، تهران، ۱۳٤۲ش، ص ۷۸

۲ اعتقادات شیخ صدوق، همان، ص ٤۱

۳ اصول کافی، ترجمه کمره ای، همان، ج ۱ ص ٤۲۱ تا ٤۳۱، حدیث ۳ـ ۱۲ و ۱۵ (باب بداء) و همچنین ج ۲ ص ۵۲۷ (باب اشاره و نص بر ابی محمد عسکری)

بداء جزء ضروریات اعتقادی مذهب است، تردیدی وجود ندارد.

کتاب کافی درباره بداء احادیث را اینچنین آغاز می کند که «خداوند به چیزی چون بداء بزرگ شمرده نشده است.»[1] و همچنین برای تشویق مردم به این باور غریب در حدیث دیگری اضافه می نماید «اگر می دانستند که چه پاداشی در بداء هست، هرگز از سخن در آن سستی نمی ورزیده اند»[2].

حال با توجه به اهمیت بداء در جایگاه اعتقادی بزرگان امامیه، باید پرسید بداء به چه معناست؟!

در حدیث ١٤ این باب کلینی از قول امام صادق نقل می کند «که خداوند محمد را به آنچه از اول دنیا واقع شده و به آنچه تا پایان دنیا واقع می‌شود خبر داد و این اخبار از آنچه حتمی است بوده است و غیر آن را از او استثناء کرد»[3] و آن استثناء به معنای بداء در نظر گرفته می شود.

در حدیث دیگری که مفصل‌تر است توضیح بیشتری داده شده و می گوید: «برای خداوند بداء است در آنچه می داند تا زمانی که بخواهد و در آنچه بخواهد در تقدیر اشیاء اراده کند، پس آن هنگام که قضاء امضاء می گشت، پس دیگر بداء نخواهد بود»[4]. در میان این احادیث به طور واضحی درباره استثنائی در علم خداوند سخن به میان آمده است. اولین سؤالی که این احادیث در ذهن محقق ایجاد می‌کند این است که مگر حوادث از نظر خداوند به دو دسته حتمی و غیر حتمی تقسیم می شوند؟!

علمای امامیه سعی نموده اند برای توجیه بداء به آیه «و یمحوالله مایشاء

---

١ اصول کافی، ترجمه کمره ای، همان، ج ١ ص ٤٢١، حدیث ١

٢ اصول کافی، ترجمه کمره ای، همان، ج ١ ص ٤٢٧، حدیث ١٢

٣ اصول کافی، ترجمه کمره ای، همان، ج ١ ص ٤٢٧، حدیث ١٤

٤ اصول کافی، ترجمه کمره ای، همان، ج ١ ص ٤٢٨، حدیث ١٥

و یثبت» و یا آیه «و یقدم ما یشاء و یوخر مایشاء» متوسل شوند که به این آسانی نمی توان ارتباطی بین این این آیات که از اراده مطلق خداوند صحبت می کنند و مفهوم بداء که از دو نوع قضای حتمی و غیر حتمی صحبت می کند تصور کرد. اما آقایان مفاهیم اراده خداوند و مقدرات را مخلوط نموده و توجیه می کنند که بداء بر خلاف ظاهر آن به معنای روشن شدن چیزی جدید برای خداوند نیست و شبهه جهل برای خداوند ندارد.

هر چند استدلالات ایشان این پرسش را پاسخ نمی دهد که مگر نزد خداوند مسیر حوادث ریز و درشت تاریخ بطور دقیق تعیین نشده است و خداوند بطور قطعی نمی داند چه اتفاقی در کمین است؟! پس این چه صحبتی است که برخی تقدیرات امضاء شده‌اند و برخی نشده‌اند و لذا می‌توانند تغییر کنند؟ بلی از نگاه بشری که اشرافی به آینده ندارد، حوادث آینده کلاً نامشخص است؛ مگر آنکه خداوند بخواهد به پیامبرش از آینده خبر دهند[1].

از طرف دیگر، اگر خداوند علمی از آینده به پیامبرش بدهد، سپس آنرا تغییر دهد، اعتماد ما به پیامبر و خدایش را تضعیف می کند. چرا که این مسأله شبهه جهل را برای خدای آن پیغمبر، بوجود می آورد.

این سؤال مطرح است که چرا با وجود اینکه چنین اعتقادی که بطور شفاف با دانش ما از قرآن درباره علم خدا[2] راجع به گذشته و آینده، در تضاد است، تا

---

۱ جن ۲٦

۲ بقره ۲۹، ۷۷، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۵۵ (آیت الکرسی)، ۲۸۲؛ آل عمران ۲۹، ٦٦؛ نساء ۳۲، ۱۷٦؛ مائده ۹۷ـ ۹۹؛ انعام ۳ـ ٦۰ـ ۱۰۱؛ انفال ۷۵؛ توبه ۱۱۵؛ هود ۵ـ ٦؛ یوسف ۵۲؛ رعد ٤۲؛ ابراهیم ۹؛ نحل ۱۹ـ ۲۳ـ ۷٤ـ ۹۱؛ طه ۱۱۰؛ انبیاء ٤ـ ۱۱۰؛ حج ۷٦؛ نور ۱۹ـ ۲۹ـ ٦٤؛ فرقان ٦؛ نمل ۷٤؛ عنکبوت ٦۲؛ قصص ٦۹؛ احزاب ٤۰؛ سبأ ۲، شوری ۱۲؛ محمد ۱۹ـ ۲٦؛ فتح ۲٦؛ حجرات ۱٦، ۱۸؛ حدید ۳، ٤؛ مجادلة ۷؛ تغابن ٤، ۱۱؛ الاعلی ۷

این اندازه در مذهب امامیه دارای اهمیت است؟

شاید پاسخ به این پرسش این باشد که این اعتقاد بعنوان یک نیاز، مطرح شده است. ریشه این اعتقاد از نگاه مذهب امامیه در چند نقطه حساس از تاریخ مذهب امامیه است. اصطلاح بداء اولین بار پس از رحلت اسماعیل فرزند امام جعفر مطرح گردید. مفید در ارشاد نقل می کند «که اسماعیل از بقیه برادران بزرگتر بود و حضرت صادق او را از میان سایر فرزندان دوست تر می داشت و بهتر از همه به او نیکی و مهربانی می کرد و عده‌ای از شیعیان گمان داشتند که او جانشین پدرش است. چرا که هم از بقیه بزرگتر بود و هم گرایش پدر به او بیشتر بود»[1]. شیخ صدوق روی فرضیه ما با این حدیث از قول امام صادق صحه می گذارد: «آنچه خدا در چیزی بداء می کند، مانند آن چیزی است که درباره پسرم اسماعیل بداء کرد. چنانچه او را پیش از من از دنیا برد که دانسته شود او امام بعدی نیست»[2].

از آنجا که یکی از مسلمات اقوام عرب این است که فرزند بزرگتر باید جانشین پدر باشد و انتخاب امام نیز از این قاعده مستثنی نیست[3]. وفات اسماعیل و پس از آن وفات عبداللّه جعفر به عنوان کسی که اکثریت به او گرایش پیدا کرده بودند، برای کسانی که معتقد بودند امامت مبتنی بر یک سلسله موروثی مشخص است، یک شبهه بدون پاسخ باقی می گذاشت و چاره‌ای برای این گروه از مناظره کنندگان باقی نمی‌گذاشت که به تئوری بداء

---

۱ ارشاد شیخ مفید، ترجمه ساعدی خراسانی، همان، ج ۲ ص ۵۵۳

۲ اعتقادات امامیه، شیخ صدوق، همان، ص ٤١

۳ اصول کافی، ج ۱ ص ٢٨٤، ص ٣٢٦، ص ٣٢٧ و ص ٣٢٨ (در اینجا شیخ کلینی سعی **می‌کند** با اشاره به **بزرگتر** بودن حضرت عسکری، امامت وی را ثابت نماید).

متوسل شوند.

این حوادث در مناظرات کلامی علمای امامیه با معتزله[1] و سایر فرق، این رخنه را ایجاد کرده بود که اگر امام علم کامل داشته چطور نمی دانسته که امام بعد از او اسماعیل نیست. تنها راه پاسخ به این شبهه این بوده که مفهوم بداء (بکمک آیاتی که در پیش ذکر شد) مطرح گشته و به عنوان یک عقیده مبنایی و بسیار مهم (که اگر آن نباشد خانه امامیه از پایبست ویران خواهد شد) ترویج شود که خداوند در هیچ بعدی و صفتی همچون بداء پرستش نشده است. در غیر اینصورت، طلاب و شاگردان ممکن بود با این شهبه که امام نمی دانسته که امام بعدیش کیست، (که از لوازم اعتقادی امامیه است) از دور آن‌ها پراکنده شوند.

این مسأله در خصوص محمد فرزند امام هادی، که بسیار مورد توجه پدرش بود نیز تکرار می‌شود. نوبختی ذکر می کند که «محمدیه معتقد به امامت او شدند و دلیلشان این بود که پدرش درباره او به امامت بعد از خود اشاره کرده بود و جایز نیست که امام دروغ گفته باشد و جایز نیست که بداء درباره‌اش صورت گرفته باشد»[2]. مفید نیز در ارشاد ذکر می کند که «روزیکه فرزند امام هادی وفات نمودند، ۱۵۰ تن از آل آبی طالب و عباس و قریش جمع بودند. راوی می‌گوید در آن هنگام چشمم برای اولین بار به حسن ابن علی که گریبان چاک کرده بود افتاد و طرف راست پدرش ایستاده بود که امام به وی رو کرد و فرمود فرزندم از خدا شکر گذاری کن که امر تازه‌ای برای تو احداث

---

۱ اوائل المقالات، شیخ مفید، به کوشش ابراهیم انصاری، قم، ۱۴۱۳ق، ص ٤٦

۲ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٨٤

کرد[1]. حسن نیز گریسته و استرجاع نمود»[2]. شیخ طوسی نیز در غیبت خود اشاره دارد که حضرت هادی در هنگام وفات فرزندش محمد فرمود: «خداوند برای اباجعفر بداء ظاهر نمود و مکانش را به ابامحمد برگرداند، همانطور که برای اسماعیل بداء نمود، پس از آنکه ابوعبداللّه به او اشاره نموده بود»[3].

بنابراین بداء راه گریزی برای علمای امامیه بوده است که جماعتی را که مدام در گوششان می خوانده اند ائمه علم ما کان و ما یکون را می‌دانند و هیچ چیز از علم گذشته و آینده از آن‌ها پوشیده نیست[4]، را در برابر شبهاتی که پیش بینی ائمه شان صدق پیدا نمی کرد، حفظ کنند و یا رفتارهایی نظیر توجه ویژه امامان به فرزند غیر امام خود را توجیه کنند، و به عاقبت وجود چنین اعتقادی که از بین رفتن اعتبار احکام الهی و پیشگوییهای قرآنی و حدیثی است، توجهی نکرده اند.

علاوه بر وجود اشکالات کلامی بداء که چاره‌ای جز این نمی گذارد که اگر نخواهیم بگوییم که علم خداوند محدود است باید بگوییم که علم منشعب از وحی درباره آینده قابل اعتماد نیست و ممکن است درباره آن بداء رخ دهد؛

---

۱ کلینی نیز در کافی آنرا نقل کرده است. همان منبع، ج ۱ ص ۳۲۶

۲ ارشاد مفید، ترجمه ساعدی، همان، ص ٦٥٣، دو روایت پیش از آن نیز تخلیص همین روایت است و به اینکه اصحاب امام هادی برای اولین بار حضرت عسکری را مشاهده می‌کنند اشاره دارد.

۳ غیبت شیخ طوسی، محقق: تهرانی، دار المعارف الاسلامیه، قم، ١٤١١ق، ص ۲۰۰

٤ شیخ کلینی در کافی بابی آورده است با این عنوان که «ائمه علم ما کان و ما یکون را می‌دانند و هیچ چیز از آن‌ها مخفی نیست» و احادیث مفصلی در اینکه ائمه همه چیز را می دانند مطرح نموده است. در حدیث شماره ٦ از این باب (ترجمه کمره ای، همان، ج ۲ ص ۳۱۱) ابوحمزه می گوید «شنیدم امام باقر می فرمود: به خدا عالم هرگز جاهل نباشد و ممکن نیست چیزی را بداند و چیزی را نداند. سپس فرمود خدا والاتر است از آنکه فرمانبرداری از بنده ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او نهان داشته باشد».

عقیده به بداء می‌تواند عامل سوءاستفاده های فراوانی از دین گردد. بعنوان مثال نقل شده است که جعفر برادر امام عسکری نیز با استفاده از تئوری بداء ادعای امامت می نمود[1].

با این تفاصیل معنای بداء آشکار شدن حکم خدا برای مردم نیست، چرا که اگر علمی که امام درباره آینده می‌داند محتمل بر بداء باشد، دیگر علم غیب امام فرقی با پیش بینی افراد عادی نمی‌کند و اگر معنی بداء ظاهر شدن حکم خدا برای مردم بود چه لزومی داشت که شیخ طوسی آنرا نپذیرد[2] و یا سلیمان ابن جریر از مسیر امامیه خارج شود و بگوید «امامان همچون پیامبران ادعا می کردند که بر عالم غیب مطلع هستند و به پیروان خود می‌گفتند در آینده چنین و چنان خواهد شد، لذا اگر رخ می داد می گفتند، آیا به شما نگفتیم که بر علم غیب مطلع هستیم و اگر رخ نمی داد، می گفتند خداوند متوجه مسأله ای شده و تصمیم خود را تغییر داده است»[3].

آثار شرک در روایات امامیه

اگرچه آیات بسیاری از قرآن در موضوع توحید نازل شده است و پیامبر

---

۱ دلائل الامامة، محمد ابن جریر طبری آملی صغیر، مصحح: قسم الدراسات الاسلامیه، ناشر: بعثت، قم، ۱٤۱۳ق، ص ۵۲۷

۲ تلخیص المحصل لطوسی،ناشر: دار الاضواء، بیروت، ۱٤۰۵ق، ص ٤۲۱ و ٤۲۲؛ البته ذکر این نکته ضروری است که احتمال دارد در اینجا شیخ طوسی با معتزله تقیه نموده باشد. چرا که همانطور که در بالا اشاره شد در آثار دیگرش از جمله کتاب غیبت، به بداء بودن امامت حضرت عسکری صحه گذاشته است. از طرفی، مخدوش دانستن هر یک از این اسناد، بقیه اسناد پیش کسوتان مذهب اثنی عشری را نیز مخدوش می نماید.

۳ المقالات و الفرق، همان، ص ۷۸؛ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ٦٤ تا ٦۵

اسلام نیز تأکید ویژه ای بر این مسأله داشتند و از آن بعنوان تنها گناه غیر قابل بخشش در قرآن ذکر شده است[1]، شاید کسی در ابتدا تصور نمی کرد که اسلام نیز دچار انحرافی در حد شرک آوردن به خدا شود، اما فرق و مذاهب زیادی از اسلام در خصوص امامان خود غلو نمودند و آن‌ها را خدا دانستند و یا معتقد به حلول خداوند در امامان خویش شدند و یا آنان را همتایانی برای خداوند قرار داده و دوستی آنان را مقدم بر دوستی خداوند دانسته[2] و ستایش نمودند، که درباره برخی از این فرقه ها در فصل دوم اشاراتی کردیم.

در تقسیم‌بندی این گرایشها گفته اند که افرادی که ائمه را در عرض خدا قرار دادند یعنی تا مقام خدایی بالا بردند، غالی؛ و کسانی که می گویند ائمه در طول خداوند قرار می گیرند یعنی خدا آن‌ها را بعنوان واسط خویش در خلق، روزی دادن، برآوردن حاجات و تقسیم بهشت و جهنم قرار داده است مُفوضه می‌گویند که به عبارت دیگر معتقدند خداوند امور خلق را به ائمه تفویض نموده است. همچنین گروهی که حق ائمه را نشناخته اند در برخی روایات از آن‌ها بعنوان مقصره یاد شده است و کسانی که این بین قرار می گیرند، خط متعادل شیعه محسوب می گردند[3].

البته وقتی از مقصران سخن می گوییم قسم دیگری از تقصیر نیز هم یافت می شود. عالمان و نویسندگانی که به عمد یا سهو روایات غُلات و مُفوضه را هم در کتاب‌های خود وارد کرده‌اند و باعث شدند که اعتقادات شرک آلود به مجموعه باورهای عوام خصوصاً در دوره های متأخر وارد گردد، کم تقصیرکار

---

۱ نساء ۴۸

۲ بقره ۱۶۵

۳ http://www.hawzah.net/fa/Article/View/۷۷۸۲۰ http://islampedia.ir/fa/۱۳۹۰/۰۷/%D۸%BA%D۹%۸٤%D۹%۸۸/#_edn۸

نیستند. در این بخش ما بیشتر روی این وجه از تقصیر تمرکز خواهیم نمود. چه آن کسانی که این احادیث را به عنوان پایه‌های اعتقادی در کتاب‌های خود آن‌ها را نگاشتند و هرگز به عواقب آن فکر نکردند و چه علمای قرون بعد که نه تنها از این روایات برائت نجستند و جرأت انکار آنرا نداشتند، بلکه خود پیازداغ این احادیث را برای محکم نمودن عقیده عوام زیادتر کردند و باعث شدند که وجهه مذهب شیعه در جهان اسلام، به عنوان رافضی یعنی گریخته از دین و توحید در جهان بزرگ اسلام شناخته شود.

در اینجا به برخی روایات از کتاب‌ها معتبر و تفاسیر شیعه اشاره می کنیم و تحقیق خواهیم نمود که به چه دلیل برخی علمای امامیه این انحرافات شرک آلود را وارد مذهب نموده اند.

در یکی از این نمونه انحرافات، عیاشی در تفسیر خود در ذیل آیه «ولا یشرک بعبادة ربه احدا»[1] از قول امام صادق آورده است «مراد اینجا معرفت به ائمه است و عبارت و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی در برابر علی (علیه‌السلام) تسلیم شدن و در خلافتش کسی را که اهلش نیست شریک قائل نشدن است»[2].

تفسیر کلمه رب به علی در اینجا از مصادیق احادیث غالیان است. روشن است آقایان در پاسخ این حدیث را جعلی فرض می کنند، اما نتیجه وجود این احادیث در کتاب‌های معتبر شیعه این است که در مباحثات گاهی دیده می‌شود (کما اینکه ممکن است برای شما نیز پیش آمده باشد) که گفته می‌شود از کجا

---

۱ کهف ۱۱۰

۲ تفسیر الصافی، ملامحسن فیض کاشانی، انتشارات الصدر، ۱٤۱۵ق، ج ۳ ص ۲۷۰ (در اینجا ملامحسن حدیث را از تفسیر عیاشی نقل می کند)

می دانی، شاید علی همان خدا باشد.

تفسیر عیاشی به عنوان یکی از پایه‌های تفسیری شیعه بـه حسـاب می‌آیـد، چرا که از اولین تفاسیر شیعه و کـه در عصـر کلینـی نوشـته شـده اسـت. علامـه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان مقدمه‌ای بر این کتاب نگاشـته و نوشـته اسـت: «قسم به جانم! می‌توانم بگویم ایـن کتـاب بهـترین اثـری اسـت کـه در زمـان خـود تـألیف شـده و اطمینـان آمیزتریـن مجمـوعه‌ای اسـت کـه از پیشـنیان مـا در زمینـه کتاب تفسیری مأثور به ارث رسیده است»[1].

مفسر قمی نیز در تفسیر آیه «بدرستیکه ما بـه تـو و کسـانی کـه قبـل از تـو آمدند وحی کردیم کـه اگـر شـرک ورزی اعمـالت حبـط خواهنـد شـد»، حدیثی از امام پنجم آورده است که می‌گوید «تفسیر این آیه این است کـه اگـر کسـی را در خلافت با علی شریک گردانـی اعمـال حبط خواهـد شـد و از زیانکـاران خـواهی بود»[2]. علی ابن ابراهیم قمی، استاد شیخ کلینی و مهمترین منبع روایی اوست و به جرأت می‌توان گفت، که نقش این تفسیر، کمتر از نقش کتـاب کـافی نیسـت. اگرچه امروزه از تفسیر قمی، به عنوان یک تفسیر باطنی، یاد می گردد.

در اصول کافی نیز، احادیث مربـوط بـه مفوضـه بـه وفـور یـافت مـی شود. بعنوان مثال نقل شده است که «محمد ابن سنان می‌گوید نـزد امـام محمـد تقـی بـودم و اختلاف شیعه را مطـرح کـردم، حضـرت فرمـود ای محمـد، همانـا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بـود، سپس محمـد و علـی و فـاطمه را آفریـد، آن‌هـا هـزاران دوره بماندنـد، سـپس چیزهـای دیگـر را آفریـد و ایشان را بر آن‌ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری سـاخت و

---

۱ تفسیر عیاشی، تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۸۰ق، مقدمه

۲ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، به تحقیق موسوی جزایری، ناشر دارالکتاب، ۱۳۶۷ق، ج ۲ ص ۲۵۲

امور مخلوق به آن‌ها تفویض گردید پس ایشان هر چه را بخواهند حلال و هر چـه را بخواهند حرام می کنند و جز آنچـه خـدا مـی خواهـد نخواهنـد، ای محمـد ایـن همان دینی است که هر که از آن جلو زند، بیرون رود و هر که از آن عقب بماند، نابود گردد و هر که به آن التزام بورزد، رسیده است، پس آن را بچسب!»[١].

هر چند نیازی به بررسی چنیـن احـادیث نامأنوس و متناقضـی نیسـت، ولـی باید عنوان شود که مسأله تفویض امور به ائمه که در این احـادیث عنـوان شـده، از پایه‌های عقاید مفوضه است و بدیهی است که هر مسلمانی می دانـد، تشـریع تنها حق خداست و کسـی (حتی پیـامبر) حق نـدارد تشـریع کنـد (از جـانب خـود حکم حلال و حرام دهد)، حتی اگر ادعا کند که من همان چیزی را تشریع می‌کنم که مطابق با خواست خدا است[٢].

در روایتی دیگر، در کشف الغمة آمده است که «از رسـول خـدا پرسـیده شـد که در شب معراج خداوند به چه زبـانی بـا شـما سـخن گفـت، حضـرت فرمـود بـه زبان علی ابن ابی طالب، این مسأله مرا چنـان بـه شـگفتی وا داشـت کـه از خـدا پرسیدم این شما بودید که با من سخن می گفتید یا علی ابن ابیطالب؟!»[٣].

در یکی از ابواب اصول کافی حدود ٩٢ حدیث آورده شده که آیات قرآن به حضرت علی تفسیر شده است و عذاب خـدا بـه عـذاب سرپیـچی از ولایـت علـی تفسـیر گشـته اسـت[٤]. منتهـی شـیخ کلینـی نفرمـوده انـد کـه تفسـیر ایـن آیـات را پیامبر برای اصحاب خود بازگو کرده بودند یا از اکتشافات قرون بعد است.

---

١ اصول کافی، همان، ج ١ ص ٤٤١

٢ مبنای این عقیده مشترک اسلامی آیه ٥٧ سوره انعام «حکم جز از آن خـدا نیسـت» مـی باشـد. ایـن موضوع را با عنوان «ولایت تشریعی» در میان منابع شیعه نیز می‌توانید جستجو نمایید.

٣ کشف الغمة، علی بن عیسی اربلی، ناشر مکتبة بنی هاشم، ١٣٨١ق، ج ١ ص ١٠٦

٤ اصول کافی، همان، ج ١ ص ٤١٢ تا ٤٣٥، باب در قرآن نکته‌هایی است درباره ولایت

جناب کلینی در آوردن این روایات دقت چندانی نداشته که موضوع این آیات به کدام واقعه زمان پیامبر مربوط می‌شده و شأن نزولی که سایر مفسرین برای آن‌ها ذکر کرده‌اند چه بوده است. به عنوان نمونه در یکی از این روایات با اشاره به آیه «و ان المساجد لله فلا تدعو مع اللّه احدا» از قول امام هادی آنرا به اوصیاء تفسیر کرده است[1]. اینجاست که باید گفت دست مریزاد جناب کلینی! آیه بغیر از خدا هیچ کس را نخوانید را هم به فراخوانی ائمه تفسیر می کنید!؟

سایر تفاسیر شیعه من جمله تفسیر البرهان نیز پر است از این صنف تعابیر، مثل آیه «عم یتسائلون، عن النبأ العظیم» (نبأ ۱-۲) آورده شده که حضرت علی می‌فرماید «و اللّه، انا النبأ العظیم، الذی هم فیه مختلفون» یعنی به خدا سوگند که من آن خبر بزرگم که در آن اختلاف کردند[2].

ای کاش روایات شرک آلود تنها در کتاب‌ها مذهب اثنی عشری رسوخ می‌کرد، اما دیده می‌شود این عقاید به عمق باور عوام رسوخ کرده و همانطور که مشاهده می‌شود عوام شیعه در زیارتگاههای ائمه خویش به سجده می‌افتند و حاجات خود را از او می‌طلبند و مساجد را فراموش کرده و قبور امامزاده ها را آباد می کنند و زیارت ائمه را بر حج خانه خدا ارجح می دانند که خواننده خود حدیث مفصل از این مجمل می داند و نیاز به بازگو کردن و دلیل آوردن نمی باشد.

هر چند در خصوص حرمت سجده بر غیر خدا با توجه اینکه سجده زیباترین شکل اظهار بندگی و عبودیت است و عبادت و بندگی تنها برای خداست، و با

---

۱ اصول کافی، همان، ج ۱ ص ٤٢٥، حدیث ٦٤

۲ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ناشر بنیاد بعثت، ١٤١٦ق، ج ٥ ص ٥٦٦

توجه به وفور آیات و روایات از رسول خدا نیازی بـه اسـتدلال نیسـت، ممکـن است برخی از خوانندگان این مطلب را قبول نداشته باشند و بگویند چه اشکالی دارد، کجا حرمت آن وجود دارد؟ مگر در قـرآن نیامـده کـه بـرادران یوسـف بـر او سجده کردند.

هر چند پرواضح است که سجده بر غیر خدا، مصداق آشکاری از تسـلیم در برابر غیر خداست، اما باید مطرح شود که علاوه بر آیاتی که سـجده را محصـور و یا خاص خداوند دانسته اند[1]، احادیثی نیز[2] در حرمـت آن آمـده اسـت کـه بحث در این خصوص را کفایت می کند.

در خصوص سجده برادران یوسف، می دانیم که در مصر باسـتان سـجده بـر ملوک یک رسم بوده و کسی که از آن سر باز میزده ممکـن بـوده سـرش از تـنش جدا شود. لذا اینجا حتی با فرض بر اینکه برادران یوسف متقی بـوده انـد، بـرای حفظ جانشان، سجده آنها می توانسته جایز باشد. از سوی دیگر، ایـن آیـه جنبـه خبری دارد و نمـی توانـد بـرای سـجده بـه غیـر خـدا دلیـل باشـد؛ چـرا کـه رفتـار برادران یوسف لزومـاً یـک الگـوی اسـلامی نبـوده اسـت. هرچنـد مؤمنـان واقعـی حتی در هنگام خطر نیز، بر غیر خدا سجده نمی کند[3].

دعا از غیر خدا

با وجود تأکید فراوان قرآن بر اینکه مسلمانان باید هر چه خواسـته دارنـد رو به سوی خدا آورند، ولی دعا و طلب خیر از ارواح ائمـه جـزء ویژگیهـای مفوضـه

۱ اعراف ۲۰۶، جن ۱۸، نجم ۶۲، فرقان ۶۰، حج ۱۸ و ۷۷، آل عمران ۴۳

۲ اصول کافی، همان، ج ۵، ص ۵۰۸

۳ همانند امتناع جعفر بن ابی طالب و یارانش از سجده کردن در برابر پادشاه حبشه

است که به خوبی به مذهب اثنی عشری نفوذ پیدا کرده است. باورش مشکل است که مسلمانانی که روزی ده مرتبه رو به قبله می‌گویند «تنها بندگی تو را می کنیم و تنها از تو کمک می خواهیم»[1] چگونه دچار چنین انحرافی گشته اند.

آیا خداوند که در سوره بقره می‌فرماید «بدان که من نزدیک هستم و هنگامی که مرا بخوانند پاسخ خواهم داد، پس شما نیز مرا اجابت نمایید و به من ایمان آورید»[2] به قدر کافی رحمان و رحیم نیست که باید برای برآورده شدن حاجت، واسطه استخدام کنیم؟! و یا در سوره اعراف توضیح نداده است که «آن‌ها که غیر از خدا می خوانید، بندگانی مثل شما هستند، پس بخوانید تا اجابت کنند شما را اگر راست می گویید!»[3] یا در سوره جن تصریح نفرموده «بدرستیکه مساجد از آن خداست پس از کسی جز او دعای خود را طلب نکنید»[4]؟!

در ادامه همین سوره برای رفع هر گونه شبهه ای در خصوص اینکه آیا پیامبر می‌تواند ضرری یا نفعی (چنانچه مورد دعا قرار گیرد) به مردم برساند آورده است «بگو من تنها پروردگارم را می خوانم و برایش شریکی نمی‌آورم و اینکه بر شما اراده هیچ ضرر و نفعی ندارم و بگو جز خدا احدی نیست که به او بتوانم پناه آورم و جز رساندن پیغامی از سوی خدا وظیفه‌ای ندارم و هر کس که از خدا و رسولش سرپیچی کند، پس آتش جهنم از آن اوست و تا ابد در آن

---

۱ الفاتحه ۵

۲ بقره ۱۸٦

۳ اعراف ۱۹٤

٤ جن ۱۸

خواهد ماند!»[1].

با این حال کتاب‌های مذهب دوازده امامی پر است از احادیث و زیارتنامه هایی که ائمه را واسطه فیض خدا به مؤمنین می دانند. نمونه آشکار آن دعای توسل است که در آن شخص، به تک تک چهارده معصوم توسل جسته و حاجات خود را بین دو دست خویش تقدیم آن‌ها می کند[2].

مجلسی نیز این اعتقاد عوامانه و مخالف با قرآن را مطرح نموده است که دعای پیامبران به سبب توسل به ائمه مستجاب می‌شده است[3] و از حضرت آدم گرفته تا حضرت عیسی (ع) دهها مثال عنوان کرده است.

کسانی که از این تئوری دفاع می کنند، آیه «ابتغوا الیه الوسیله» را مستمسک عقیده خود قرار داده اند. به عبارت دیگر وسیله را به ائمه تفسیر می‌کنند و اینطور مطرح می‌کنند که چون ما گناهکاریم باید برای ارتباط با خدای خویش ائمه را واسطه قرار دهیم.

قرآن خود با شفافیت تمام به این توجیه پاسخ داده است. در سوره اسراء می خوانیم «غیر از او، آنانی که به زعم شما (حاجت می دهند) بخوانید! آن‌ها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف کنند و نه تغییری در آن ایجاد کنند، بلکه خودشان وسیله‌ای برای نزدیک شدن به پروردگارشان می جویند! و به

---

۱ جن ۲۳

۲ در دعای توسل می‌خوانیم «و قدمناک بین یدی حاجاتنا». معنی صریح آن این است که حاجات بین دو دست خویش را تقدیم تو آورده ایم. البته برخی نیز معنی نامتعارفی از قدمناک را در نظر گرفته‌اند و بدین صورت ترجمه کرده اند «تو را برای حاجات خویش در اولویت قرار داده‌ایم» و برخی نیز به «تو را برای حاجات خویش روبرو قرار داده ایم»؛ که هر دو ترجمه بدون «ل» پیش از «حاجاتنا» نمی‌تواند صحیح باشد.

۳ بحار الانوار، همان، ج ۲٦ صفحه ۳۱۹ تا ۳۳٤

رحمت او امیدوارند و از عذابش بیمناکند!»[1] . پس ایشان خدایان دروغین و بت نیستند! بلکه همانند مسیح (ع)، اولیاء بزرگواری هست که مردم گمان می‌کنند که حاجات آن‌ها را می‌توانند برآورده سازند و قرآن بطور شفاف به مسلمانان هشدار داده تا از این انحراف برحذر باشند.

برای اطمینان بیشتر از اینکه توسل به شخصی غیر از پروردگار هیچ پایه و اساسی ندارد، در سوره فصلت بیان داشته که مستقیم و بدون واسطه سراغ او بیایند. آنجا که می فرماید: «بگو من بشری مانند شمایم! که تنها وحی بر من نازل می شود، به راستی که پروردگار شما یگانه است، پس مستقیماً به سوی او بروید و از او طلب بخشش کنید! پس وای بر مشرکان!»[2] .

با وجود اینهمه تأکید در قرآن که سفارش کرده که حاجاتتان را از من بخوانید، و اینکه ما می دانیم حتی اگر به ضریح ائمه هم چسبیده باشیم، او باز هم به ما نزدیکتر است[3] و از همه‌کس به بنده خود رئوف تر و مهربانتر[4] است، جای تعجب است که توجه ما برای رفع حاجاتمان بیشتر متوجه امامان و فرزندانشان است تا پروردگاری که ما را آفریده است. در سوره فاطر آمده است: «کسانی را که غیر از او می خوانید، حتی مالک یک پوست نازک هسته خرما هم نیستند! اگر آن‌ها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند، اجابت نخواهند کرد و در روز قیامت شما را به سبب شرک تان تکفیر خواهند

---

١ اسراء ٥٦ و ٥٧؛ در سوره سبأ ٢٢ نیز در آیاتی مشابه می فرماید: «بگو کسانی را به خیال شما حاجت می‌دهند بخوانید، آن‌ها حتی مالک ذره‌ای در آسمانها و زمین نیستند! و حتی (در آفرینش یا مالکیت) شریک و یاور او هم محسوب نمی شوند».

٢ فصلت ٦

٣ ق ١٦؛ اشاره به اینکه من از رگ گردن هم به شما نزدیکترم

٤ یوسف ٦٤ (اشاره به آیه واللّه خیر حافظا و هو ارحم الراحمین)

کرد»[1].

مگر ما به همین سبب که مسیحیان به جای خدا، مسیح را فرا می‌خوانند گمراه نمی دانیم؟! پس چه شده است که دچار چنین انحرافی شده‌ایم و عوام ما برای برآورده شدن حاجات خویش از مزار فلان امام زاده به مزار آن یکی امام زاده می‌روند و شفای بیماران خویش را از حضرت عباس و امام حسین می‌خواهند و برای حاجات خویش به پابوس امام هشتم و خواهر و برادران و اقوام ایشان می روند؟! مگر چه فرقی بین فراخوانی حضرت مسیح و فراخوانی امامزاده صالح است؟! مقام امامزاده های ناآشنا، از پیامبران اولولعزم بالاتر است یا موضوع چیز دیگری است که من و شما از آن خبر نداریم؟

البته روشن است که بزرگان اثنی عشری حاجت خواستن مستقیم از ائمه را عندالزوم رد می‌کنند، ولی به سبب منافعی که برایشان دارد حاضر نیستند این نوع شرک را از ذهن عوام بزدایند، بلکه در مراسم مختلف مذهبی، این پایه اعتقادی شبه ناک را همواره تقویت می‌کرده اند.

با وجود آنکه نام مسجدالحرام بیش از ده بار در قرآن آمده و از برکت و منزلت و مقام آن و اهمیت سایر مساجد یاد شده، ولی مشاهده می‌کنیم کوچکترین اشاره‌ای به قبور پیامبران و اولیاء نشده است و کلمه ای در جهت تقدیس زیارتگاه ها نیامده است. اما اینکه در بلاد شیعه ما امام زاده ها را بر مساجد ارجح می دانیم و در حالیکه مساجدمان تقریباً خالی است، برای بوسیدن ضریح امام زاده ها صف می کشیم –و همه این‌ها نشانه این است که بجای خدا، توجه خود را به ائمه و فرزندانشان مأطوف کرده‌ایم- از کجا ناشی شده است؟!

---

۱ فاطر ۱۳ و ۱٤

پاسخ به این پرسش را از کتاب‌های زیارتی که نقل آن‌ها از کتاب‌های نویسندگان متقدم شیعه است باید جویا شد. در کتاب کافی، تهذیب الاحکام و کامل الزیارات آمده است که «زیارت قبر امام حسین معادل بیست حج و بیست عمره مقبول می باشد»[1].

ابن قولویه و حر عاملی نیز آورده‌اند «هر کس مقام امام حسین را درک کرده و در رود فرات غسل کند و سپس رو به قبر حسین ابن علی کند با هر قدمی که برمی‌دارد و به زمین می نهد، خداوند اجر صد حج مقبول و صد عمره مبرور و صد غزوه همراه با پیامبر مرسل و یا امامی عادل را به وی پاداش می دهد»[2] و در فصل دیگری با عنوان زیارت حسین بافضیلت ترین اعمال است،

---

۱ کافی، همان، باب فضل زیارة ابی عبدالله، ج ٤ ص ٥٨٠ (حدیث ۱ و ۲)؛ کامل الزیارت، ابن قولویه، ترجمه ذهنی تهرانی، انتشارات پیام حق، چ ۱۳۷۷ش، تهران، ص ٥۳۲؛ من لایحضره الفقیه، ابن بابویه، ترجمه و تصحیح علی اکبر غفاری، نشر صدوق، تهران ۱۳٦۷ش، ج ۳ ص ٤۹۱؛ الامالی، ابن بابویه (شیخ صدوق)، ترجمه کمره ای، ناشر کتابچی، چ ۱۳۷٦، تهران، ص ۱٤۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تحقیق حسن الموسوی خرسان، دارالکتب الاسلامیة، چاپ ۱٤۰۷ق، تهران، ج ٦ ص ٤٦؛ متن این حدیث که در سه کتاب از کتب اربعه شیعه و دهها کتاب معتبر دیگر آمده است، چنین است «ای بشیر! هر مؤمنی که در غیر از روز عید، قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت کند و نسبت به حق آن حضرت شناخت و معرفت داشته باشد، ثواب بیست حج و بیست عمره مقبول و صحیح و ثواب شرکت در بیست جنگ در رکاب پیامبری مرسل و یا امامی عادل در نامه اعمال او ثبت می‌شود. و هر کس در روز عید به زیارت آن حضرت برود، ثواب صد حج و صد عمره و ثواب شرکت در صد جنگ در رکاب پیامبر مرسل یا امام عادل در نامه اعمال او نوشته می‌شود. و اگر شخص با ایمانی مزار آن حضرت را در روز عرفه زیارت کند در حالی که معرفت به مقام و منزلت او داشته باشد، ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله و هزار جنگ در رکاب پیامبری مرسل و یا امامی عادل در نامه اعمال او نوشته می‌شود.»

۲ کامل الزیارات، ابن قولویه، ناشر دارالمرتضویه نجف، ۱۳٥٦ش، ص ۱۸٤؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، همان، ج ۱٤ ص ٤٥۹ (باب تاکد استحباب زیارة الحسین لیلة عرفة و یوم عرفة و یوم العید)

شش حدیث از امام ششم در اثبات این عنوان آورده است[1].

با بیان این حرف و حدیثها برای عوام شیعه جای تردیدی نمی‌ماند که زیارت ائمه بر زیارت خانه خدا ارجح است. کما اینکه در روایت دیگری در کامل الزیارات، وسائل الشیعه و بحارالانوار از قول حضرت صادق آمده است: «اگر من فضیلت زیارت و قبر ایشان (امام حسین) را برایتان می گفتم، شما حج را ترک می‌گفتید و احدی از شما حج به جا نمی آورد!»[2]. این در حالی است که آیات فراوان و حتی سوره‌ای بنام حج در قرآن هست اما حتی یک کلمه راجع به ارزش معنوی زیارت، مستقیماً در قرآن نیامده است.

پس از زیارت ائمه، نوبت به زیارت فرزندان و نوادگان آن بزرگواران می‌رسد که ارزش معنوی آن از ارزش مساجد نیز پیشی گرفته است و این نکته برای کسی که در شهرها و روستاهای ایران زندگی می کند ذره‌ای پوشیده نیست. بعنوان مثال در روایتی دیگر در زاد المعاد مجلسی آمده است: «هر کس به زیارت حضرت معصومه برود در حالیه عارف به حق او باشد؛ پس بهشت از آن اوست»[3]. کاش این موضوع به همینجا ختم می‌شد ولی متأسفانه شاهدیم که علاوه بر ثواب زیارت و ارجحیت آن بر خانه خدا در نظام امامیه، درباره فضیلت و شفای خاک تربت کربلا و سایر ائمه نیز احادیث بسیاری از همان راویان ذکر شده است.

اگر بخواهیم به احادیث غلو آمیز در مصادر شیعه اشاره کنیم، نگارش این

---

١ کامل الزیارات، همان، ص ١٤٦

٢ کامل الزیارات، همان، ص ٢٦٧؛ وسائل الشیعة، همان، ج ١٤ ص ٥١٤؛ بحارالانوار، همان، ج ٩٨ ص ٣٣

٣ زاد المعاد، محمد باقر مجلسی، محقق: اعلمی، ناشر: موسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ١٤٢٣ق، ص ٥٤٧

کتاب به چندین جلد نیاز خواهد داشت. لذا فقط نام برخی ابـواب از تنهـا کتـاب اصول کافی را ذکر می کنیم که در عنوان و محتوای آن‌هـا، آثـار غلـو و تفـویض به وفور دیده می شود:

- در اینکه ائمه نور خدای عز و جل هستند
- در بیان ارواحی که در وجود ائمه قرار دارد
- ائمه ارکان زمینند
- روحی که خدا ائمه را به آن استوار می‌سازد
- کیفیت ولادت ائمه
- حالات ائمه از نظر سن
- اگر علم ائمه افزایش نیابد، آنچه دارند نابود می گردد
- کیفیت آفرینش بدنها و ارواح ائمه
- ائمه به اختیار خود می‌میرند و زمانش را می دانند
- هر حقی که نزد مردم است از ائمه است و هر چه غیر آن است باطل است
- همه زمین متعلق به امام است
- باب در معرفت دوستان آن‌ها و تفویض امر آن‌ها
- در این بحث نکته‌هایی است در قرآن راجع به ولایت
- باب طینت مؤمن و طینت کافِر

برای نمونه در بـاب دیگـری بنـام «در روایـات برگزیـده راجـع بـه ولایـت» از امام باقر نقل شده که «خدا از شیعیان مـا پیمـان ولایـت گرفـت در حـالیکه چـون موران ریز بودند در حـالیکه از همـه ذرات پیمـان گرفـت، سـپس از آن‌هـا بروبیـت خود و نبوت اقرار گرفت!»[1]. یعنی ولایت ائمه بـر ربـانیت پروردگـار ارجـح بـوده

---

۱ کافی، کلینی، ترجمه مصطفوی، ناشر: علمیه اسلامیه، تهران ۱۳٦۹ش، ج ۲ ص ۳۱۸

است!

همچنین شیخ کلینی در باب دیگری با عنوان «شناسایی ائمه دوستان خود را» از قول امام صادق می‌نویسد «مردی خدمت امیرالمومنین آمد و گفت به خدا من مَحبت و ولایت تو را دارم، حضرت فرمود دروغ می گویی، باز سه مرتبه تکرار کرد و حضرت همان پاسخ را داد (خود این سه بار تکرار سیاق مشخصی است که در روایات اینچنینی زیاد دیده می شود)، سپس افزود تو چنان که گویی نیستی، همانا خدا روحهای مردم را دوهزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و سپس دوستان ما را به ما عرضه کرد، به خدا که من روح ترا در میان آنان ندیدم! آنگاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت! و در روایت دیگری گفته شده که او در آتش دوزخ بود»[1] (یعنی اینکه خدا قبل از اینکه وی زندگی کند مجازاتش کرده بود!)

رد بر چنین اعتقاداتی ساده است. وقتی به تاریخ ائمه نگاه شود، آن‌ها اصحاب زیادی داشته اند که به ائمه نزدیک بوده‌اند ولی پس از وفاتشان به فرق دیگر گرایش پیدا کرده یا توسط راویان بعدی طرد شده اند. لذا می‌بینیم که ائمه اینگونه طردشان نکرده بودند.

در این کتاب مجال پرداختن به این حجم انبوه از احادیث غیر معقول و غیر قابل باور نیست و پرداختن به این احادیث و چرایی و چگونگی آن‌ها، حجم کتاب را چندین برابر می کند و نیازی هم نیست که به تک تک آن‌ها پرداخته شود. چرا که علمای شیعه خود واقفند که کتاب‌های آن‌ها از احادیث شیعه غالی و مفوضه، انباشته شده است و بر همین اساس گاهی اوقات در کتاب‌های خود یا مناظرات و مباحثات، مواضع یکدیگر را به بهانه جعلی بودن روایت

---

۱ کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۲ ص ۳۲۱

یکدیگر رد می کنند.

آنچه مهم است، آن است که با وجود آنکه سالانه دهها هزار حجة الاسلام جدید به جمع علمای شیعه اضافه می‌شود و سالانه هزاران کتاب نشر می کنند، اما دیده نمی‌شود که هیچ تلاش چشمگیری برای زدودن این خرافات و بدعتها انجام دهند، بلکه در عوض بعضاً در بسیاری از شهرها از جمله قم، اصفهان، آمل و تهران مکاتب حکمت متعالیه مانندی را ترویج می کنند و همین احادیث غلو آمیز را مبنا قرار می دهند.

اگر حوزه علمیه می‌خواهد از زیر اتهامات فضلای اهل سنت و تهمت رافضی بودن در جهان اسلام رهایی یابد چاره‌ای ندارد جز اینکه به صراحت و علناً در برابر این احادیث موضع گرفته آن‌ها را تقبیح و نفی کند و راویانی که این احادیث را نقل کرده‌اند غیر قابل اعتماد شمرده و به اصلاح طرز فکر عوام بپردازد، نه اینکه به عنوان قوام عقیده عوام تلقی نموده و بگویند امامان گفته‌اند اگر فضیلتی راجع به ما شنیدید که برایتان قابل قبول نبود آنرا رد نکنید، شاید صحیح باشد و منکر فضیلت ما کافر است که می‌توان حدس زد خود این حدیث متضاد با قرآن را نیز باید همان غلات و مفوضه بعنوان سپر دفاعی احادیثشان در میان کتب شیعه وارد کرده باشند.

در بصائرالدرجات احادیث مشابه زیادی در سه باب تحت عناوین حدیثنا صعب مستصعب و غیره از امامان روایت شده است؛ به عنوان نمونه راوی از قول امام باقر آورده است که «رسول خدا فرمود حدیث ما ناآرام و سرکش (صعبٌ مستصعب) است، به آن ایمان نمی‌آورد مگر فرشته‌ای مقرب، یا پیامبر مرسل یا مؤمنی که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد، پس هر حدیثی که از آل محمد به شما رسید و در برابر آن آرامش دل یافتید، آنرا بپذیرید و هر حدیثی

که دلتان از آن رمید و نا آشنایش دیدید، آنرا بـه خدا و پیامبر و عـالم آل محمـد واگذارید و همانا هلاک شونده کسـی است کـه چـون حدیثی را کـه تحمـل آن را ندارد برایش بازگو کنند و بگوید به خدا سوگند چنین نیست و انکار همـان کـافِر است»[1]. به نظر می‌رسد ایـن نـوع احـادیث جهـت محکم کـاری احـادیث غلات و مفوضـه در میـان احـادیث شـیعه بکـار گرفتـه شـده اسـت تـا جـرأت رد احـادیث غلوآمیز را از منتقدین سلب نماید.

رویه این روایات با رویه ای کـه احـادیث متفـق القـول شیعه و سـنی بعنـوان معیار پذیرش حـدیث پـذیرفته انـد، انحـراف آشـکاری دارد. در احـادیث مشـترکه فراوانی که از حضـرت رسـول نقـل شـده، حضـرت معیـار پـذیرش حدیث را قـرآن قرار می دهد[2] و در یک نمونه می فرماید: «دروغگو بر من دروغ خواهد بسـت، چنانکه قبل از من نیز چنین بود. پس آنچـه را کـه از جـانب مـن بـه شـما رسـید، اگر موافق با کتاب خدا بـود سـخن مـن اسـت و اگـر مخـالف بـا کتـاب خدا بـود مطمئناً سخن من نیست»[3].

---

۱ بصائر الدرجات، همان، ج ۱ صفحات ۲۰ الی ۲۹

۲ این حدیث تحت عنوان حدیث عرض بین شیعه (اثنی عشری و زیدیه) و سنی مشترک و متفق علیه است: بعنوان مثال از منابع شیعه امامیه تفسیر البرهان (هاشم بحرانی) بیش از ۱۳ حدیث از کـافی و غیره در باب «هر حدیثی کـه بـا قـرآن موافـق نباشـد، مـردود اسـت» آورده است (انتشـارات بنیـاد بعثت، ۱٤۱٦ق، ج ۱ ص ٦۷ الـی ٦۸)؛ از منـابع زیـدیه نیـز کتابهـای الإمـام زیـد بـن علي علیـه السلام في الرسالة المدنیة الإمام الهادي إلی الحق في کتاب شرح معـاني السـنة، الإمـام القاسـم بـن محمد في کتاب الاعتصام (۱/۲۱)؛ از منابع اهل سنت نیز کنز العمـال (۱/۱۷٦-۱/۱۷۵)، أبـو نصـر السـجزي فـي الإبانـة، الطـبراني فـي الکـبیر (۲/۹۷)، مجمـع الـزوائد (۱ / ۱۷)، الجـامع الصـغیر للسـیوطي (۱/۱۷٤)، دار قطنـی (۲/۱۳٤)، شـافعی (۷/۳۵۸)، بیهقـی (٦/۵۲۳)، هیثمـی (۱/۱۷۰)، متقـی هنـدی (۱/۱۷۹)، خطیـب بغـدادی (٤۷۰-٤۷۱)، ذهـبی (۲/۳۰۲) احـادیثی بـا همین مضمون روایت کرده اند.

۳ قرب الاسناد، عبداللّه بن جعفر حمیری، چاپ نینوا، تهران، ص ٤٤

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر فرمود «پس از من احادیث کثرت پیدا خواهند کرد، پس آنچه موافق کتاب خداست بگیرید و آنچه مخالف آن بود ترک نمایید»[1]. در این فرمول کسی که حدیث را می شنود مکلف شده است که اگر حدیث با قرآن هماهنگی نداشت، آنرا کذب تلقی کند. اما احادیث مفوضه، علاوه بر اینکه هیچگونه مؤیدی از قرآن ندارند، بلکه حتی مورد به مورد آیات فراوانی در جهت مخالف آن‌ها قرار دارد. از آیاتی که صراحتاً اطاعت محض از بزرگان را زیر سؤال می‌برد[2] بگیرید تا آیات فراوانی که در آسان بودن قرآن و لزوم اندیشیدن در آیات آن برای هر بنده مؤمن تأکید دارند[3]. پس اگر احادیث آمده‌اند که قرآن که خود ساده نازل گشته است برای ما تفسیر کنند، باید عبارات ساده‌تری باشند، نه آنکه تهدید به پیچیدگی و غیر قابل درک بودن کنند!

پس از روشن شدن این موضوع که غلات و مفوضه توانسته اند در کتاب‌ها حدیثی ما به خوبی رخنه کنند، باید دید که اینان کیانند و ضریب نفوذشان چقدر بوده و چقدر توانسته اند افکار غالیانه خود را بر افکار علمای امامیه غالب گردانند. یک کتاب بسیار خوب که مسأله چگونگی ورود احادیث غلات و مفوضه به درون کتاب‌های شیعه پرداخته است کتاب "مکتب در فرایند تکامل" نوشته حسن مدرسی طباطبایی است که یک فصل آنرا به این موضوع اختصاص داده و از لحاظ رجوع به اسناد هم بسیار قوی عمل کرده است و نیاز محققین را در پاسخ به این پرسشها مرتفع می سازد.

لذا اینجاست که باید در این آیه که به صراحت می گوید در دین خود غلو

---

۱ جامع الاخبار، الشعیری، مطبعة حیدریة، نجف، ص ۱۸۱

۲ احزاب ٦٧

۳ مریم ۹۷، دخان ٤٤، قمر ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ٤٠

نکنید[4] بیندیشیم و از خود بپرسیم آیا سکوت و بی تفاوتی در برابر احادیثی که شالوده اعتقادی عوام را تشکیل می دهد و معلوم است چه منافعی را در چه زمانی برای چه کسانی تأمین می‌کرده است، برای کسی درد دین دارد، پذیرفتنی است یا خیر؟

علم غیب امام

دو موضوعی که غلات و مفوضه به خوبی توانسته اند در میان کتاب‌های شیعه جا بیندازند و افکار عمومی را متقاعد و یکپارچه کنند، موضوع علم غیب امام و عصمت امام است.

اگر از افکار عمومی شیعه پرسیده شود که علم امام چقدر است، خواهند گفت که امام همه چیز را می داند (البته برخی نیز ساعت قیامت را از علم امام استثناء می کنند) و عصمت امام نیز جزء بخش تردید ناپذیر عقیده امامیه محسوب می گردد.

در اصول کافی بابی است بنام ائمه علم ما کان و ما یکون (یعنی هر آنچه در گذشته واقع شده و هر آنچه در آینده می آید) را می دانند و چیزی از ایشان نهان نیست.

برای نمونه در این باب آمده است: «با جمعی از شیعیان در حجر اسماعیل بودیم که حضرت فرمود: آیا جاسوسی همراه ماست؟ ما به راست و چپ نگاه کردیم و کسی را ندیدیم. عرض کردیم بر سر ما جاسوسی نیست، پس حضرت سه مرتبه فرمود: بپروردگار این خانه که اگر من با موسی و خضر می‌بودم به آن‌ها خبر می‌دادم که من از آن‌ها داناترم و چیزی را که نزد آن‌ها نبود به آن‌ها

---

٤ نساء ۱۷۱، مائده ۷۷

گزارش می دادم، زیرا به موسی و خضر علیهما السلام علم آنچه گذشته و واقع شده عطا شده بود، ولی علم آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود، عطا نشده بود، لیکن ما از راه وراثت آن علم را از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بدست آورده‌ایم»[1].

علمای شیعه درباره تناقض آشکار درون این حدیث -اینکه امام چطور خود نمی داند که جاسوسی هست یا خیر! ولی ادعای داشتن علم غیب می کند- آورده‌اند امام خود می دانسته جاسوسی نیست و دلیل ندارد امام از علمش استفاده کند! عجبا! پس چرا اینهمه در ادعیه ما را از علم لاینفع بر حذر داشته اند؟![2] استدلال عجیب تر مجلسی این است که حضرت می‌خواسته تقیه نماید! به عبارت دیگر تقیه کند که علم غیب نمی دانم، و در عین حال بگوید علم غیب می داند! شگفتا!

وفور چنین احادیثی باعث گشته که بخش اعظم علمای اثنی عشری معتقد به علم غیب امام گردند و فرض کنند که این علم مادرزادی است، چرا که اکتسابی بودن علم چند اشکال دارد، یکی اینکه امامانی که در ٤ یا ٧ سالگی به امامت رسیدند، امکان اینکه همه علوم را در آن سن از پدرشان فرا گیرند نداشته‌اند و دوماً اینکه علم بی نهایت زمان بی نهایت هم برای اکتساب می‌خواهد و لذا این روش برای دانستن همه چیز غیر ممکن است.

لذا به همین دلیل بیشتر علمای شیعه علم امام را لدنی یا مادرزادی می دانند و انواع روشها را برای کسب علم مطرح نموده اند و از آن جمله الهام و

---

١ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ١ ص ٣٨٨

٢ نهج الفصاحه، ترجمه ابولقاسم پاینده، انتشارات بدرقه جاویدان، چاپ ١٣٨٥، ص ٢٥٦ حدیث ٥١٨؛ همچنین نگاه کنید به مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز عصر

تحدیث است[1] و گفته می‌شود امام هر چه را بخواهد بداند می‌داند[2].

متکلمین شیعه برای توجیه امکان دریافت وحی توسط ائمه به آیه «و ما به مادر موسی وحی نمودیم» اشاره نموده و از آنجا که در نگاه مذهب جعفری تنها تفاوت امام و نبی وحی محسوب می‌شود وحی را در این آیه به الهام تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند که امام هر چیزی را که بخواهد بداند به وی الهام می گردد.

اگرچه در میان علمای شیعه، بحثهای کلامی زیادی خصوصا پیش از انقلاب ایران صورت می گرفته ولی هرگز به شکلی نبوده است که تغییری در طرز فکر عوام ایجاد کرده باشد و عوام همواره ائمه را صاحب علم غیب دانسته و می دانند.

یکی از کتاب‌هایی که بحث محدودیت علم امام را پس از قرنها به حوزه علمیه کشاند، کتاب شهید جاوید اثر آیت اللّه صالحی نجف آبادی بود که ادعا می کرد امام حسین نمی دانستند که در کربلا به شهادت می رسند، که منجر به جاری شدن سیل کتاب‌ها و مقالات در حوزه های علمیه گردید و جناب آقایان علامه طباطبایی، رفیعی قزوینی، مهدی مرتضوی، رضا استادی، شهاب الدین اشراقی و موحدی فاضل مقالات و کتاب‌هایی با مضمون رد کتاب شهید جاوید نوشتند که آقای صالحی نیز در پاسخ کتاب عصای موسی و درمان بیماری غلو[3] را در رد استدلالات این پاسخها نگاشته و در این کتاب تلاش نمود تا نشان دهد نظر متقدمین شیعه از جمله شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی،

---

۱ برای نمونه رجوع کنید به کتاب آموزش عقاید، آیت اللّه مصباح یزدی، چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸٤ش، ص ۳۲۱

۲ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳۸۲

۳ عصای موسی یا درمان بیماری غلو، نعمت ا.. صالحی نجف آبادی، انتشارات امید فردا، چاپ معراج ۱۳۸۰

محقق حلی، طبرسی، ابن طاووس، علامه حلی و حرعاملی غیر از ایشان بوده و آنان قائل به علم غیب برای امام نبوده اند. بلکه علمشان محدود بوده است و علم نامحدود برای پیامبر و یا ائمه با قرآن مغایر است.

طبقه	توضیح علم امام	دامنه علم امام	نحوه بدست آوردن علم
اول	ائمه علم غیب دارند	نامحدود	بدون نیاز (با ذات خداگونه شان)
دوم	ائمه علم ما کان و یکون را دارند	نامحدود با یک سری استثنائات	از طریق صحف ماوراء الطبیعی
سوم	ائمه آنچه را بخواهند بدانند، می دانند	محدود با امکانات ویژه	الهام
چهارم	ائمه عالم به حقیقت علوم دین (علمای ابرار) هستند	محدود	اکتسابی

طبقه بندی نظر علمای امامیه درباره علم امام

مداحان و عوام شیعه جزء طبقه اولند، ولی روحانیون شیعه که گزینه اول را مخالف نص صریح قرآن می دانند، سعی می کنند خود را در طبقه دوم جا دهند و علمایی که با جوامع اهل سنت در تعاملند، برای اینکه بتوانند به سؤالات و شبهات پاسخ دهند، چاره‌ای نمیبینند جز اینکه موضع خود تا طبقه سوم پایین آورند که هم ویژگیهای اختصاصی شیعه را حفظ کنند و هم وجهه معقول تری در برابر مخاطبین خود داشته باشند. اما آنانیکه خود را در طبقه

چهارم قرار می‌دهند، عموماً از جامعه شیعی طرد می شوند[1].

در واقع طبقه اول و دوم عملاً یکی است و فقط به خاطر اینکه داشتن علم غیب برای پیامبر بطور صریح در قرآن رد شده است، اصطلاح آنرا به علم ماکان و مایکون تغییر داده و برخی چیزهایی که در قرآن به صراحت ذکر شده که کسی جز خدا نمی داند، از دامنه آن استثناء کرده اند.

علامه طباطبایی در پاسخ به کتاب شهید جاوید در سال ۱۲۹۰ ق، رساله ای نوشت تحت عنوان «بحثی کوتاه درباره علم امام» که در این رساله می نویسند: «از راه عقل براهینی (که سطح آن از سطح این مقاله بالاتر است) است که به موجب آن امام به حساب مقام نورانیت خود، کاملترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند حقایق بر وی روشن می شود ... از راه نقل روایات متواتره ای که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب کافی، بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آن ضبط شده به موجب این روایات که به حد و حصر نمی آید، امام از راه موهبت الهی به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به ادنی توجهی می داند» و در رد این استدلال کتاب شهید جاوید که گفته امام حسین اگر یقیناً می‌دانستند در کربلا خود و همه اصحابش شهید می‌شود و خانواده اش اسیر می گردد، رفتن به کربلا برای وی به مثابه خودکشی بوده و خالی از اشکال نیست می گوید: «و اگر کسی علم پیدا کند که در سر فلان ساعت و فلان روز در فلان نقطه حتماً زیر ماشین خواهد رفت و این علم تخلف ندارد و

---

۱ در این خصوص می‌توانید به درد دلهای مرحوم آیت اللّه صالحی نجف آبادی در کتاب عصای موسی، همان، ص ۵۰ مراجعه فرمایید.

تلاشی مانع آن نمی شود، بدیهی است که این شخص با وجود علم به خطر برای رفع خطر دست به هیچ تلاشی نخواهد زد» و «علم به قضاء حتمی تأثیری در زندگی عملی انسان ندارد و مشمول آیه "لا تلقوا ایدیکم الی التهلکة" نخواهد شد».

اعتقاد به علم غیب امام یا پیامبر با نص صریح قرآن مخالف است، آنجا که می‌فرماید «به مردم بگو من نمی گویم، خزائن خدا نزد من است و علم غیب نمی دانم و نمی‌گویم که فرشته هستم»[1] و آیه دیگر می‌فرماید «بگو من بر سود و زیان نفس خویش نیز احاطه ای ندارم، جز آنچه خدا خواسته است و اگر علم غیب داشتم برای خود طلب خیر (مال و منفعت) می‌کردم و به من هیچ زیانی نمی رسید»[2]. این آیات ثابت می کند که پیامبر هم علم غیب ندارد.

ممکن است برخی آیه دیگری را برای اینکه بگویند پیامبر از آن استثناء شده بیاورند. متن آیه مورد نظر چنین است: «عالم به غیب اوست و آنرا برای احدی ظاهر نمی کند، مگر بر رسولی که از او راضی شود»[3]. در این استثناء سازی نکته‌ای وجود دارد که باید حتماً ذکر کنیم که کسی دچار شبهه نگردد و آن اینکه همانطور که در آیه‌ای دیگر می فرماید: «اینها بخشی از اخبار غیب است که بر تو وحی می کنیم»[4]، ظاهر شدن گوشه‌ای از علم غیب با تسلط بر آن فرق می کند.

لذا معنای جز پیغمبری که از او راضی شود این است که این ظاهر شدن بخشی از علم غیب برای رسالتش لازم است که بتواند معجزه ای نشان بندگان

---

۱ انعام ۵۰

۲ اعراف ۱۸۸

۳ جن ۲۶

٤ هود ٤۹

خدا بدهد، مرده‌ای زنده کند، عصایش به اژدها بدل شود، ماه را بشکافد و اگر پیامبر هیچ معجزه ای نشان ندهد و برهان آشکاری نیاورد، بدیهی است که عوام صرفاً با براهین عقلی و فلسفی جذب انبیاء نخواهند شد، لذا آشکار شدن بخشی از غیب بر پیامبر، برای نمایش معجزه نبوت به مردم، از ضروریات رسالت وی می باشد. لذا اینکه می‌فرماید به احدی نشان نمی دهم، یقیناً به هیچ‌کس نشان نخواهد داد و در استثناء بخشی از آن به رسولش، مطمئناً امام را هم نمی توان شامل کرد، هر قدر هم که می خواهد مقرب هم باشد. اگر بخواهیم هر تفسیر دیگری از این آیه بیاوریم که غیر خدا را نیز عالم به غیب جلوه دهد، این آیه با آیات دیگری که تصریح می‌کنند علم غیب تنها از آن خداست[1] تناقض پیدا کرده و اصالت قرآن باطل می گردد.

اگر قبول داریم پیامبر نیز بشری مثل بقیه مردم است[2]، برای اثبات علم نامحدود باید بتوانیم توجیه علمی جفت و جور کنیم که سلولهای محدود شبکه عصبی مغز انسان، گنجایش علم نامحدود را دارد. در نتیجه صرفاً بر اساس چند حدیث، نمی توان مسأله ای که به روشنی مخالف علم روز است، به چالش کشید و از محققین انتظار داشت آنرا بدون توجیه علمی بپذیرند.

در اصول کافی آمده است «سدیر گوید نشسته بودیم که امام صادق با حالتی خشمگین وارد شد و هنگامی که نشست گفت تعجب می‌کنم از مردمی که می گویند علم غیب داریم، در حالیکه من می خواستم فلان کنیز را بزنم، ولی او گریخت و من نمی دانم در کدامین اتاق پنهان شده است»[3]. از همین

---

۱ برای نمونه در سوره نمل آیه ٦٥ می فرماید: «بگو هیچ‌کس در آسمانها و زمین غیب را نمی‌داند مگر خدا، و کسی نمی داند که چه روزی برانگیخته خواهند شد»

۲ کهف ۱۱۰

۳ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان ج ۱ ص ۳۷۸

روست که برخی علما، علم غیب را صرفاً مخصوص خدا می دانند و لذا از عبارت علم غیب استفاده نکرده و به جای آن از کلمات دیگری استفاده می کنند. کلینی در ادامه همین حدیث می نویسد «امام اشاره به سینه خود می‌کند و می گوید، همه علم کتاب (که در قرآن به لوح محفوظ که همه چی در آن نگاشته شده اشاره دارد) اینجاست» و با اشاره به عاصف برخیا که تخت بالقیس را نزد سلمان می‌آورد می افزاید «علم او نسبت به ما از یک قطره نسبت به دریا هم کمتر است».

این حدیث و سایر احادیث مندرج در فصل ائمه علم ما کان و ما یکون را می دانند تلاش می کنند که از زیر اتهام مخالفت با نص صریح قرآن طفره رفته ولی باز علم ائمه را نامحدود نشان دهند. غافل از آنکه آیات بسیاری در قرآن هست که دانش پیامبر اسلام را همچون سایر پیامبران عادی و محدود جلوه می دهد. بعنوان نمونه در سوره احقاف می‌فرماید «بگو من پیامبر بدیعی نیستم (یعنی نوآوری و ویژگی جدیدی نسبت به انبیاء پیشین ندارم) و من نمی دانم بر سر من چه خواهد آمد و نیز بر سر شما نیز چه خواهد آمد»[1]. حال آنکه در در کافی بابی داریم تحت این عنوان که ائمه به اختیار خود می‌میرند و زمانش را می دانند[2] و این نشان می دهد که جناب کافی به همه قرآن اشراف نداشته است. در این باب حدیثی از ابی بصیر ذکر شده که به نقل از امام می‌گوید «هر امامی که نداند چه بر سرش می‌آید و به سوی چه می رود، او حجت خدا بر خلقش نیست»[3].

بعنوان نمونه‌ای دیگر از قرآن، در خصوص منافقین مدینه آمده است: «تو

---

۱ احقاف ۹

۲ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳۸۳

۳ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳۸۳

آن‌ها را نمی شناسی، ولی ما می شناسیم»[1]. این در حالی است که عوام بطور محکم عقیده دارند که ائمه به سریره های مردم آگاهند و تصور می‌کنند اعمال آنها در شب قدر به امام زمان عرضه می گردد. آیا منابر شیعه در بوجود آمدن این عقائد مردم که به صراحت منافی با آیات قرآن است، بی تقصیر نیستند؟!

در نمونه‌ای دیگر از کافی نقل شده است که امام باقر فرمود: «نه به خدا هرگز جاهل عالم نباشد و ممکن نیست چیزی را بداند و چیزی را نداند، سپس فرمود خدا والاتر از آنست که فرمانبرداری بنده ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او نهان کرده باشد»[2] و احادیث اینچنینی زیاد است.

در رد ادعای این حدیث و احادیث مشابه، آیات فراوانی وجود دارد که نشان می دهد، نه تنها انبیاء همه چیز را نمی دانند، بلکه لزوماً اعلم افراد زمان خود هم نبوده اند. برای نمونه در سوره کهف در خصوص حضرت موسی می فرماید: «در آنجا بنده ای از بندگان را یافتند، که از رحمت و علم خود بر او ارزانی داشته بودیم، پس موسی به او گفت آیا می توانم تو را همراهی کنم تا که از آنچه تو می دانی من نیز رشد یابم؟»[3]. همچنین مثال حضرت ابراهیم که وقتی مهمانان آمدند نمی دانست که فرشته هستند و برایشان گوساله ای بریان آورد و وقتی دید نمی خورند ترسید[4] و یا هدهدی که نزد سلیمان آمد و به وی گفت من چیزهایی می دانم که تو نمی دانی[5] و آیات فراوان دیگر، همگی نشان از محدود و اکتسابی بودن علم پیامبران دارد و اینکه آن‌ها بسیاری نکات را

---

۱ توبه ۱۰۱

۲ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳۹۱

۳ کهف ۶۵

٤ هود ٦۹

۵ نمل ۲۲

نمی دانستند و نمی دانند، نظیر روح و روز قیامت و ستارگان و غیره[1].

همچنین هر جایی از قرآن که به سؤال مردم پاسخ داده است، نشانگر این است که پیامبر خود مستقیماً پاسخ آن پرسش ها را به مردم نداده است. چرا که وقتی مردم سؤال می کردند و پیامبر پاسخش را نمی دانسته، بعداً خداوند در آیاتی که به او نازل می شده پاسخ سؤال مردم را می داده است و برخی سؤالات هم بدون پاسخ می مانده است، نظیر روح و روز قیامت که ذکر می کند علم آن تنها نزد خداست.

لذا این مدعا که امام هر چه را بخواهد به طرفة العینی می داند حتی در مورد پیامبر که صاحب وحی است صادق نیست، کما اینکه در یک مورد مردم از او سؤالی کردند و او فراموش کرد انشاءلله بگوید، و چهل روز وحی قطع شد[2] و سپس آیه ذیل نازل گردید که در آن پیامبر مورد خطاب قرار می گیرد: «نگویید که من فردا فلان کار را انجام میدهم مگر اینکه بگویید، اگر خدا بخواهد و یادآور خدایت را هنگامی که دچار فراموشی می شوی و بگو امیدوارم خدا مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت فرماید»[3]. در تفاسیر این آیه آمده است که یهودیان درباره تورات از رسول خدا سؤالاتی کردند که پیامبر گفت فردا پاسخ آنرا خواهم داد و فراموش کرد که ان‌شاءاللّه بگوید. پس از آن چهل روز وحی قطع گردید و سپس آن آیات نازل گردید[4]. این آیه علاوه بر آنکه امکان خطا پذیری پیامبر را نشان می دهد، معلوم می کند که پیامبر پاسخ آن سؤال را

---

١ حاقه ٣، مدثر ٢٧، مرسلات ١٤، انفطار ١٧ و ١٨، مطففین ٨ و ١٩، طارق ٢، بلد ١٢، قدر ٢، قارعة ٣ و ١٠، همزه ٥

٢ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم دفتر انتشارات اسلامی چاپ دوم ١٤١٣ق، ج ٣ ص ٣٦٢

٣ کهف ٢٣

٤ تفسیر قمی، همان، ج ٢ ص ٣٤

نمی دانسته است و برای پاسخ به آن منتظر وحی جبرئیل بوده است و از آنجا که سؤالات پیرامون کتاب یهود بوده است، این مدعا که پیامبر و امامان به همه کتاب‌های گذشتگان اشراف کامل داشته‌اند زیر سؤال می رود. لذا احادیثی که می‌گویند امام پیش از امامتش همه علوم را می داند، لااقل در مورد پیامبر صدق نمی کند.

با توجه به این آیات، حال سؤال این است که غالیانی که نسبت علم بی نهایت و علم ماکان و ما یکون به امام می‌دهند، چگونه آنرا توانسته اند توجیه کنند!؟ در پاسخ می‌توان گفت که آنها روشهای گوناگونی را برای منبع علم ائمه مطرح کرده اند. برخی الهام (با تغییر عنوان از وحی) را منبع علم ائمه می‌دانند و برخی دیگر از مصحف هایی نام می‌برند و برخی نیز آنرا لدنی شمرده و برخی نیز انتقال علم را از راه انتقال کف دهان از هر امام به امام بعدی می دانند.

صاحب مفاتیح الجنان در کتاب منتهی الامال خود می آورد: «ابوصلت می‌گوید چون آن امام (رضا) در بستر (مرگ) قرار گرفت ناگاه جوان خوشبوی مشکین موی را در میان سرا دیدم که سیمای ولایت و امامت از جبین وی ظاهر بود، شبیه ترین مردمان بود به امام رضا پس به سوی وی شتافتم، سؤال کردم از کدام راه داخل شدی، که من درها را بسته بودم، گفت آن قادری که مرا از مدینه به یک لحظه به توس آورد از درهای بسته مرا داخل ساخت، پرسیدم تو کیستی، فرمود من حجت خدا بر تو ام، آمده‌ام پدر مظلوم و والد معصوم خود را ببینم و وداع کنم، آنگاه در حجره امام رفت، چون چشم امام بر فرزند خود افتاد از جای جست و یعقوب وار یوسف خود را در آغوش کشید و دست در گردن وی آورد و او را بر سینه خود فشرد و میان دو چشم او را بوسید و او را

با توجه به ویژگیهای خارق العاده امام، انتقال امامت نیز معمولاً به شکلی خارق العاده مطرح شده است.

در فراش خود داخل کرد و بوسه بر روی وی می داد و با وی از اسرار ملک و ملکوت و خزائن علوم رازی چند گفت که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و آخرین وودایع حضرت سید المرسلین را به وی تسلیم کرد، آنگاه بر لبهای مبارک وی کفی دیدم سفیدتر از برف، که امام جواد آنرا لیسید و دست در میان سینه پدر بزرگوار خو فرو برد و چیزی مانند عصفور (گنجشک) بیرون آورد و فرو برد و آن طایر قدسی به بال ارتحال، گرد متعلقات جسمانی از دامن خود افشانده و بجانب ریاض رضوان پرواز کرد.»[۱]

این روایت که شیخ عباس قمی از بحار نقل کرده، آنقدر جعلی بودن آن مسلم است که بدانیم موضع آقایان درباره آن چیست. اما نوع رد چنین احادیثی متفاوت است. بسیاری خواهند گفت، از کجا می دانید شاید درست باشد ما نباید فضائل امام را رد کنیم، برخی دیگر سکوت کرده و قلیلی هم خواهند گفت احتمالاً نادرست است و هیچ‌کس جرأت آن را ندارد که با جدیت تمام حدیثی که شیخ عباس قمی نقل کرده رد کند. رد آن به منزله غیر قابل اعتماد بودن سایر روایات شیوخ متقدم و اتهام مفوضه و یا ضعیف العقیده بودن بزرگان امامیه است و همچنین علاوه بر سایر مطالب کتاب منتهی الآمال که همین شیوه انتقال علم را برای ائمه دیگر نیز بر شمرده است، کتاب مفاتیح الجنان وی هم مخدوش می گردد.

مسأله فقط این نیست که این حدیث جعلی است؛ بلکه این حدیث نشان می دهد:

- راویان مجبور بوده اند برای علم فوق بشری امام، راه انتقال علم

---

۱ منتهی الآمال في تواريخ النبي و الآل، ناشر: دلیل، قم، ۱۳۷۹ش، ج۳، ص:۱۷۱۱ (به نقل از امالی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا و بحار الانوار)

فوق بشری هم ابداع کنند. به عبارت دیگر، پس از یک دروغ، دروغ دیگری برای توجیه آن لازم است.

- راویان به حد کافی برای خیال پردازی فرصت داشته‌اند و توانسته اند روی جزئیات داستانهای خود کار کنند.
- راویان اگر در ساخت تئوری خیالی خود به سند نیاز داشته اند به سادگی می‌توانسته اند به نقل از انسانهای شاخصی چون اباصلت هم روایت جعل کنند و باکی در این خصوص نداشته اند.
- جاعلان لازم نبوده که پاسخگوی احادیث ساخته و پرداخته خود باشند. چرا که اگر حدیث در یک فضای پرسش و پاسخ مطرح می شد، حتماً درباره اشتباهات بدیهی آن سؤال می گردید. مثلاً اگر از فضولی اباصلت در دیدار خصوصی امام و فرزندش بگذریم، آنجا که راوی گفته اباصلت نمی دانسته که آن‌ها چه می گویند، از کجا فهمیده خزائن علوم آسمانها و زمین را دارند رد و بدل می کنند. لذا همین که غالیان یک حدیث جعل کرده‌اند که منکر فضائل ما کافر است، برای ساکت ماندن مخاطب عوام این جعلیات کفایت نموده است.

همچنین بسیاری از متکلمین، برای توجیه علم امام به مصحف فاطمه، جفر و جامعه اشاره می کنند که در آن‌ها علم ما کان و ما یکون نگاشته شده است[1]. طبق روایات شیخ کلینی، این کتاب‌ها شامل علوم مربوط به احکام حلال و حرام، علم انبیاء و اوصیاء گذشته و علم ما یکون یعنی آنچه در آینده رخ می دهد می‌شده و نام و شرح حال همه شیعیان و دشمنان آن‌ها در آن نوشته

---

۱ عصای موسی یا درمان بیماری غلو، همان، ص ۲۸

شده است.

حتی درباره ابعاد فیزیکی این کتاب‌ها نیز در کافی اشاره شده است که با توجه به حجم محتوای آن چگونگی جاسازی این همه اطلاعات در آن خود سؤال بر انگیز است. در این احادیث جفر یک پوست گاو است[1]، جامعه طوماریست بطول هفتاد ذراع[2] و مصحف فاطمه نیز سه برابر قرآن است[3].

جناب آیت اللّه صالحی در کتاب خود توضیح می دهد برای جمعیت ۳.۵ میلیاردی (زمان نگارش کتابش) حتی اگر به ازای هر فرد یک خط در این کتاب‌ها باشد باید این کتاب صدهزار جلد ۱۰۰۰ صفحه‌ای داشته باشد و اگر سرنوشت هر فرد ۱ دقیقه زمان ببرد، حضرت علی (با توجه به اینکه طبق روایت ایشان نگارنده کتاب بوده) ۵۷۰۷ سال زمان برای نگارش این کتاب زمان نیاز داشته است[4].

لذا چاره‌ای برای عالمان دوازده امامای باقی نمی‌ماند مگر آنکه که کتاب‌ها را هم فوق طبیعی اعلام کنند. هرچند شاید پیشرفت تکنولوژی به توجیه عوام در این زمینه کمک کند و بگویند حضرات تبلت هایی داشته‌اند که می توانسته به کمک مودمهای ماهواره ای به کائنات متصل شوند و از این رو جواب هر سؤالی را در آن جستجو می نموده اند!

اشکال در این نیست که می گوییم خانواده حضرت زهرا(س) نمی‌توانسته اند کتابی خانوادگی داشته باشند، بلکه احادیثی که به این کتاب‌های افسانه‌ای اشاره دارد چند اشکال عمده با خود یدک می کشند:

---

۱ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳٤۸

۲ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳٤۵

۳ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳٤٦

٤ عصای موسی یا درمان بیماری غلو، همان، ص ۳۳

- اول اینکـه کـاربرد ایـن کتاب‌هـا مشـکوک بـه رقابت‌هـای فرقـه ای است[1]. مثلاً احادیث فراوانی وجود دارد که با اشاره به ایـن کتاب‌هـا مـی گوینـد محمـد ابـن عبـدلله، یـا فلان فرزنـد اولاد حسـن کـه قیـام کرده هرگز بـه حکـومت نمی‌رسد یـا از مـا نیسـت و از محتـوای ایـن کتاب‌های نامعلوم اعتبار اولاد امام حسن را زیر سؤال می برده اند.
- دوم اینکه طبق احکـام اسـلام، کتـاب قـرآن و شمشـیر پـدر بـه فرزنـد بزرگ‌تر به ارث می رسد، لذا با در نظر گرفتن اینکـه محتـوای جفـر احتمـالاً اسـلحه بـوده اسـت[2]، اولاد حسـن بـر اولاد حسـین و اولاد اسماعیل بر اولاد موسی کاظم در به ارث بـردن ایـن میـراث اولـویت دارند.
- سـوم اینکـه داشـتن علـم بـه آینـده از ارزشـهای ائمـه مـی کاهـد و اشکالات فراوانـی را بـه آن‌هـا نسـبت مـی دهـد، مثلاً وقـتی حضـرت علی در فراش حضرت رسول می خوابد که جان وی را نجـات دهـد، اگر بداند یقیناً کشته نمی شود، ارزش فداکاری او کاسته می‌شـود و یا زمـانی کـه افـرادی را بـه حکـومت برخـی دیـار مـی گمارنـد و ایـن افراد خیانت می کنند، حضرت نیز در خیانت آن‌هـا سـهیم مـی شـود.

---

۱ در بیشتر احادیث این باب (باب بیـان صـحیفه و جفـر و جـامعه و مصـحف فـاطمه ع) مطـالبی در رد زیدیه یا رقابت با آنها آورده شده است. مثلاً در حدیث سوم آورده است: «ابن ابـی یعفـور بحضـرتش عرضکرد اصلحك اللّٰه. پسران حسن او را (یعنی این صحیفه ها را) میشناسـند؟ فرمـود: آری بخـدا میشناسند، چنان که روز و شب را میشناسند و تشخیص میدهند کـه ایـن روز اسـت و ایـن شـب ولـی حسـد و دنیـاطلبی ایشـان را بـر سـرپیچی و انکـار وامیدارد و اگـر ایشـان حق را از راه حق جوینـد، برایشان بهتر است». (اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳۴۷)

۲ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۱ ص ۳۴۷، حدیث ۳

در حالیکه می‌بینیم حضرت به منذر ابن جارود نامه می نویسند که خوبی پدرت مرا فریب داد و گمان می کردم تو هم مثل او هستی[1]. یا مثلاً در جایی که مالک را به مصر می فرستند، با علم به اینکه مالک در این راه خائنانه به قتل می رسند، حضرت در خون وی شریک می شود و اشکالات فلسفی بسیاری برای زندگی ائمه نظیر انگور خوردن حضرت رضا بوجود می‌آورد که نیاز به بحث ندارد.

خلاصه آنکه برخی تصور می کنند پیش نیاز امام بودن و یا حتی پیامبری این است که به همه چیز اشراف داشته باشند. اما با وجود آیاتی چون «بی تردید تو قبل از این از غافلین بودی»[2] و وصیتنامه امام علی به امام حسن که در آن می‌فرماید «چه بسیار چیزها که تو نمی دانی و بعداً خواهی آموخت»[3] مشخص می‌شود که این اعتقاد چندان محلی از اعراب ندارد.

اگر اشراف حضرات ائمه و پیامبران به آینده یک اصل اعتقادی است، پس پیامبر وظیفه داشته‌اند به اصحاب خود این اصل را آموزش دهند و اگر اصحاب چنین اعتقادی داشتند، این حق را داشتند که در همه مواردی که پیامبر در غزوات شکست می خورده و اصحاب بسیاری کشته می شدند، پیامبرشان را در بکار نبردن علم خود به آینده سرزنش کنند! اما اینکه شواهدی نداریم که نشان دهد به حضرات در زمان حیاتشان به دلیل استفاده نکردن از علم به آینده شان مورد خطاب قرار گرفته باشند،که خود دلیلی مکفی است که بدانیم اصحاب نزدیک پیامبر و ائمه لااقل چنین اعتقادی نداشته اند و این اعتقاد محصول قرن دوم به بعد است. لذا تحقیقاً به نظر می رسد احادیث مربوط به

---

۱ نهج البلاغه، نامه ۷۱

۲ یوسف ۳

۳ نهج البلاغه، نامه ۳۱

اینکه ائمه به علم ما کان و ما یکون اشراف دارند، فاقد اعتبار بوده و راویان آن‌ها دروغگویانی بیش نبوده اند.

عصمت امام

اگر چه موضوع عصمت امام، بسیار مشابه موضوع علم غیب امام است، اما اعتقاد به عصمت ائمه در میان شیعیان فراگیر تر و جزء ضروریات مذهب اثنی عشری به شمار می رود.

طبقه	شرح عصمت	نوع عصمت
اول	ائمه از خطا و گناه همچون فرشتگان مصونند	ملکوتی
دوم	ائمه چون صورت برزخی گناه را می بینند، امکان ندارد گناه کنند	فوق بشری
سوم	به لحاظ تاریخی در زندگانی ائمه گناه آشکاری دیده نشده است	بشری

طبقه بندی مواضع علمای امامیه درباره عصمت امام

عوام و مداحان طبق معمول جزء طبقه اول هستند و روحانیونی که دستی در تحقیق ندارند هم جزء همان طبقه اند. ولی با توجه به شواهد قرآنی از اشتباهات پیامبران، علمای اهل تحقیق عصمت را مربوط به گناه دانسته و در طبقه دوم قرار می‌گیرند و طبقه سوم نیز بیشتر شامل روشنفکران دینی (نظیر دکتر شریعتی) می‌باشند و اگر کسی به عصمت معتقد نباشد متهم است که از

اصول شیعه اثنی عشری خارج شده است[1].

متکلمین شیعه نیز در توجیه عصمت پیامبر و امام از خطا گفته‌اند که امام یا پیامبری که اشتباه کند قابل پیروی نیست[2]. علامه حلی تأکید می کند «سر زدن گناهان بزرگ و کوچك از معصوم جایز نیست، خواه عمدی باشد و خواه سهوی. هم چنین در بیان تأویل، معصوم نباید مرتکب غلط و اشتباه شود و زندگی معصوم، از ابتدای عمر تا آخر باید از این امور منزّه و پاك باشد.»[3] حر عاملی حتی سهو را نیز برای امام ناممکن فرض می‌کند و می نویسد «به خاطر دلیل های عقلی و نقلی بسیار بر این که ارتکاب سهو در هر شرایطی از معصوم محال است»[4] و احادیثی که بیان گر سرزدن سهو از رسول خدا (ص) است را حمل بر تقیّه کرده است.

این مدعاها با قرآن سازگار نیست، چرا که در قرآن خطای پیامبران از حضرت آدم گرفته تا نوح، ابراهیم، یونس و حتی خود پیامبر نیز گوشزد شده‌اند و حمل همه آن‌ها به تقیه بیشتر به تمسخر و دست انداختن آیات قرآن می ماند. لذا طبقه اول یک طبقه علمی و منطبق بر قرآن نیست.

علاوه بر آن، تاریخ نشان داده اصحاب پیامبر نیز اعتقادی به خطا ناپذیر بودن ایشان نداشتند. اگر اعتقاد به خطاناپذیر بودن پیامبر از اعتقادات ضروری

---

۱ یکی از ابواب اعتقادی شیخ صدوق در اعتقادات امامیه باب عصمت است. (اعتقادات شیخ صدوق، همان، ص ۹۶)؛ شیخ مجلسی نیز با اشاره به این سرفصل کتاب می نویسد: عصمت با تعریف شیخ صدوق مورد اتفاق تمامی علماء شیعه و از ضروریات مذهب امامیه است.

۲ بعنوان نمونه از آثار شیخ طوسی مراجعه کنید به الإستبصار، ج ۱ ص ۳۷۱، ذیل حدیث ۱۴۱۱

۳ إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدین، علامه حلی، محقق مهدی رجایی، ناشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ص ۳۰۳

٤ وسائل الشیعة، همان، ج ۸ ص ۱۹۹؛ شیخ این اظهار نظر را پس از آنکه سهو امام صادق در نماز را نقل می‌کند مطرح نموده و سپس سهو امام را حمل بر تقیه می کند.

اسلام است، لازم بوده پیامبر آنرا به گوش همه مسلمین برساند، اما برعکس می‌بینیم که بسیاری از اوقات از پیامبر سؤال می شده که این نظر خودت است یا دستور وحی و اگر نبوده مردم گاهی اوقات نظر وی را تغییر می‌داده اند. بعنوان نمونه در جنگ بدر، وقتی حضرت پشت چاه اردو زدند، حباب ابن منذر پرسید آیا این وحی الهی بود؟ حضرت فرمود رأی من چنین بود، حباب گفت نظر من این است که چاه را در عقب خود قرار دهیم تا در صورت عقب نشینی، چاه را از دست ندهیم، حضرت این پیشنهاد را پذیرفت و مکان نیروها را به جای جدید تغییر داد[1].

شاید برخی در پاسخ بگویند اینکه پیامبر اصحاب را جمع می کرده و می گفته «ای مردم مرا مشورت دهید!»[2] نمادین بوده و می‌خواسته مشورت را به مردم یاد بدهد و بدون مشورت دیگران نیز دچار خطایی نمی شده است.

باید گفت اگر قرار باشد هر جا رفتار پیامبر منطبق بر عقیده ما نبود آنرا صوری تصور کنیم، ممکن است منجر به این شود که دیگران خصال پیامبر را هم صوری تصور کنند و با این کار ارزشهای پیامبر را زیر سؤال می بریم. صوری تصور کردن رفتار پیامبر -حتی اگر معنای ریاکاری نداشته باشد- مساوی مردم را کودک انگاشتن است و اگر مردم بدانند پیامبر نمایش بازی می کرده، ناراحت می شدند. سرکار گذاشتن مردم از اخلاق یک پیامبر باید به دور باشد و باعث می‌شود ما نتوانیم تشخیص دهیم که کدام حرکات پیامبر نمادین و صوری بوده و کدامش واقعی است و شبهات بسیار ایجاد می کند.

همچنین تصور اینکه یک قدرت متافیزیکی وجود دارد که نمی گذارد امام

---

۱ سیره ابن هشام، بیروت، بی تا، ج ۱ ص ۶۲۰

۲ اشاره به قضیه سفر به مکه (ابن کثیر، بداية و النهاية، دارلحیاة التراث العربی، بی تا، ص ۱۹۷)

توان و یا اراده انجام خطا یا گناه نداشته باشد، ارزش تقوای این بزرگواران را زیر سؤال می‌برد و مقام آن‌ها را از انسانیت به فرشته پایین می آرود.

در حالیکه قرآن می‌فرماید «به مردم بگو من نمی‌گویم خزائن پروردگار نزد من است، و من غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که ملک هستم، جز این نیست که از آنچه بر من وحی می‌گردد متابعت می کنم»[1].

استدلالی که علمای امامیه از قرآن برای عصمت به کار می‌برند دو آیه است. یکی آیه تطهیر و دیگری آیه‌ای که ابراهیم زمانی که از خدا می پرسد آیا فرزندان من هم امام (پیشوا) قرار داده می شوند، خداوند می‌فرماید عهد من به ظالمین نمی رسد[2]. اما ظاهر این آیات برای استنباط مفهوم عصمت کافی نمی باشد و علمای امامیه بکمک برخی احادیث از این آیات تفسیر به عصمت می کنند. بعنوان مثال معنای ظاهری آیه عهد من به ظالمین نمی رسد این است که رسول الهی نمی تواند ظالم باشد. بعبارت دیگر از میان نوادگان ابراهیم، میراث رسالتش به نوادگانی که به ظلم شناخته شده باشند، نخواهد رسید و این به هیچ وجه معنای ذاتی بودن عصمت پیامبران نمی دهد و اینکه کسی بگوید ظالمین در اینجا به این معنی است که بهیچ وجه من الوجوه شخص گناه و خطایی مرتکب نشده است، استدلالی ناقص است، چرا که اولاً ظلم، نسبی و دارای درجات است و دوماً هر کس که خطایی به سهو یا حتی عمد انجام دهد لزوماً به وی عنوان ظالم اطلاق نمی گردد. لذا برداشت از این آیه به نفع عصمت، تنها یک برداشت و تفسیر خاص است و برای محقق حجیت کافی ندارد.

آیه تطهیر کمی مفصلتر است ولی استدلال آن برای عصمت، از آیه ظالمین

---

۱ انعام ۵۰

۲ بقره ۱۲٤

هم دشوارتر است و لذا غالباً با احادیث ترکیب شده و از آن استنباط به عصمت می گردد. متن آیه بهمراه آیات قبل از آن چنین است: «ای زنان پیامبر، شما همچون زنان دیگر نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس صدای خود را نازک مکنید که بیمار دلان در شما طمع کنند و به نیکویی سخن گویید (۳۲) و در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت ظاهر نشوید و نماز بخوانید و زکات دهید و از خدا و رسولش اطاعت کنید، همانا خدا می خواهد که پلیدی از شما اهل بیت برود و پاک و پاکیزه گردید (۳۳) آنچه را در خانه های شما از آیات و حکمت خوانده می‌شود به یاد بسپارید، بدرستیکه خدا نکته بین و آگاه است (۳٤)»[1].

مشخص است که مخاطب این آیات همسران پیامبر است، اما به دلیل اینکه در تمام این آیات به جز بخش «لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» ضمیر مونث بکار رفته است، برخی علمای دوازده امامی معتقدند که این بخش از آیه از جای دیگری به اینجا آورده شده است[2]. اهل سنت نیز به این استدلال (بکار رفتن ضمیر نکره) اینگونه پاسخ داده‌اند که در این بخش از آیه، تطهیر شامل پیامبر هم می‌شود و تنها زنانش نیستند، لذا وقتی مذکر و مونث جمع زده می شوند، ضمیر نکره بکار برده می شود.

اما نکته مهم، عدم امکان استنباط «یرید ان یطهرکم» به عصمت ملکوتی است. اینکه خداوند چیزی را می خواهد، لزوماً به منزله تحقق آن در چارچوب «ان یقول له کن فیکون» نیست و ممکن است نشان دهنده آنچه مراد اوست

---

۱ احزاب ۳۲ تا ۳٤

۲ مهر تابان، علامه تهرانی، به نقل از علامه طباطبایی، نشر نور ملکوت قرآن، مشهد ۱٤۲۵ق، ص ٤۱۲ تا ٤۱۸

باشد. مثلاً در آیه «یرید اللّه ان یبین لکم و یهدیکم ...»[1] این معنا متصور نیست که خداوند چون اراده کرده است همه را هدایت کند لذا همگی قطعاً هدایت می شوند، بلکه منظور از «یرید» به اینکه خداوند خواسته اش این است که ما هدایت شویم، نزدیکتر است. بنابراین برای یک محقق بی‌طرف، این آیات برای اثبات عصمت کفایت نمی کنند[2].

حتی با فرض اینکه تطهیر همان عصمت از گناه است و همچنین با پذیرش حدیث کساء را که به اطلاق آیه تطهیر به پنج تن آل عبا بهمراه جبرئیل اشاره می‌کند، مسأله دیگر عدم تعمیم برچسب تطهیر به سایر ائمه است. بنابراین تازه اختلاف بین فرق شیعه آغاز می گردد. امامیه نام دوازده شخص را می برند، اسماعیلیه نام ۷ تن را می‌برند[3] و جارودیه (از فرق مشهور زیدیه) معتقدند عصمت تنها شامل پیامبر و امام علی و حسنین است[4] و شامل دیگر امامان نمی گردد؛ و برخی فرق زیدیه نیز قائل به عصمت نیستند[5].

نکته قابل توجه دیگر آن است که بدون داشتن علم غیب (علم مطلق به همه چیز)، رسیدن به عصمت مطلق هم عقلاً محال می گردد. زیرا بدون آنکه یک شخص، علم کامل به نتیجه انتخابهای خود داشته باشد، نمی‌تواند به یقین بگوید اشتباه انتخاب نکرده است.

---

۱ نساء ۲۶ و ۲۷

۲ نکته قابل ذکر در اینجا این است که منظور از این جملات این نیست که ائمه علیهم السلام نعوذ باللّه پاک و مطهر نیستند و یا اینکه آیه شامل آن بزرگواران نمی گردد؛ بلکه تنها مسأله این است که از این آیه برای یک محقق، علم به عصمت فوق بشری ائمه حاصل نمی گردد.

۳ تاریخ فرق اسلامی، حسین صابری، نشر سمت، تهران، ۱۳۸٤ش، ج ۲ ص ۱۵۱ و ۱۵۲

٤ اصول الدین، ابو منصور بغدادی، دارالفکر، بیروت، ١٤١٧ه، ص ١٤٧

٥ الزیدیة نظریة و تطبیق، فضیل شرف الدین، (بی جا)، عمان، ١٤٠٥ق، ص ٩٠ تا ٩١

فارغ از بحث کلامی و حدیثی درباره عصمت که به تحقیق مفصل تری نیازمند است، باید پرسید انگیزه بزرگان و متولیان مذهب از وارد کردن عقاید عصمت و علم بی انتهای امام، چه بوده است و این اعتقادات چه نیازی از آن‌ها را پوشش می‌داده است؟!

الف) نیاز به توجیه امامان خردسال

اگرچه بحثهای ماورایی بودن ائمه پس از امامت علی بن ابی طالب در برخی از فرق غالی شیعه مطرح گردید، اما شروع این بحثها در امامیه بیشتر به زمانی برمی گردد که امام رضا در توس مسموم می گردند و فرزندی هفت ساله از خود بجای می گذارند. بخشی از علمای امامیه مجبور می‌شوند برای حفظ دستگاه وکالت، ماورایی بودن امام را وارد حوزه کلامی کنند و بیشتر مقالات و رسالات کلامی امام و مناظرات آن‌ها با زیدیه به همین دوره بر می گردد[1].

در حالیکه پیش از این، نگاه امامیه به امامان، بعنوان برترین عالمان عصر و مرجعی برای کسانی که به دنبال حقیقت دین پیامبر بودند بوده است[2]، اما با تقویت دستگاه متولیان فرقه امامیه در دوره کودکی امام جواد، امامان به موجوداتی ذاتاً معصوم و عالم به همه علوم تغییر هویت پیدا می کنند.

ب) تقویت بنیه اعتقاد عوام

تاریخ مسیحیت نشان داده است که عوام با موضوعات احساسی راحت تر ارتباط برقرار می کنند و آنرا بهتر درک می کنند تا بحثهای کلامی و منطقی.

---

۱ فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۰؛ همچنین نگاه کنید به مکتب در فرایند تکامل، همان، ص ۷۸

۲ اوائل المقالات، شیخ مفید، تحقیق شیخ ابراهیم انصاری، ۱٤۱۳ق، ص ۳۷

در درگیری‌های بین متکلمین امامیه، غالیان و مفوضه که قائل به فوق بشری بودن امام بودند، سعی می کردند که رقبای شیعه خود را به سنی گری و ضعف ایمان و انکار فضائل اهل بیت و مخالفت با آنان متهم ساخته[1] و روایات خود را بعنوان خط اصلی شیعه جا بیندازند و بدیهی است که عوام که سر از مناظرات کلامی در نمی آورند و خصوصا عوام عجم که حتی به منابع اصلی دین از جمله قرآن آشنایی هم نداشتند، در دام تبلیغات احساسی مفوضه افتادند و آن‌ها موفق شدند روایات و تفاسیر خود را بیش از روایات رقیب خود جا بیندازند و عملاً حجم زیادی از احادیث این گروه در کتاب‌ها معتبره شیعه دوازده امامی ورود پیدا می کند[2].

لذا یکی از انگیزه‌های اصلی برای عوامانه کردن اعتقادات شیعه، جذب عوام بود. قابل تردید نیست که در فضای غیبت صغری، جذب عوام اهمیت بسزایی داشت، خصوصاً از این جهت که افزایش توده طرفدار، ارتباط مستقیم با درآمد ناحیه مقدسه داشت. لذا می‌بینیم زنجیره ای از روایات اکوسیستم پایداری را بوجود می‌آورند که بسیار بهتر از فرقه های رقیب در طول تاریخ شیعه توانسته بقای خود را حفظ کند.

از طرف دیگر، هر مذهبی پس از تثبیت و پیدا کردن عمق در باور عوام، شروع به ایده‌آل گرایی می کند و از برخی استعدادهای معنوی آن گرایشهای عرفانی تشکیل می‌شود که پرداختن به برخی فرق عرفانی امامیه که مبتنی بر ستایش ائمه به عنوان انسان کامل است (انسانهایی که مطلقاً کوچکترین نقصی ندارند)، خود تحقیقی جداگانه می طلبد.

---

۱ اعتقادات شیخ صدوق، همان، ص ۱۰۱، هدایة خصیبی، همان، ۳۸۵

۲ در این خصوص مراجعه شود به تحقیق مفصلی که آیت الله حسن مدرسی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل انجام داده است. (مکتب در فرآیند تکامل، همان، ص ۹۵ تا ۱۰٤)

خمس

یکی از نکاتی که همواره به عنوان افتخارات شیعه به ما گفته شده است، این است که مذهب اثنی عشری در طول تاریخ خود مستقل از نهاد حاکمیت عمل می‌کرده است و دلیل آن منبع درآمد مستقلی است که نهاد یا سازمان این فرقه دارد. فارغ از اینکه این استقلال همواره نسبی و مخدوش بوده و اصولاً فراگیر شدن فرقه دوازده امامیه در فلات ایران و جا افتادن سنتهای آن به همت پادشاهان دوره صفویه صورت گرفته است، سؤال اصلی ما در این فصل این است که آیا افتخار استقلال مالی به معنای درست بودن آن نیز هست؟ و آیا اصولاً واجب کردن حکمی بر مردم برای تأمین هزینه‌های طلاب دینی و کمک به فقرای سادات مبنای شرعی دارد یا خیر؟

در طول تاریخ، مذاهبی به لحاظ گستردگی پیروان موفق تر بوده‌اند که نظام درآمد و هزینه منسجم و دقیقی داشته‌اند و در عین حال که متولی احساسات مذهبی عوام بوده‌اند، به عنوان یک بدنه توانمند مالی نیز با قدرت نیز تعامل خوبی داشته اند. از همین رو است که می‌بینیم مذهب کاتولیک با تفاوتی فاحش از سایر رقبای مسیحی خود، موفق شده است از شرق تا غرب عالم و از شمال تا جنوب آنرا (باستثنای ممالک اسلامی) تحت سیطره خود در آورد.

در آیات قرآن اشاره شده که «بسیاری احبار و رهبانیون دینی اموال مردم را به ناحق می‌خورند و راه خداوند را سد می کنند»[1].

متأسفانه بسیاری ترجمه کنندگان وابسته به سازمان مذهب، احبار را که به معنی عالمان است به معنی علمای مسیحی و رهبان را نیز به معنی راهبه های

---

۱ توبه ٣٤

مسیحی گرفته‌اند، که این ترجمه اضافاتی دارد که معنای آیه را منحرف می کند. حِبر به معنی مداد، اثر، عالم یا عالم دین است و احبار به معنی عالمان و اهل نوشتن است[1] و رهبان هم از ریشه رَهِب گرفته شده است و به معنای رهرو، نگهبان، زاهد و ترسان می‌باشد[2] و معنی عمومی آن عزلت گیرندگان از دنیا و کسانی است که به سیر و سلوک دعوت می کنند و راهب و راهبه نیز از همین

---

۱ در فرهنگ مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ترجمه خسروی حسینی، ناشر مرتضوی، تهران، ۱۳۷٤ش، ج ۱ ص ٤٤٣ در معنی کلمه حبر آمده است: الحبر یعنی دانشمند و جمعش احبار است و نامگذاری آن برای آن است که آثار علمی دانشمندان در دلها و خاطره ها باقی است؛ در فرهنگ العین، خلیل بن احمد فراهیدی، نشر هجرت، قم، ۱٤۰۵ق، ج ۳ ص ۲۱۸ نیز آمده است حبر یعنی اثر شیء، ... عالم از علمای اهل دین است و جمع آن احبار است؛ تاج العروس من جواهر القاموس، زبیدی، نشر دارالفکر، بیروت، ۱٤۱٤ق، ج ۲ ص ۵، حبر را به معنی چیزی که بدان می‌نویسند و احبار را به معنای اهل معرفت به اخبار امم گرفته است؛ الافصاح فی الفقه اللغة، حسین یوسف موسی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱٤۱۰ق، ج ۱ ص ۲۱۱، حبر را به معنای عالم چه مسلمان چه ذمی گرفته است و جمع آن احبار است. فرهنگ ابجدی، فواد افرام بسطامی، نشر اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۳۱۷، حبر را به معنی مرکب یا جوهر نوشتن، گرفته است. لسان السان، عبداللّه علی مهنا، نشر دارالکتب العملیه، بیروت ۱٤۱۳ق، ج ۱ ص ۲۲۳، الحِبر و الحَبر را به معنای مداد و عالم گرفته است، و گفته جمع آن احبار است.

۲ فرهنگ ابجدی، همان، ص ٤٤٤، رهب به معنای ترسیدن است. المکنز العربی المعاصر، ناصر اسمعیل، مکتبة لبنان ناشرون، ۱٤۱٤ق، ص ۵۰؛ رَهِبَ: [رهب]. (ف). فَزِعَ (ترسانیدن)، ذُعِرَ، خَافَ، فَرَقَ، ارْتَاعَ، رَعِبَ، وَجِلَ، ارْتَعَبَ، حَذِرَ، خَشِيَ، هَابَ، تَوَجَّسَ، تَهَيَّبَ؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، همان، ج ۲ ص ۱۱۱، الرَّهْبَة و الرُّهْب: ترس و خوف با دور اندیشی و احتیاط و اضطراب، در آیات: (لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً - ۱۳/ حشر) و (جَناحَكَ مِنَ الرَّهْبِ - ۳۲/ قصص) که- الرُّهْب- هم خوانده شده یعنی بیم و ترس، ... رَهْبَانِيَّة: زیاده روی در تحمّیل عبادات از فرط بیم و خوف. الافصاح فی فقه اللغه، همان، ج ۲ ص ۱۲٦۳، الرَّهبانيّة: رَهِب يرهَب رَهبة و رَهَبا و رَهبا و رُهبا و رُهبانا و رَهَبانا: خاف. و أرهبه و رهّبه و استرهبه: أخافه. و الراهب: المتعيّد المنقطع فی الصَومَعة للعبادة. و الجمع رُهبان. و ترهّب: انقطع للعبادة. و- صار راهبا يخشَى اللّه، و الرَّهبانيّة من ذلك و هی التخلّی عن أشغال الدنيا و ترك مَلاذّها و الزُّهد فيها و العُزلة عن أهلها.

ریشه اند[1].

درست است که در عصر پیامبر هنوز جامعه آخوندی و جامعه سیر و سلوکی شکل نگرفته بودند، اما کلام قرآن فصیح تر است از آنست که بخواهد تنها برای یک مقطع خاص زمانی نوشته شده باشد. لذا اگر اشاره قرآن به گروه خاصی از عالمان بود می توانست از همان واژه مصطلح آن نظیر اهل کتاب استفاده کند که به متولیان دین یهودیت و مسیحیت اشاره دارد. پس اگر قبول داریم که قرآن از گزاره های فصیح استفاده می‌کند، چون قرآن به احبار که یک کلمه عام است اشاره کرده، نمی‌توانیم یک کلمه عام را از جانب خود به یک گروه خاص محدود کنیم. ضمن اینکه با مشاهده سایر ادیان شرقی نیز به وضوح در می یابیم که کشورهایی که مردم آن در فقر مطلق به سر می‌برند معابد آنها از تجمل فوق‌العاده‌ای برخورداند و این نشان می دهد روحانیون ایشان از مال مردم به ناحق می‌خورده اند و این آیه صرفاً مختص مسیحیت نیست.

خمس از نگاه شیعه دوازده امامی چیست؟

آیت اللّه سیستانی در رساله توضیح المسائل خود[2] می نویسد: «در هفت چیز خمس واجب می شود: اول منفعت کسب، دوم معدن، سوم گنج، چهارم

---

۱ شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، نشوان بن سعيد حميرى، ناشر دارالفكر، دمشق، ۱٤۲۰ق: [الرُّهْبان]: جمع: راهب، و هم الزهاد و العباد. مجمع البحرين، فخر الدين فريحى، ناشر مرتضوى تهران، ۱۳۷۵ش، ج ۲ ص ۷۵، الرُّهْبانُ جمع رَاهِبٍ، و هو الذي يظهر عليه لباس الخشية، و قد كثر استعمال الرَّاهِبِ في متنسكي النصارى. و الرَّهْبَانِيَّةُ: تَرَهُّبُهُمْ في الجبال و الصوامع و انفرادهم عن الجماعة للعبادة، و معناها الفعلة المنسوبة إلى الرَّاهِبِ و هو الخائف

۲ رساله توضیح المسائل، آیت اللّه سیستانی، انتشارات عالم افروز، ۱۳۸۷ش، ص ۲۹٤، **مسأله ۱۷۲۱**

مال حلال مخلوط به حرام، پنجم جواهری که از آب بواسطه غواصی بدست آید، ششم غنیمت جنگ، هفتم بنابر مشهور زمینی که کافِر ذمی از از مسلمان بخرد». در ادامه نیز می افزاید: «خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسم آن سهم سادات است و باید به سید فقیر یا یتیم یا مانده در راه بدهند و نصف دیگر آن سهم امام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند و احتیاط لازم آن است که او مرجع اعلم و مطلع بر جهات عامه باشد»[1]. سایر مراجع هم در این حکم با جناب آقای سیستانی (با تفاوتی بسیار جزئی) هم عقیده هستند[2].

حال بگذارید به آیه خمس دقت نماییم. تنها آیه‌ای که به این حکم در قرآن اشاره دارد آیه ٤١ سوره انفال است که می فرماید: «بدانید که از آنچه غنیمت می‌گیرید (غَنِمتُم) خمس آن برای خداست و برای رسول و برای نزدیکان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان، اگر به خدا و آنچه به بنده خود در روز فرقان و روزی که دو جمعیت با هم تلاقی می‌کنند (منظور روز جنگ بدر است[3]) نازل کردیم ایمان دارید؛ و خداوند بر همه چیز تواناست».

با آنکه تمام آیات قبل و بعد درباره جنگ بوده و در این آیه تنها به غنیمت اشاره شده، اما در رسالات احکام مراجع، غنیمت تنها یکی از هفت چیزی شمرده شده که به آن خمس تعلق می گیرد. غنّم به معنای بچنگ آوردن، غارت

---

١ رساله توضیح المسائل آیت اللّه سیستانی، همان، ص ٣٠٦، مسأله ١٨٠٤

٢ رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوای مراجع معظم تقلید، آیت اللّه خمینی، گلپایگانی، خوئی، اراکی، منتظری، نشر تفکر، تابستان ٧٢، چاپ باقری قم، ص ٤٦٨ـ مسأله ١٧٥١ و ص ٤٩٣، مسأله ١٨٣٤

٣ تفسیر نمونه، ناصر مکارم، نشر دارالکتاب الاسلامیة، ١٣٧٤ش، ج ٧ ص ١٧٢-١٧٣

کردن، چپاول و تاراج و امثالهم است[1] و کسی فعل غَنِمَ و کلمه غنیمت را برای کسب و درآمد از دسترنج بکار نمی‌برد و اگر هم با لغت بازی کرده و آنرا به معنای گوسفند (غَنَم) بگیریم و از آن مفهوم کسب و کار چوپانی را به زعم خود برداشت کنیم، خمس نباید از سود باقیمانده از کسب حساب شود، بلکه باید یک پنجم از همه درآمد فرد حساب گردد، چرا که آیه کوچکترین اشارتی به باقیمانده غنیمت از مخارج زندگی نمی کند، بلکه همانطور که پیامبر یک پنجم غنائم جنگ را ابتداءً و از کل غنائم بر می داشتند[2]، اینجا نیز می بایست در بدو کسب، خمس آن کسر می گشت؛ نه آنکه یکسال از مصرف سالانه اشخاص بگذرد.

به نظر می رسد کشف این نکته که غنیمت شامل کسب هم می‌شود مربوط

---

١ فرهنگ عمید، حسن عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربان‌زاده، ناشر: اشجع، ١٣٨٩ش: (اسم) [عربی: غنیمَة، جمع: غنائم] ١ر آنچه در جنگ به‌زور از دشمن گرفته شود. ٢. آنچه بی‌رنج و زحمت به‌دست آید. فرهنگ دهخدا: غنم [غ ُ] (ع مص) غنیمت یافتن. (تاج المصادر بیهقی) (ترجمان علامهٔ جرجانی تهذیب عادل). غنیمت، و پیروزی به چیزی بی دسترنج ، یا غُنم در حصول چیزی بی دسترنج آید و بس، و در غنیمت غیر آن. (منتهی الارب). ج، غُنوم. (لسان العرب). غنیمت و توانگری. (مهذب الاسماء). غنیم. غنیمت گرفتن. غنیمت یافتن. رسیدن به غنیمت و فَیءْ. رسیدن به چیزی بی رنج و مشقت و بلاعوض. فرهنگ فارسی معین: (غَ مَ) [ع. غنیمة] ١. هر آن چه که در جنگ از حریف شکست خورده به دست آید. ٢. در فارسی هر مالی که بدون زحمت به دست آمده باشد. فرهنگ ابجدی، همان، ص ٦٤٧: غَنِمَ- غُنْماً الشيءَ: بر آن چیز بی‌رنج و زحمت دست یافت،- غُنْماً و غَنَماً و غَنیمَةً و غُنْماناً: مالی بدست آورد؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، دارلکتب العملیة بیروت، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ١٤٣٠ش، ج ٧ ص ٣٣١: مصبا- غَنِمْتُ الشيء أَغْنَمُهُ غَنْماً: أصبته غنیمة، و الجمع الغنائم والمغانم، و الغنم بالغرم، أی مقابل به، فكما أنّ المالك یختصّ بالغنم و لا یشاركه فیه أحد: فكذلك یتحمّل الغرم. ابو عبید: الغنیمة ما نیل من أهل الشرك عنوة و الحرب قائمة، و الفیء ما نیل منهم بعد أن تضع الحرب أوزارها.

٢ البحر المحیط فی التفسیر، ابوحیان اندلسی، دارالفکر بیروت ١٤٢٠ق، ج ٥ ص ٣٢٣

به اوایل قرن سوم است. چرا که حضرت رسول به جز خمس غنائم جنگی گونه دیگری از خمس را از مردم اخذ نکرد و این مسأله شامل حضرت علی و امام حسن -که به خلافت رسمی می رسند- هم می‌شود و کسی آنرا انکار نکرده است[1] . آقایان چهار دلیل عمده برای اینکه خمس تا عهد امام صادق دریافت نمی شده است[2] عنوان کرده اند. اول این که پیغمبر به تشخیص خود، از اجرای کامل این حکم صرف نظر کرده و جای مؤاخذه ندارد، دوم این که در اوائل اسلام چون مردم فقیر بودند خمس به آن‌ها تعلق نمی گرفت و سوم رویکرد سیاسی ائمه نخستین مقابله نکردن با حکومت به واسطه عدم دریافت خمس بوده (همان تقیه خودمان که همه جا به کار می آید) و چهارم آنکه پیامبر و ائمه با علم غیب خود می دانستند خلفا از این حکم برای غارت مردم سوءاستفاده خواهند کرد، لذا این حکم را از مردم پنهان نموده اند!

این توجیهات اشکالات اساسی دارند. اول آنکه خمس آنطور که علمای شیعه مطرح کرده‌اند از ضروریات دین است و کسی که از درهمی از آن سر باز بزند از غاصبین حق اهل بیت -که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد- است. سؤال این است که اگر مسأله تا این اندازه اهمیت دارد، آیا پیامبر می‌توانسته در اجرای حکم خداوند مسامحه و تعدیل انجام دهد؟ چگونه پیامبر می‌توانسته از حکم خدا سرباز زند، در حالیکه آیات متعدد قرآن تذکر می‌دهد آنانی که بر

---

۱ http://www.hawzah.net/fa/Question/View/۱۰۹۳۰

۲ البته درباره اینکه آیا در زمان امام صادق و حتی امام کاظم و امام رضا نیز خمس دریافت می‌شده است دلیل قطعی (سندی که منبع چند کاناله داشته باشد) وجود ندارد و اولین سند تاریخی خمس، به دوران کودکی امام جواد بر می گردد، که در ادامه درباره آن توضیح داده خواهد شد.

اساس آنچه خدا نازل کرده، حکم نمی‌کنند کافر[1] و ظالم[2] و فاسقند[3]! اگر بر فرض محال بگوییم پیامبر از اینگونه آیات مستثنی است، آیا شایسته بوده که دیگران را در جریان شکل اجرایی این حکم قرار ندهد و آنها را آگاه نسازد و نسبت به ترک پرداخت آن هشدار کافی نورزد!؟ مگر غیر از این است که اگر پیامبر آنچه را به وی نازل شده به مردم ابلاغ نکند و احکام خدا را به هر دلیلی مخفی کند، رسالت خود را به انجام نرسانده است؟[4]

در خصوص استدلال دوم باید پرسید آیا در زمان پیامبر و در زمان حضرت علی یا امام حسن، ثروتمند وجود نداشته است؟ پس از فتح ایران در زمان عمر، بسیاری از اصحاب، صاحب دهها غلام و کنیز بوده‌اند و بسیاری از ثروت پادشاهان ایران به دست مهاجرین و انصار افتاد و اتفاقاً اصحاب بسیار هم ثروتمند بودند. با توجه به اینکه خمس یکی از ضروریات دین است و رد کننده آن از دین خارج می شود، چگونه و بر چه اساسی حضرات می‌توانسته اند احکام خدا را تعطیل کنند؟! آیا این مدعا به ساحت پیامبر و حضرت علی و سایر ائمه که احکام خدا را معلق گذاشته یا نادیده گرفته‌اند اتهام سنگینی وارد نمی کند؟!

در تحقیقی که توسط دانشمند محترم آقای حسن مدرسی طباطبایی انجام شده، مشخص می شود اولین بار اوایل قرم سوم و آخرین سال زندگی امام جواد بود که نامه‌ای برای وکلاء برای دریافت خمس از چند رقم در آمد مشخص

---

١ مائده ٤٤

٢ مائده ٤٥

٣ مائده ٤٧

٤ مائده ٦٧

ارسال شده است[1]. و حتی امام صادق و امام باقر نیز خمس را دریافت نمی کرده‌اند و آنرا مربوط به دوره قائم دانسته اند[2].

این تحقیق مستند از نظام وکالت و اختیارات فعالیتهای آنها اشاره داشته و با استناد به کتاب‌های کافی، من لایحضره الفقیه، غیبت نعمانی و طوسی و دیگر منابع معتبر شیعه نشان می‌دهد نظام وکالتی که پایه آن از زمان امام صادق برای پاسخگویی به سؤالات مردم گذاشته شده بود از شیعیان تنها هدایای مالی دریافت می‌کرده اند[3].

یک مؤید جدی برای این مطلب، برخی روایات تاریخی در زمان امام صادق و امام کاظم است که دریافت وجوه شرعی از مردم را در دربار عباسی منکر می شوند[4]. همچنین این تحقیق نشان می دهد که پیش از امام جواد، ائمه گاهی اوقات از مردم هدایای مالی، زکات، نذورات و صدقات قبول می کردند و

١ در حدیث کلیدی مورد اشاره که بیانگر آغاز خمس از درآمد است، شیخ طوسی از کانالی که با چهار واسطه به علی بن مهزیار می رسد، نقل می کند که امام جواد به وی مرقوم می فرماید: خمس واجب گشت بر طلا و نقره که یکسال از آن گذشته باشد (تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تحقیق خراسان، نشر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ١٤٠٧ق، ج ٤ ص ١٤٢)

٢ مکتب در فرایند تکامل، همان، ص ٤٤-٤٧

٣ در برخی متون دریافت زکات از سوی ائمه نیز ذکر شده است و برخی نیز زکات را بر بنی هاشم حرام دانسته اند. البته آنچه روی آن اتفاق نسبی وجود دارد حرمت دریافت صدقه برای بنی هاشم است. (مراجعه کنید به تهذیب الاحکام، همان، ج ٤ ص ٦٠ حدیث ٨ همچنین باب وجوب اخراج الزکاة الی الامام، ج ٤ ص ٩٠)

٤ در نمونه‌ای از این روایات از حضرت صادق نقل شده که به دربار منصور دعوت شده و از او در خصوص دریافت خراج (که معنی وجوه شرعی مسلمین می دهد) بازخواست می‌شود و ایشان این مدعا را تکذیب می کند. (بحارالانوار، همان، ج ٤٧ ص ١٨٧) و جای دیگر این مطلب برای امام کاظم نیز در عصر هارون الرشید تکرار می شود، و امام آنرا نسبت کذب از سوی دشمنانشان قلمداد می کند. (عیون اخبار الرضا، ابن بابویه، مصحح مهدی لاجوردی، نشر جهان، تهران ١٣٧٨ق، ج ١ ص ٨١)

گاهی نیز امتناع می کردند، ولـی دریـافت خمـس در عصـر امـام رضـا و پیـش از آن، از متن احادیث تاریخی استنباط نمی گردد[1].

باید توجه داشت که در زمان امام جواد و امـام هـادی کـه هـر دو در عنفـوان کودکی به امامت رسیده بودند، نظام وکـالتی مسـتقلی وجـود داشـت کـه روز بـه روز در حال گسترش و قدرت گرفتن بـود و از طـرف علمـای امـامیه حمـایت مـی گردید. اگرچه علمای امـامیه در آن سـالها از شـرکت در مباحثـات کلامـی عصـر خود پرهیز می‌کردند و همه چیز را به امام ارجاع می دادند و امام را سپر دفـاعی خودشان قرار می دادند[2]، ولی با توجه به تمکن مالی وکلا و قدرتی که بویژه در دوره کودکی امامان جواد و هادی پیدا کرده بودنـد، دسـت آن‌هـا بـرای هـر عملـی باز بود و همانطور کـه ایـن تحقیـق اشـاره مـی کنـد، نظـام وکـالت حتی در زمـان دعوت امام هادی به سامراء، به شکل منظم و مرتب با تشـکیلات دقیـق و متـین از مردم خمس و سایر وجوهات را دریافت می نموده است[3].

همچنین خیانتهای فراوان وکلا، بویژه در عصر امام آخر و همچنیـن در دوره غیبت صغری، این احتمال را مطرح می‌سـازد کـه آن‌هـا می‌توانسـته انـد عقایـد و نظـرات خـود را در نظـام وکـالت نفـوذ داده و شـیوه مـورد نظـر خـود را، براحتـی

---

۱ بـرای نمـونه مراجعـه کنیـد بـه الغیبـة للنعمـانی، محمـد بـن ابراهیـم نعمـانی، نشـر صـدوق، تهـران ۱۳۹۷ق، ص ۲۳۷؛ برای مشاهده سایر اسناد مراجعه نمایید به مکتب در فرایند تکامل، ص ٤٥

۲ برای مشاهده برخی نمونه‌ها مراجعه کنید به فرق شیعه نوبختی، همان، ص ۸۱-۸۳

۳ مکتب در فرایند تکامل، همان، ص ۲٥ و ۲٦ در ادامه با اشاره به مستندات دیگر خود، می افزاید وکلای امام کاظم در بلاد مصر، کوفه، بغداد و مدینه و غیره حضور داشتند و حتی مبـالغی کـه پـس از درگذشت امام، نزد وکلا ثبت بـود، در تاریـخ ذکـر شـده اسـت. ایـن تشـکیلات در دوره امـام رضـا حفظ شد و در دوره امام جواد گسترش پیدا کرد و در دوره امام هادی به مرحله کمال خود رسـید. در این دوره هر یک از وکلا، زیر نظر یک وکیل ارشد که مسئول ناحیه (نظیر عراق یا خراسان) بود کار می کردند.

پیاده‌سازی کنند[1].

حتی اگر فرضاً بپذیریم احادیث معتبر خمس شامل کسب هم می شود و همچنین بپذیریم خود امامین عسکریین از مردم مطالبه خمس کرده بودند و موکلانشان در فرصتی که وفات امام جواد و کودکی امام هادی به آنها داده است اعمال نظری نداشته اند، نمی‌توان به طور روشن گفت که دریافت خمس موقتی نبوده است. اگر هم بطور روشنی ثابت گردد که این درخواست که در دوره امامان پیشین سابقه نداشته، ناگهان جهان شمول شده است، نمی توان مجوزی پیدا کرد که خمس به عثمان ابن سعید عمری به ارث رسیده است. حتی اگر بپذیریم این مرد روغن فروش[2] اموال را در خرابه‌ها به دست فرزند نادیده حضرت عسکری می رسانده -که هیچ راهی برای اثبات آن متصور نیست- و همه جانشینهای وی نیز، واقعاً اموال را به امام می رسانده اند و این داستان فریبکاری نبوده است؛ نمی‌توان در توقیعات به جا مانده از سفرای فرضی امام فرضی هیچ اشاره‌ای به اینکه باید خمس اموال مردم به دست علماء شیعه برسد پیدا نمود. بلکه عالمان شیعه حتی یک حدیث هم نشان نداده‌اند که بگوید در زمان غیبت کبری خمس خود را به عالمان و مراجع تقلید باید بدهید و تنها با استفاده از حدیث «فللعوام ان یقلدوه» یعنی «بر عوام است که از وی تقلید کنند» خودشان به خودشان چنین اجازتی داده‌اند.

نکته دیگر آنکه در ابتدای غیبت کبری، نظریه‌های مختلفی درباره خمس وجود داشته است و ابوصلاح حلبی ظاهراً نخستین کسی بود که به ذهنش رسید

---

۱ مکتب در فرایند تکامل، همان، ص ۲۵

۲ الغیبة لطوسی (کتاب الغیبة الحجة)، شیخ طوسی، مصحح تهرانی و ناصح، نشر دارالمعارف الاسلامیه، قم، ۱٤۱۱ق، ص ۳٥٤

که به نیابت از امام سهم وی را به فقها واگذار کند[1] و ابن باوبویه و دیگران این نکته به ذهنشان نرسید بود. با وجود نظریه‌هایی مختلفی که در آن عصر توسط علمای امامیه مطرح گشته بود و بعضاً به دیدگاه کتاب کافی نزدیکتر بودند[2] ولی در نهایت دار و دسته خمس بگیران فاتح مسندهای مهم شیعه می‌شوند و در سایه قدرت مالی و سیاسی این گروه، در نهایت سایر نظریه‌های خمس در همان ابتدای تاریخ شیعه دوازده امامی حذف می گردد[3].

احادیث مرتبط با خمس در کتاب اصول کافی که پیش از دوره غیبت کبری نوشته شده است، به باز شدن دید ما نسبت به نگاه متقدمین درباره خمس کمک شایانی می کند. بگذارید برخی نتایج حاصل از مطالعه احادیث باب خمس در اصول کافی[4] را با هم مرور کنیم:

- علت اصلی واجب شدن خمس، عدم وجود سهم از زکات (که به عقیده راویان چرک و فضول مردم است) برای اهل بیت است. (حدیث ۱، ٤)

---

۱ تاریخ خمس، مهدی قانع، انتشارات مسجد جمکران، ص ٤٦٠

۲ بعنوان مثال ابن جنید اینکه کسی بدون اجازت امام در اموال او دخل و تصرف کند را جایز نمی دانست. سلّار دیلمی نیز با استناد به برخی احادیث متواتر قائل به حلیت خمس در عصر غیبت کبری بود؛ ابن ابی عقیل معتقد بود خمس اموال مردم را باید تا ظهور حضرت برای او نگهداری کرد، شیخ مفید نیز نظری مشابه داشت و می‌گفت اموال باید نسل به نسل از طریق افراد امین، به دست حضرت رساند. اما شاگردش شیخ طوسی اجازه تصرف در این اموال را برای شیعیان قائل بود. (تاریخ خمس، همان، ص ٤٥٠ تا ٤٥٦)

۳ حذف رقبا تنها به مسأله خمس مربوط نمی شود؛ بلکه صاحبان منبع درآمد شیعه، در سایر نظریه‌های کلامی نیز از قدرت و مکنت خود استفاده و سایر رقبا را حذف می‌کنند و دیدگاه و آداب و رسوم خود را بعنوان دیدگاه و سنت غالب شیعه در تاریخ جا می اندازند، تا جایی که دیگر اثری از رقبای آن‌ها در تاریخ باقی نمی ماند.

٤ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۲ ص ٤٩١ تا ٥٠٥

- در برخی احادیث عنوان شده است که خمس شیعه حلال شده است. (حدیث ۱۰، ۱٦، ۲۰)
- در حدیث ٤ که طولانی‌ترین حدیث باب خمس می باشد از قول امام کاظم نقل شده است «از پنج چیز باید خمس داده شود، ۱. غنیمتها، ۲. غواصی، ۳. گنجها ٤. معادن ٥. نمکزارها که چهار پنجم آن میان جنگجویان تقسیم و خمس آن‌ها به شش سهم تقسیم می شود: ۱ سهم خدا، ۲ سهم پیغمبر، ۳ خویشان پیامبر، ٤ سهم یتیمان ٥ سهم تهیدستان ٦ سهم در راه ماندگان، ...» و بدین شکل کسب شامل خمس نمی شود؛ و اگر کسی بخواهد کسب را مستتر در کلمه غنیمت بداند، در این صورت بقیه حدیث با آیه خمس تناقض پیدا می کند.

این احادیث اختلافات اساسی با شکل کنونی خمس دارد. علمای شیعه در توجیه اینکه این حلال شدن به معنی این نیست که خمس تان را به ما ندهید، سعی کرده‌اند آنرا به شیوه‌های مختلف توجیه کنند[۱]. به عنوان مثال توجیه می‌کنند با توجه به اینکه غنائمی که به دست حاکمان زمان می افتاده، ولی خمس آن به اهل بیت داده نمی شده است؛ لذا ائمه می خواستند گناه نرساندن حق اهل بیت را از دوش شیعیان بردارند. این توجیه در حالی صورت می‌گیرد که در حدیث ۱٥ همین باب امام عنوان می‌کند ما حق حلال کردم چیزی را نداریم!

با توجه به اختلافات این احادیث با احادیث روایت شده توسط شیخ عاملی

۱ http://www.hawzah.net/fa/Question/View/۱۰۸٦۱

که ملاک مراجع قرون اخیر است، مترجمین و حاشیه نویسان کتاب کافی که احادیث فصل خمس را مغایر با منافع خود دیده اند، هشدار داده‌اند که تنها فقها حق دارند از این احادیث برداشت کند و دیگران باید به توجیهات مبسوط آن‌ها رجوع کنند[1].

متولیان نظام مالیاتی مذهب، برای محکم کاری و ترساندن شیعیان از عواقب نپرداختن خمس روایات فراوانی در کتاب‌های دست دوم و دست چندم نوشته‌اند که در آن کسانی که خمس مالشان را پرداخت نمی‌کنند، غاصب حق اهل بیت شمرده شده و با لعن ها و طعن هایی که در ادعیه شیعه نسبت به غاصبین اهل بیت وجود دارد، دیگر کسی جرأت پیدا نمی کند که مالیات روحانیون و احبار را پرداخت ننماید.

بعنوان مثال آیت اللّه خمینی در تحریر الوسیله می‌نویسد کسی که یک درهم از خمس را منع کند، از ظالمین به آن‌ها و غاصبین حق ایشان خواهد بود[2]. مبنای سخن ایشان احادیث بسیاری در وسائل الشیعه و تهذیب الاحکام در اهمیت خمس و جایز نبودن خرج کردن از مال تا زمانی که خمس آن پرداخت نشود آورده شده است که بررسی راویان آن‌ها در کتاب‌های رجال خود تحقیقی مجزا می طلبد[3].

اما مهمترین دلیلی که علماء شیعه برای وجوب خمس (با شرح کنونی آن) آورده اند این بوده است که چون به اهل بیت صدقه تعلق نمی گیرد، باید راهی وجود داشته باشد که فقرای آن‌ها تأمین گردد، لذا چاره‌ای جز خمس باقی نمی

---

۱ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ۲ ص ۴۹۹

۲ تحریر الوسیلة، امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، چاپ ۱۳۸٤ش، ص ۲۷٤

۳ برای نمونه مراجعه کنید به وسائل الشیعه، همان، ج ۹ ص ٤۸۳-٤۸٤

ماند[4].

اولاً پیرو احادیث آقایان آنچه در روایات از حرمت صدقه بر اهل بیت آمده است، صرفاً زکات است. بعنوان نمونه در تهذیب الاحکام -که از کتاب‌های موثق شیعه است- چندین حدیث از امام صادق پیرامون پرسش مردم درباره صدقه ای که بر بنی هاشم حرام است، آمده است که حضرت پاسخ می‌دهد آن زکات یا زکات واجب است[1]. البته این مدعا که آیا در دوره صدر اسلام به بنی هاشم زکات داده نمی شده، خود نیاز به تحقیق دارد[2].

اما اگر توجه کنیم، در حدیث عجیب سلیم بن قیس از امام علی (که مبنای این طرز استدلال است) که می‌گوید «خداوند در چرک و فضول مردم (یعنی زکات) مردم سهمی برای ما قرار نداده است»[3] این شبهات مطرح می گردد:

- اول آنکه اگر آنچه مردم بعنوان زکات می دهند چرک و نجس است، چرا خمس که هدفش جدا کردن بخش حرام اموال مردم است،

---

٤ مبنای این استدلال، خود احادیث کتاب‌های معتبر شیعه امامیه است، بعنوان نمونه کافی احادیث باب خمس کتاب کافی و وسائل الشیعه که پیشتر به آن‌ها اشاره شده است.

١ تهذیب الاحکام،شیخ طوسی، تحقیق الموسوی خرسان،دارالکتب الاسلامیه، تهران ١٤٠٧ق، ج ٤ ص ٥٨-٥٩

٢ علاوه بر نمونه‌های حدیثی از کتاب‌های معتبر شیعه که اشاره به اخذ زکات از مردم توسط ائمه دارند (نظیر تهذیب الاحکام، همان، ج ٤ ص ٦٠)؛ در همین کتاب‌ها بابی تحت عنوان وجوب ارائه زکات به امام آمده است (تهذیب الاحکام، همان، ج ٤ ص ٩٠). با این حال ممکن است برخی مطرح کنند که ائمه خود از این مال بر نمی داشته اند و همه را به دیگران می بخشیده اند. اگرچه این استدلال خود نیاز به مدرک دارد از طرف دیگر با آیه قرآن نیز ضدیت دارد، آنجا که در آیه کاربرد زکات می‌فرماید بخشی از این صدقات متعلق به عاملین آن است. (توبه ٦٠) چرا که در ادامه آیه می‌فرماید این فریضه ای از جانب خداست.

٣ کافی، ترجمه مصطفوی، همان، ج ٢ ص ٤٩١

چنین شبهه ای ندارد؟! تازه اینکه بدتر است! چرا که در واگذاری یک پنجم مال، مردم نارضایتی بیشتری نسبت به واگذاری یک دهم مالشان پیدا می کنند! پس در خمس باید چرک و فضول مردم بیشتر باشد. شاید هم منظور راویان از چرک و فضول، کمی درآمد زکات باشد!

- دوم آنکه اگر صدقات عوام بر سادات حرام است، مگر توانگران سادات نمی توانند به فقرای خودشان کمک کنند؟[1] مگر بین آنها به اندازه کافی نیکوکار پیدا نمی شود؟ پس چه لزومی داشته که دین باید منبع به این بزرگی فقط برای سیر کردن شکم فقرای سادات تعبیه نماید؟ اگر با وجود این همه ثروتی که بین فقرای سادات در طول قرون متمادی پخش شده است هنوز سید فقیر داریم، سؤال این است که آنهمه ثروت کجا رفته است؟!
- سوم و از همه مهمتر، آنکه آیا وجود چنین حکمی در شیعه امامیه منجر به این نمی‌شود که به پیامبر تهمت زده شود که برای خانواده اش امتیاز مالی قائل شده است؟ مگر پیامبری پیش از آن برای رسالتش از مردم مزد طلبیده یا برای خانواده خود امتیاز مالی قائل شده است؟ مگر جز این نیست که یکی از شروط صداقت پیامبر این است که از مردم اجری طلب نکنند؟! آیا آنان که دم از حق خمس برای خود می‌زنند آیه «از کسی تبعیت کنید که اجری نمی

---

۱ در تهذیب الاحکام، همان، ج ٤ ص ٥٩ حدیث چهارم اشاره روشنی دارد که صدقه برخی از ما بر برخی دیگر حرام نیست.

طلبد و هدایت شده باشد»[1] را نخوانده اند؟! مگر آقایان مراجع، امروزه به روشنی روز، بیشتر درآمد خمس را به عنوان حقوق یا اجرت به طلاب و روحانیون پرداخت نمی کنند؟! آیا با وجود چنین آیه ای، می‌شود از کسانی پیروی کرد که از مردم اجر و مزد مطالبه می کنند؟! حال با هر عنوان و بهانه ای که می خواهد باشد.

---

۱ یس ۲۱

کلام پایانی

نتیجه‌گیری از محتوای کتاب به عهده خواننده گرامی می باشد. هر چند لازم است هشدارهایی درباره استفاده از این کتاب داده شود.

باورهای جاری هر کشوری، زیربنای فرهنگ آن کشور است و علم، هنر، ادبیات، تاریخ، صنعت و همه ارزشهای بومی یک کشور، ریشه در فرهنگ منشعب از اعتقادات عامه آن دارد. هیچ کس حق ندارد عقاید یک جامعه را به بازی بگیرد و یا تمسخر کند. توهین به ارزشهای مذاهب دیگر بطور صریحی در قرآن ممنوع شده است[1]؛ اما این جدای از نقد است. قرآن مجید که امروزه، دشمنان اسلام در تبلیغات اسلام هراسانه خود از آن بعنوان نماد بی عقلی و بی فکری و تعصب یاد می کنند، مملو از سفارش به تفکر و اندیشیدن و تعقل است. آنقدر در این کتاب سفارش به تفکر و تعقل شده است که در کمتر کتاب دیگری شما این درجه از سفارش (که اغلب با هشدار و نکوهش همراه است) را می توانید پیدا کنید[2].

---

۱ انعام ۱۰۸

۲ در بسیاری آیات قرآن کسانی را که در باورهایشان اندیشه نمی‌کنند با عباراتی نظیر «افلا یتدبرون» یا «افلا تتفکرون» و یا «افلا تعلقون» که بیست بار در قرآن تکرار شده توبیخ می کند؛ در بسیاری

حال پرسش این است که آیا منظور از تعقل و تفکر، توجیه کردن باورهای آبا و اجدادی مان است و فقط در راه کوبیدن عقاید دیگران حق اندیشیدن داریم یا اینکه باورهای موروثی خودمان نیز شامل این دستور مستقیم می شود که «از چیزی که آگاهی ندارید پیروی نکنید»[1]؟

پاسخ به این پرسش در آیه‌ای مشهور از قرآن به روشنی بیان شده است. آنجا که می‌فرماید «بشارت ده بندگان مرا که به سخنان گوش می‌دهند و از بین آن‌ها از نیکوترین آن پیروی می‌کنند و آن‌ها هستند هدایت یافتگان و صاحبان عقل و خرد»[2]. به عبارت دیگر این آیه می فرماید آنان که توجهی به گفتار دیگران ندارند، صاحب خرد نیستند و به هدایت راه ندارند.

اگر مذهبی نمی‌تواند پیرو جدید جذب کند، آن مذهب مرده است. اگر صرفاً می توانید عوام پیرو را با مسائل احساسی حفظ کنید، باید بدانید که در عصر ارتباطات، بدون قدرت رقابت بین سایر اندیشه‌های موجود در دنیا و بدون بن مایه‌های عقلی و منطقی، مردم از دور شما پراکنده خواهند شد و یا اینکه آن‌ها را به انسانهایی متظاهر که تنها برای حفظ منافعشان، در ظاهر مذهبی و در درون فاسدند، بدل خواهید کرد. اینجاست که می‌بینیم این جمله بزرگان که «حیاة العلم بالنقد و الرد»، صدق پیدا می‌کند و درمی یابیم که بدون فضای نقد و رد، دین خواهد مرد.

شاید از همین روست که یکی از ویژگیهای قرآن تحدی است که رقبای خود

آیات نیز کسانی را که از دین پدرانشان کورکورانه تبعیت و تقلید می‌کنند مورد مؤاخذه قرار می‌دهد (بقره ۱۷۰، مائده ۱۰٤ ـ انبیاء ۵۳ و ٥٤، شعراء ٧٤، زخرف ۲۳)؛ برخی آیات نیز انسان را به تعلق و اندیشیدن تشویق یا وادار می‌کند.

۱ اسراء ۳٦

۲ زمر ۱۷ و ۱۸

را به مبارزه و چالش کشیده است و این چالش طلبی همیشگی است و ظرف زمانی ندارد. در احادیث نیز به نقد و نپذیرفتن هر آنچه می‌شنویم تأکید شده است[1]. مسلماً اگر فضای نقد و رد در ابواب مختلف اعتقادی باز بود، مذهب مجبور می‌گشت در زمینه خرافه زدایی نقش بهتری ایفا کند و در ابواب اعتقادی و فقهی تطبیق بهتری با شرایط جامعه و پیشرفت علوم و فنون پیدا کند و در برابر نقدها تنها گزینه پیش رویش، ساکت کردن ناقدین نمی بود.

از سوی دیگر ممکن است نویسنده این کتاب بر اثر منابع تحقیق و یا سایر ضعفهایی که در هر انسانی وجود دارد، شبه ای را به خطا طرح نموده باشد، که پاسخ اساتید را می طلبد. اما به نظر این حقیر، خطرناکتر از این خطای احتمالی، باور کسانی است که گمان می کنند بر صراط مستقیم حرکت می‌کنند و در حالی که یکبار هم به نقدهای عقاید خود نیندیشیده اند، بدون کوچکترین تردیدی، دیگران را هلاک و خود را نجات یافته می دانند. به گفته ابن یمین «آنکس که نداند و نداند که نداند؛ در جهل مرکب ابد الدهر بماند».

والسلام علی من التبع الهدی

تهران - سی ام شهریور یکهزار و سیصد و نود و پنج

[1] بحارالانوار، همان، ج ۲ ص ۹۶ ح ۱۴۰۳

Book Name	*Inside-out Cloak*
Author	*Hossein*
First Publish	*Online, October ٢٠١٦*
Second Publish	*Online, January ٢٠١٩*
Email to Writer	*abayevarooneh@mail.com*